

باورهای عامیانه‌ی گالشی‌های شمال ایران



مؤلف : دکتر بهروز رودبارکی کلاری

Folk beliefs of the overshoe of northern Iran

Author: Dr. Behrouz Roudbarakikelari



ISBN: 978-964-8782-94-3



9 789648 782943

باور های عامیانه ی گالش های شمال ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

مؤلف:

دکتر بهروز رودبار کی کلاری

سرشناسه : رودبار کی کلاری، بهروز، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور : باورهای عامیانه‌ی گالش‌های شمال ایران/ بهروز رودبار کی کلاری.

مشخصات نشر : اصفهان: آسمان‌نگار، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۷۶ ص.

شابک : ۶۵۰۰۰ ریال: 3-94-8782-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : گالش (قوم)

موضوع : فرهنگ عامه — ایران — گیلان

موضوع : فرهنگ عامه — ایران — مازندران

رده بندی کنگره : DSR/۷۲ گ ۹۲۰ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۹۸۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۱۶۶۷۴

انتشارات آسمان نگار (۰۹۱۳۱۱۷۲۶۴۲)

نام کتاب: باورهای عامیانه‌ی گالش‌های شمال ایران

مؤلف: دکتر بهروز رودبار کی کلاری

ناشر: آسمان نگار

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

نوبت و سال چاپ: اول/ ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب: ۳-۹۴-۸۷۸۲-۹۶۴-۹۷۸

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ و مخصوص مؤلف است.

فهرست مطالب

۷	گالشان
۹	مقدمه
۱۱	فصل اول : کلیات
۱۱	اهمیت موضوع
۱۲	گستره جغرافیایی موضوع مورد بررسی
۱۳	استان گیلان: Gilan
۱۴	رودسر: Roudsar
۱۴	استان مازندران: Mazandaran
۱۵	کجور: Kojour
۱۶	کلاردشت: Kelardāšt
۱۶	رامسر : Ramsar
۱۹	فصل دوم : هویت گالش ها و مفهوم گالش
۱۹	تاریخچه اقوام شمال ایران و قوم گالش
۲۶	سلسله مراتب گالش ها ، ظروف ، هدایا و قراردادهای گالشی
۳۵	فصل سوم : سیاه گالش
۳۵	سیاه گالش در باورهای گالش ها : (Siyah Galeš)
۳۷	سیاه گالش افسانه ای
۴۰	باورهای عمومی درباره ی شمایل سیاه گالش
۴۳	تک روایت روستای لیاپوی رودبار زیتون
۴۵	سیاه گالش و گلاگل شکاربان
۴۹	افسانه های سیاه گالش و شکارچی
۴۹	روایت های سیاهگل
۵۰	سیاه گالش و شکارچی
۵۰	روایت های رودسر

۵۴	روایت امارلوی رودبار زیتون
۵۷	در روایت نوده فومن
۵۷	سیاه گالش حامی گوزنان و آهوان
۶۵	بخشش سیاه گالش
۶۶	دیدار با سیاه گالش
۶۷	تمام جانوران حلال گوشت، فرمانبردار سیاه گالش اند
۶۸	سیاه گالش نگهبان مهربان و مامای جانوران سودمند
۷۰	اختیارات سیاه گالش
۷۵	سیاه گالش زدگی
۷۷	چگونه گاو و دجور سیاه گالش زدگی می شوند؟
۷۹	فصل چهارم: گاهشماری گالش های گیلان و مازندران
۷۹	گاهشماری در بین گالهای گیلان و مازندران و باورهای مربوط به آن
۷۹	گاهشماری در گیلان و باورهای مربوط به آن
۹۵	فصل پنجم: طب سنتی گالش ها و بیماری های دام
۹۵	پزشکی سنتی و باورهای گالشها در این زمینه
۱۰۵	فصل ششم: زایمان و مراسم آن
۱۰۵	آبستنی و زانو و بچه و آیینهای مربوط به آن
۱۰۵	آیین های بعد از تولد نوزاد
۱۱۳	فصل هفتم: هواشناسی و باورهای مهمانی گالش ها
۱۱۳	باورهای گالش های شمال ایران در باره هوا و هواشناسی
۱۲۱	فصل هشتم
۱۲۱	نفرین ها و کنایه و تشبیهات و ضرب المثل در باور گالشی
۱۲۱	نفرین ها و ناسزاها و تشبیهات و کنایه ها در باور گالشی (گیلان و مازندران)
۱۲۹	فصل نهم: افسانه ها در باور گالشی
۱۲۹	افسانه ها در باورهای گالشی
۱۳۶	تحلیل مردم شناختی افسانه ها

۱۳۹	فصل دهم : هدایا انواع آن
۱۴۰	انواع قراردادهای محلی
۱۴۳	فصل یازدهم : نظام خویشاوندی و ازدواج گالش ها
۱۴۳	نظام خویشاوندی و آیین ازدواج دین گالشهای روستاهای رامروکندلوس
۱۵۵	فصل دوازدهم : آیین نوروز و چند جشن دیگر
۱۵۵	جشن عید نوروز
۱۵۶	خانه تکانی
۱۵۷	چهارشنبه سوری (کل چهارشنبه KEL ÇARŞANBE)
۱۵۸	آیین سال معج و مادر مه (SALE MEJ – MADER ME)
۱۵۹	سفره ی عید
۱۵۹	دید و بازدید و سیزده به در
۱۶۰	جشن عید فطر
۱۶۱	جشن عید قربان
۱۶۱	جشن سفرهای مذهبی
۱۶۲	تحلیل مردم شناختی
۱۶۲	جشن پایان سربازی
۱۶۳	جشن خانه ی نو
۱۶۵	فصل سیزدهم : مار و باور مربوط به آن بین گالش ها
۱۶۹	فصل چهاردهم : نتیجه گیری و پیشنهادات
۱۶۹	نتیجه گیری
۱۶۹	پیشنهادات
۱۷۱	منابع و مآخذ
۱۷۵	یادداشت

تبرستان
www.tabarestan.info

گالشان

دوست دارم پاکی و لطف و صفای گالشان
 نمره ی گاوان جنگی در سرای گالشان
 از میان گله ها آوای نی آید به گوش
 ناله ی جانسوز عشق آید ز نای گالشان
 پوست و پشم گوسفندان را کلاه بر سر نهند
 خوش بود پوستین کلاه و چرم پای گالشان
 در بیابان بیع بیع گوسفند زبهر بره ها
 عالمی دارد در آن دم ، هی و های گالشان
 شُرشر آشارها و ناله ی نی در چمن
 عشق سوزان در درون سینه های گالشان
 پیلتا مغرور مشو ، ای شاعر غمها که چون
 مادرت زایید تو را در گاوسرای گالشان

«نوراله پیلتن»

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه:

زندگی انسان به سمت دامداری و اهلی کردن دام از عصر نوسنگی (Neolithic) به حدود ۶۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ سال پیش از میلاد حضرت مسیح و آن هم در آسیا با اهلی کردن حیواناتی به نام سگ، گاو، گوسفند، بز و خوک و ... آغاز شد. در حدود ۱۱ هزار سال پیش بعضی از مردم در روش زندگی خود تغییر دادند یعنی از شکار و جمع آوری غذا دست کشیده و به کشت گیاهان و رام کردن حیوانات اهلی پرداختند. این تغییر در تحصیل غذا، نشانه ی مهمی برای رشد انسان بود زیرا پیش در آمدی بریکجانشینی انسان محسوب می شد. گذشته از آن بیشتر این مردم از مصرف بیش از حد انرژی خود برای یافتن غذا، رهایی یافتند و قادر شدند این انرژی را در راه دیگری به کار گیرند.

یکی از نخستین مناطقی که تحت تأثیر این تغییر قرار گرفت جنوب غربی آسیا و از جمله ایران بود زیرا خاور میانه و از جمله مناطقی از ایران، عراق، فلسطین، اردن و سوریه از اولین مناطقی از جهان هستند که سر از یخ بیرون آوردند.

تحقیقات باستان شناسی در دو استان گیلان و مازندران از جمله تپه های مارلیک در گیلان و غار هوتو در مازندران نشان داده است که قبل از ورود آریاییها به این مناطق بومیانی در نقاط یاد شده زندگی می کردند و آثار بدست آمده از استخوان حیوانات در اطراف زندگی آنها نشانی از اهلی کردن حیوان بخصوص گوسفند و بز بوده است.

بعلت پست بودن سرزمینهای واقع در ساحل دریای خزر، زندگی در کوهستانهای اطراف از رونق فراوان برخوردار بوده است، کوهستانهای اطراف جنوبی دریای خزر از روزگاران قدیم قوم گالش را در خود جای داده و مردم این سامان با زندگی دامداری آشنا بوده اند. زندگی اقوام دامدار و کوچ نشین آسیا از رودخانه ی ولگا در روسیه و دریای خزر بسوی خاور تا دریای اختسک و دریای زرد گسترش داشت و با سرد و گرم شدن هوا کوچ نشینان دامدار در تحرک بودند و این جابجایی در طول سال دائمی بود. در این پژوهش، اصیل ترین مکانهای زندگی قوم گالش شناسایی شده و زندگی آنها را در قنلاق و ییلاق بررسی کرده ایم. گالشهای شمال ایران در مراکز مختلف پراکنده

اند و این نوع زندگی از تالش در استان گیلان شروع شده و تا بندر ترکمن در گلستان ادامه دارد یعنی شامل سه استان گیلان، مازندران و گلستان می‌شود. اصیل‌ترین مکان زندگی این قوم که با لهجه‌ی خاص گالشی قابل تمیز است در محدوده‌ی البرز مرکزی یعنی از شهرستان رودسر در استان گیلان تا شهرستانهای چالوس و نوشهر در مازندران ادامه دارد که زبان این مناطق به گیلکی معروف است.

دردوران کهن، انسان همه باورها، چه حسی و چه شهودی را که سبب شگفتی، حیرت و ترس می‌شدند به نیرویی مرموز نسبت می‌داد. شناخت انسان محدود بود و هر جا که شناخت دست نمی‌داد، خیال بافی جادویی پیش می‌آمد. هنگامی که نیای ابتدایی ما، در برابر عاملی ناشناخته، احساس زبونی و نابودی می‌کرد، به وجود نیرویی مرموز و جادویی معتقد می‌شد.

در این کتاب با کلیه‌ی امور زندگی گالشها که به نوعی در بر دارنده باورها و اعتقادات آنها باشد اعم از آداب و رسوم، اصطلاحات گالشی، اشعار و ترانه‌ها، افسانه‌ها، گاهشماری جشنها فولکلور و باورهای عامیانه، تشبیهات و تمثیلات، پوشاک، خوراک، مسکن، باورهای مربوط به هواشناسی و فصول سال و مرگ و میر و تولد و هر آنچه که باوری به همراه دارد، بطور کامل و ریشه‌ای تحقیق شده است.

فصل اول : کلیات

اهمیت موضوع :

تمام فرهنگها در طی زمان تحت تأثیر عواملی چون فرهنگ خارجی ، تغییر در نوع تکنولوژی ، تغییر در رفتار و ارزشهای فرهنگی قرار گرفته و دگرگون می شوند . در سراسر دوره پارینه سنگی مردم انحصار آشکارچی و گردآورنده ی خوراک بودند اما در حدود ۱۱ هزار سال پیش تغییر روش زندگی دادند و به سمت اهلی کردن حیوانات و زندگی یکجانشینی روی آوردند . مراتب فوق نشانی از تغییر در روند زندگی انسانهاست و این روند تا به امروز همچنان ادامه دارد و سبک و سیاق زندگی انسانها در تغییر است . و ما شاهدیم که زندگی انسان پس از جمع آوری خوراک با یک تغییر اساسی به سمت تولید خوراک اعم از پرورش و اهلی کردن حیوانات و سپس کشت محصولات حرکت کرد .

اما زندگی قوم ارزشمند گالش ، همچنان به سبک گذشته است و زندگی این قوم دورنمای انسانهای اولیه ی جهان است و از اهمیت فراوانی برخوردار است و حال آنکه چندی است که به دلایلی مشکلاتی در این روند مشاهده می شود .

- ۱- تمایل گالشها به زندگی شهرنشینی و تکنولوژی جدید .
- ۲- نقش دولت در محدود کردن زندگی گالش ها با طرح های مختلف از جمله طرح اسکان دام
- ۳- تحرک شغلی فرزندان از دامداری به شغل های اداری و تجاری و صنعتی .
- ۴- عدم امکانات رفاهی ، آموزشی و بهداشتی لازم در قشلاق و مخصوصاً در ییلاق .
- ۵- خدشه دار شدن باورها در تمام زمینه ها که حاصل تغییرات وسیع در عرصه های فرهنگی است و این امر سبب ترک برداشتن ساختار ارزشی و فرهنگی در ایران شده است .

۶- تغییر بسیار زیاد باورها به جهت پیشرفت های تکنولوژیکی و بهداشتی در روستاهای شمال که باورها را دگرگون کرده است . مثلاً با ورود جاده و ماشین در

روستاها و افزایش امکانات درمانی و بهداشتی، زایمان و باورهای آن از بین رفت یا به نوعی کم رنگ شده است.

زندگی چوپانی یا آنچه که حرکت بدنبال رمه از سرزمین خشک به منطقه ای سرسبز و ییلاق و قشلاق کردن، پی ریزی می کند، دنیایی که در آن فنون و حرکات یا تکنولوژی عصر جدید جایی نداشت و قرن‌ها انسان اندیشه ورز، در دل صحرا و دشت‌ها بدنبال رمه سرگردان بود تا اجاق خانوادگی اش را در هر سرزمین که مساعد برای زیست و چرای رمه هایش باشد روشن نگاهدارد، از این رو شناخت این مرحله از زندگی که به اجداد نخستین ما بر می گردد در صدر همه ی مسایل زیستی، فرهنگی و اجتماعی قرار می گیرد و از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، در حقیقت تصویر بزرگ و روشنی از زندگی انسانهای امروزی و متعذر شهری است به همین دلیل در تمام جهان، شناخت زندگی ایل و کوچ نشینی مورد توجه افراد و دولتهاست.

زندگی گالشیهای شمال ایران، باقیمانده ی زندگی انسانهایی است که در دوران نو سنگی روزگار می گذراندند و آینه ی تمام عیار زندگی نوع بشر است. بنابراین مطالعه ی زندگی این قوم برای نسل کنونی و آیندگان از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا احتمال می رود این سبک زندگی کردن در حال انقراض باشد این نوع مطالعه هر چند به نظر بی اهمیت میرسد اما می رود تا چراغی حتی کم سو برای دیگر پژوهندگان این عرصه باشد.

گستره جغرافیایی موضوع مورد بررسی:

تحقیق در منطقه ی وسیعی از دو استان شمال ایران یعنی گیلان و مازندران در محدوده ی البرز مرکزی دنبال می شود. قوم گالش که از اصیل ترین اقوام سواحل دریای مازندران هستند از گذشته های دور به زندگی شبانی در دو استان فوق مشغول به زندگی هستند.

حوزه ی جغرافیایی زندگی گالشی بدلیل گستره زبان گیلکی در مناطق مختلف شمال پراکنده اند، با تقسیم بندی گویش های کناره ی دریای مازندران به دو گروه کلی،

گیلکی و مازندرانی (طبری، تپوری بسیاری از مردم جلگه نشین خود را گیلک می دانند، مثلاً مردم غرب مازندران کلاردشت و کجور در دو شهرستان نوشهر و چالوس خود را گیلک می دانند. در این میان زندگی و گویش مردم کوهپایه های جنوبی گیلان شرق و مازندران غرب (البرز مرکزی، رودسر، نوشهر و چالوس) از با اهمیت ترین مناطق زندگی گالشی است، زندگی این قوم در سه حوزه ی جغرافیایی زیر قابل بررسی است:

- ۱- شهرستان رودسر و روستاهای اطراف آن در شرقی ترین نقطه استان گیلان.
- ۲- شهرستان رامسر و روستاهای آن در غربی ترین نقطه استان مازندران و هم مرز با گیلان.
- ۳- شهرستان تنکابن و روستاهای آن
- ۴- شهرستانهای نوشهر و چالوس و بخشهای کلاردشت و کجور در استان مازندران.

استان گیلان: Gilan

گیلان بین ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۳۲ دقیقه طول شرقی از استوا و نصف النهار مبدأ قرار دارد. این استان از طرف شمال به دریای خزر و کشور آذربایجان و از طرف جنوب به استانهای زنجان و قزوین و از طرف مشرق به استان مازندران و از طرف مغرب به استان اردبیل محدود می شود.

وسعت این استان ۱۴۰۰ کیلومتر مربع است و درازای آن از شمال باختری به جنوب خاوری ۲۳۵ کیلومتر و پهنای آن از ۲۵ تا ۱۰۵ کیلومتر تغییر می کند. گیلان بر طبق آخرین آمار تقسیمات کشوری تا پایان سال ۱۳۸۲ با ۲۲۹۳۴۴۰ نفر جمعیت به ۱۶ شهرستان، ۴۸ شهر، ۴۳ بخش، ۱۰۹ دهستان و ۲۸۹۱ آبادی تقسیم شده است. شهرستانهای این استان عبارتند از:

آستارا، آستانه اشرفیه، املش، بندرانزلی، تالش، رشت، رضوانشهر، رودبار، رودسر، سیاهکل، شفت صومعه سرا، فومن، لاهیجان، لنگرود و ماسال.^۱

^۱ - جعفری، ریحانه، استان های ایران، ص ۹۲

به جهت اهمیت زندگی گالشها در شهرستان رودسر و حومه آن یعنی رحیم آباد و اشکورات و قاسم آباد، در این پروژه مناطق ذکر شده مورد پژوهش و تحقیق قرار می گیرد.

رودسر: Roudsar

رودسر با وسعتی حدود ۱۹۸۹ کیلومتر مربع در شرق استان گیلان و سومین شهر وسیع این استان می باشد.

این شهر در موقعیت جغرافیایی ۴۸ درجه و ۱۷ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۰ درجه و ۲۰ دقیقه عرض جغرافیایی و ۶۲ کیلومتری شهر رشت قرار دارد. از طرف شمال به دریای خزر و از طرف جنوب به سلسله جبال البرز غربی و مرکزی و از طرف مشرق به شهر رامسر در استان مازندران و از طرف غرب به شهرستان لنگرود منتهی می شود. شهرستان رودسر دارای ۴ بخش مرکزی، کلاچای، چابکسر و رحیم آباد می باشد. قومیت مردم رودسر گیلک و به زبان گیلکی و با لهجه ی پیه پیش و گالشی تکلم می کنند. مذهب مردم شیعه جعفری و اثنی عشری است. رودسر در زمانهای قدیم به نامهای کوتم و هوسم نامیده می شد. زندگی مردم این شهرستان بر پایه کشاورزی و دامداری و ماهیگیری است و از محصولات این شهرستان می توان برنج، چای، مرکبات، گندم و جو، فندق، گردو، حبوبات و گل گاوزبان و انواع سبزی و ابریشم را نام برد. بازار هفتگی رودسر در روز یکشنبه برگزار می شود که در آن محصولات چون چادرشب، حصیر، جوراب پشمی، زنبیل، نمد، سرامیک و سفال که از صنایع دستی این شهرستان است به فروش می رسد. بخش کوهستانی رحیم آباد و اشکورات مرکز زندگی گالشهاست و یکی از پربرونق ترین مکان زندگی این قوم در جنگلها و کوهستانهای این شهرستان میباشد.

استان مازندران: Mazandaran

این استان در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۵ دقیقه تا ۳۷ درجه و طول جغرافیایی ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۳۰ دقیقه است. حد غربی آن رود سورخانی و حد

شرقی آن رود کلبات است طولترین قسمت مازندران از شرق به غرب ۲۹۲ کیلومتر و پهن ترین قسمت آن در جنوب فرح آباد ساری به ۶۸ کیلومتر می رسد. این استان با وسعتی در حدود ۲۳۸۳۱ کیلومترمربع نزدیک به ۱/۴ در صد از مساحت کل کشور را در بر می گیرد. دارای ۱۶ شهرستان، ۳۶ شهر، ۳۸ بخش و ۱۰۴ دهستان و بر اساس سرشماری عمومی جمعیتی معادل ۲۶۰۲۰۰۸ نفر دارد.

استان مازندران از طرف شمال به دریای خزر و کشور روسیه فدراتیو و از طرف جنوب به استان تهران و سمنان و از طرف مشرق به استان گلستان و از طرف مغرب به استان گیلان منتهی می شود و شهر ساری مرکز این استان است. شهرستانهای این استان عبارتند از:

بهشهر، نکا، ساری، قائمشهر، سوادکوه، بابلسر، بابل، آمل، محمودآباد، فریدونکنار، نور، نوشهر، چالوس، تنکابن و رامسر.

بجهت اهمیت زندگی گالشی و شبانی در سه شهرستان نوشهر و چالوس و رامسر و بخش های کجور و کلاردشت و روستاهای رامسر در این پروژه مورد بررسی قرار می گیرد.

کجور: Kojour

یکی از بخش های کوهستانی شهرستان نوشهر و در ۶۵ کیلومتری این شهر قرار دارد و یکی از مناطقی است که زندگی گالشی و شبانی در آن رونق دارد و مردم این سامان خودشان را گیلک می دانند.

این منطقه دارای زمستانهای پر برف و تابستانهای خنک است و ارتفاع آن از سطح دریای خزر به طور متوسط ۱۴۰۰ متر می باشد. این منطقه دارای جمعیت تقریبی ۳۰۰۰۰ نفر است که در فصل تابستان و زمستان متغیر است و دارای ۴ دهستان و ۶۹ آبادی و با مرکزیت روستای پول است. کجور از طرف شمال به شهرستانهای چالوس، نوشهر و نور و از طرف جنوب به کوههای البرز مرکزی و روستاهای نور و کوههای شمال تهران و از طرف مشرق به کوههای نور و آمل و از طرف مغرب به جاده ی کندوان و شهر

مرزن آباد کلاردشت منتهی می‌شود. گالشی‌های کجور تابستان‌ها در مناطق کوهستانی البرز مرکزی و زمستانها در حاشیه‌ی روستاها به حیات خود ادامه می‌دهند.

کلاردشت: Kelardašt

کلاردشت یکی از بخشهای شهرستان چالوس و در ۴۵ کیلومتری آن قرار دارد و یکی از مناطقی است که دارای زندگی شبانی و گالشی است و مردم این سامان نیز خودشان را گیلک می‌دانند. این منطقه دارای زمستانهای سرد و پربرف و تابستانهای خنک است و ارتفاع آن از سطح دریای خزر ۱۴۰۰ متر و بلندترین قله آن علم‌کوه با ارتفاع ۴۸۰۰ متر از سطح دریا است.

کلاردشت دارای جمعیتی معادل ۲۰۹۱۷۲ نفر است که ۳۳/۱ درصد در نقاط شهری و ۶۶/۹ درصد در نقاط روستایی سکونت دارند تراکم جمعیت در این منطقه برابر ۵۶/۶ نفر در هر کیلومتر مربع و دارای ۴ دهستان و ۱۰۵ آبادی با مرکزیت شهر حسنکیف می‌باشد.

کلاردشت از شمال به شهرستان چالوس و شهر عباس‌آباد و از طرف جنوب به سلسله جبال البرز مرکزی و طالقان و از طرف مشرق به کجور و جاده کندوان و از طرف مغرب به سه هزار تنکابن و کوههای آن منتهی می‌شود. گالشیهای کلاردشت نیز مانند کجور تابستانها به نقاط کوهستانی البرز و زمستانها در حاشیه روستاها به زندگی شبانی ادامه می‌دهند.

رامسر: Ramsar

رامسر غربی‌ترین شهرستان استان مازندران و یکی از اصیل‌ترین منطقه‌ی زندگی گالشیها در شمال ایران است رامسر در ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۵۲ دقیقه عرض شمالی از نصف النهار مبدأ قرار دارد این شهرستان با وسعتی معادل ۷۲۹/۸ کیلومتر مربع و جمعیتی برابر ۶۴۴۴۰ نفر و ۲۷۷ روستا است. فاصله این شهر با مرکز استان مازندران یعنی شهر ساری ۲۶۵ کیلومتر و تا تهران ۲۸۰ کیلومتر و با شهر رشت ۱۱۰ کیلومتر است. لهجه مردم گیلکی، که لهجه شرق گیلان و غرب مازندران است.

تنکابن (شهنسوار):

«منطقه تنکابن با ۱۹۷۵/۷ کیلومتر مربع وسعت در استان مازندران و در شمال ایران قرار دارد و از طرف شمال به دریای مازندران (کاسپین) و از طرف جنوب به طالقان و قزوین و کوه های البرز و از طرف مشرق به رودخانه نمک آبرود و چالوس و از طرف مغرب به رودخانه چالکرو و رامسر متصل است . و فاصله آن تا تهران ۲۵۲ کیلومتر و تا ساری مرکز استان ۲۳۰ کیلومتر است . دارای شهرهایی چون شهنسوار ، خرم آباد ، نشتارود ، عباس آباد ، سلمان شهر (مثل قو) ، کلار آباد و شیروان است . این شهرستان دارای بلوک های زیاد که هر کدام دارای روستاهای فراوانی است که بیشتر کار تحقیق مان مربوط به این روستاهاست^۲»

^۲ - مشا یخی ، حبیب اله ، نگاهی همه سویه به تنکابن ، ص ۵۱۴

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم : هویت گالش ها و مفهوم گالش

تاریخچه اقوام شمال ایران و قوم گالش:

در ارتباط با هویت نژادی گالش ها ، نظر های فراوانی در متون تاریخی و مردم شناسی دیده می شود ، کلمه ی گالش تغییر یافته ی نام یک قوم ساکن در کوهستانهای جنوبی دریای خزر (گیلان شرقی و مازندران غربی) است که به شغل دامداری مشغولند و هم نام گروه شغلی این مردم است ، که در بحث مربوط به تعاریف واژه گالش و واژه شناسی آنها بررسی کاملی صورت می گیرد .

ابتدا یک بررسی اجمالی از ساکنین اولیه اقوام خزری و انسانهای بومی که قبل از ورود آریائیها به این سرزمین زندگی می کرده اند انجام شود زیرا گالش ها نه تنها انسانهای جدا از ساکنین اولیه ی این سامان نیستند بلکه از اصیل ترین اقوام ساکن در مناطق شمالی سرزمین ایرانند .

دانش مردم شناسی عصر حاضر ، کرانه های جنوبی دریای خزر را که سرزمین اصلی گالش ها است را پاره شمالی نجد ایران و خاور میانه نمی داند ، بلکه بدین نتیجه رسیده است که این باریکه ساحلی دنباله طبیعی اقلیم جغرافیایی اورزیاتیک است ، بنابراین بجای آنکه چون داخله ی فلات ایران خاستگاه و محل پیدایش انسان اولیه (پالئولتیک) باشد چون سواحل جنوب فرانسه ، ایتالیا ، شبه جزیره کریمه ، فلسطین و اسپانیا ، محل زندگی نژاد انسان نمای تنا ندرتال بوده است که از قوی ترین انواع خود به شمار می آید ساکنان اصلی و اولیه این سامان را تشکیل می داد .

مطالعات دیرینه شناسی در بخش های شرقی مازندران آشکار ساخته است که روزگاران پس از عصر یخبندان ، کرانه های جنوبی دریای مازندران که از جهت شمال شرقی به دشت ترکمن و از طرف شمال باختری به موازات کوههای قفقاز و استپ های وسیع روسیه به کرانه های دریای سیاه ، گذرگاهی مناسب برای مردمی بود که میان و بیرون مرزهای شمال شرقی و غرب این منطقه می زیستند و قصد ترک موطن به سوی

سواحل جنوبی تر یا شمالی تر داشته اند، این انسانهای عظیم الجثه و نیرومند که در زرتشت و حماسه های فردوسی از آنها به دیو یاد شده است :

برفتم در آن شهر دیوان نر
چه دیوان که شیران پر خا شگر
که از تازی اسبان نکاور ترند
ز گردان ایران دلاور ترند
سپاهی که سگسار خوانندشان
پلنگان جنگی گمانندشان
به شهر اندرون نمره برداشتند
وزان پس همه شهر بگذاشتند
سپاهی و شهری و جنگی سوار
همانا که بودند سیصد هزار

در سلحشوری و توانایی بی همتا بودند، سواحل جنوبی خزر را زیر مهمیز قدرت و تسلط خود داشتند. قوم سلحشور آریا، منحصر در صفحات شمالی فلات ایران و کوهستان البرز یعنی مازن (مازندران) و ورن (گیلان) با دو قوم سلحشور و پر خاشگر خزری روبرو گردید. این بومیان دلیرانه مقاومت می کردند و جلوی پیشروی سیل آسای اقوام مهاجر را سد می نمودند، قوم آریا وقتی که به اندام رشید و نجابت جبلی و برازندگی حاصل از توفیقات فراوان خویش در طول مهاجرت می نگریست و آنگاه به هیبت خشن و انبوهی موهای بدن مردم مازن و ورن که پوششی ابتدائی از پوست سگ و گرگ و گوشتخواران سبع چو پلنگ و ببر خزری بر تن داشت نظر می دوخت، باورش می آمد که با موجودات انسانی مواجه نیست، قدح و نکوهش و هجو راسزوارشان دانسته و ترسی موحش و نفرتی وافر از برخورد با آنان در دل می پروراندند، خاصه آنکه آریائیان مردمی، زاده و پرورش یافته استپ های وسیع و بیابان های بیکران با چشم اندازهایی تا افق گسترده بودند، در حالیکه اهالی گذشته و بومی گیلان و مازندران در

جنگل های انبوه و تاریک نیمه استوایی و جلگه های مردابی و گذرگاههای کوهستانی وحشتناک به سر می بردند، تازه واردها (آریائیا) در این محیط وحشت زا، پس هر بوته ای شبح حیوانی ناشناخته و دشمنی کمین کرده در ذهن به تصور می آورد، در حالی که غریو این انسانهای جنگل نشین که چون رعد درفضای بیشه های مه آلود خزری طنین انداز است، بر وخامت می افزاید، این فریادهای از حلقوم گالاش های کوه نشین با انعکاسی موحش، مو بر اندام هر انسان جلگه ای و یا شهرنشین جنگل ندیده راست می کند.

در رام یشت اوستا آمده است که تهمورسب دیوبند ف صااسب و هزارگاو و ده هزار گوسفند قربانی ایزدانمورد پرستش نمود واز او تمنا کرد که در همه کشورهای بزرگ ترین پادشاه گردد و بر دیوان چیره شود و توانایی آن پیدا کند که دو ثلث ازدیوهای مازنی (مازندران) و ورنی ها (گیلان) را برافکند.

در تحقیقات هییتی از دانشگاه پنسلوانیا به ریاست دکتر کارلتون در سال ۱۳۳۰ شمسی درغارهای کمربند و هوتو در مازندران انجام گرفت و نشان داد کدر نخستین نیمه هزاره هشتم پس از میلاد در غار هوتو انسانهایی زندگی می کردند که برای خود نردبان ساخته بودند و استخوانهای حیواناتی چون آهو، بز، خوک، گاو، و به ظروف مربوط سفال و سنگ تراشیده و سنگ چخماق و داس و یک مجموعه دختر دوازده ساله از نوع انسان نئاندرتال بدست آمد.

بریل مینویسد «در هیچ نقطه دیگری از دنیا تا کنون آثاری کشف نشده است که وجود کشاورزی و دامپروری و ساختن ظروف سفالین بر عصری دلالت کند که از آغاز حیات در غار کمربند قدیمی تر باشد.»^۲

قوم کاس:

کاس پی ها و کاس سی ها از قدیم ترین ساکنین خزری پیش از مهاجرت آریائیان به سرزمین ایران می باشد که در کرانه های جنوبی دریای خزر از ملتقای رود ارس و کورا

^۲ - یوسفی نیا، علی اصغر، تاریخ تنکابن، ص ۲۲

تا جنوب غربی و جنوب دریای مذکور اقامت دیرینه داشتند. در منابع یونانی از این قوم به نام کوسایی و نوشته های هرودوت کیس سی و آسوریها کش شو و اروپاییها کاس سی آمده است.

دیاکونوف مورخ نامدار روس، تاریخ ظهور این قوم را در صحنه کشاکش تاریخی سده هجدهم پیش از میلاد می‌داند. هاتری فیلد به نقل از هرتسفلد در کتاب مردم شناسی ایران، کاسپیان را در هزاره چهارم و پنجم پیش از میلاد کشاورز و دامدار دانسته اند. قدیمی ترین سندی که اشاره به نام کاس ها می کند متونی است که از عهد پوزوراین شوشیناک مربوط به سده ۲۴ قبل میلاد به دست آمده است هنوز مناطقی در مازندران و گیلان به نام کاس خوانده می شود که از ناحیه کاس در ناتل کنار کجور نوشهر، منطقه بیلاقی کاس کول یا پشته کاس ها در لنگای تنکابن از آن جمله اند که تمام مناطق نام برده در حوزه کار محقق است.

استرابن وقایع نگار مشهور یونانی، سیر مهاجرت کاس ها را از شمال ایران به زاگروس و کردستان و کرمانشاهان و لرستان و سپس به بین النهرین یاد آور می شود، و از کوههای کوسی یا کوههای ماردی در ادوار بعد و اکسی نام برد که کوههای کاسی یا ماردی از ارتفاعات جنوبی نور مازندران و بخش های مجاورش کجور آغاز می شود و از جهت غربی به ارتفاعات کلار (کلاردشت کنونی) و مرزهای کوهستانی تنکابن و رانکوه گیلان (کوههای رودسر گیلان کنونی) و سپس به نقاط دیلمان و عمارلو رودبار زیتون می پیوندد که امروزه موطن اصلی گالش هادر همین مناطق است.

پولیب مورخ رومی، کاسپی هارا مردم نیمه متمدن و جنگجو معرفی می کند، استرابون کاسهارا مردمی غارتگر و شاید می داند و به سه قوم مشهور و قدیمی شمال ایران به نامهای تپوری، کادوس، و آمارد اشاره دارد.

«سر آرنو لد ویلسن ، کادوسیهارا که همان گل ، گلای و گیل می باشند از ساکنان اولیه بومی ایران که اولاد آنها هنوز در گیلان و مازندران در نواحی جنگلی خزر (گالش ها ی کنونی) یافت می شوند می داند .^۴»

سید احمد کسروی می نویسد «کادوس یا کادوش در حقیقت اسلاف قوم طالش و قوم گالش می باشند به عبارت دیگر نام کادوش به طالش و گالش بدل شده است شکل درست این واژه درباری کادوشان بوده چنانکه در کتاب های ارمنی بدین شکل نوشته می شده است .

بخش ساحلی تنکابن پایندان گیل های کادوس بوده است ، این ناحیه آخرین حد سکونت کادوسیان در جهت خاوری خاک آنها بوده است ، چنانکه آبادی گلیجان و گل کوه که از بلوک لنگای تنکابن است یادآور سکونت این نژاد باستانی است .
مشیرالدوله پرنیا در نگارش تاریخ ایران باستان از قوم آمارد که در میانه سرزمین اقوام کادوس و تپور می زیستند نام می برد .

شادروان مهدوی لاهیجانی مولف جغرافیای گیلان پس از یک سلسله اشارات و نقل اقوال مورد ظن درباره آماردها می نویسد : " قبل از آمدن آریایی ها به سرزمین ایران چندین گروه نژادی بومی زیست می کردند که چهار گروه از آنها نامی تر و معروف تر بودند که هر کدام قطعه و بخشی از فلات و خارج از فلات ایران را در تصرف داشتند و نوع آنها چادر نشین و بیابانگرد و برزگرو گله دار و شکارچی پرندگان و چرندگان و درندگان بوده اند ، همچنین از طریق صید ماهی روزگار می گذراندند^۵»

سپس آماردها را بعنوان یک گروه نژادی دانسته و کادوسی های گیل ، و تپوریهها و گلی یا گلاوی ، دریس یا دربیک و یت بن ، آماردی و دارکوزین را شاخه می داند چنانکه کوهستان دلفک دیلمان یادگار قوم دربیک و دارکوزین همان قومی هستند که

^۴ - یوسفی نیا ، علی اصغر ، تاریخ تنکابن ، ص ۳۴

^۵ - یوسفی نیا ، علی اصغر ، همان منبع ، ص ۷۱

تحریف شده آن داکو نام کوه و ییلاق معروف نشتای تنکابن تغییر یافته است و تیره های این نژاد می داند چنانکه کوهستان دلفک دیلمان یادگار قوم درییک و دارکوزین همان قومی هستند که تحریف شده آن به داکو نام کوه ییلاق نشتای تنکابن تغییر یافته است. نام این قوم البته در وندیداد اوستا با صفت پیر و اهریمن آمده است.

گتزیاس پزشک دربار اردشیر هخامنشی و مورخ معروف یونانی، کوروش بزرگ را پسر چوپانی از ایل آمارد و پاره ای هخامنش جد کوروش پارسی را چوپان ماردی می دانستند که به پارس گریخت و بعدها به سروری رسید در حال حاضر باقیمانده ی این نژاد (آماردیان) که در کوهستانهای شرق گیلان و غرب مازندران به دامداری مشغولند که آنها را گالش می نامند و محدوده ی تحقیق ما به همین قوم است.

- واژه گالش در لغت و اصطلاح:

گالش یا گاولش (Galeš) به معنی گاویان است، این کلمه از ریشه سانسکریت گئورکش (Gao-raks) که =Gao= گاو، =Raks= پاییدن، نگهبان کردن است. گالش Galeš: در گیلان و مازندران به چوپان گاو و گوسفند و بز گالش می گویند. البته با این تفاوت که در مازندران گالش به چوپان گاو اطلاق می شود و به چوپان گوسفند و بز عنوان کرد یا جیون *giuon . kerd* داده می شود.

واژه گالش به عقیده بعضی از گالش های رامسر^۶، از سه حرف گا به معنی گاو و حرف ل به معنی گوسفند و بز و گاو و حرف ش به معنی پرورش دهنده است.

^۶ - لازم به ذکر است که در برخی از روستاهای رامسر به گالش، جولا JOULA گفته می شود. جولا در لغت یعنی بافنده. که زندگی شان از را گله داری و دامداری می گذشت و مردانشان لباس سیاه به تن می کردند و در سپاه هخامنشیان به عنوان جنگجو به کار گرفته می شدند. و اعتقاد بر این است که این طایفه قبل از آریاییها در ناحیه ی کوهستانی رامسر زندگی می کردند.

برخی از صاحب نظران گالش را تعریف شده و به تغییر شکل یافته واژه کادوس که نام یک قوم باستانی جنوب دریای خزر است میدانند که بعدها با تغییر شکل به کادوس، کادوش و کاتیش و سپس گالش در آمده است.

واژه گالش یادآور قوم دیگری در جنوب دریای خزر به نام گل، گلای و گلایه است. گال و گالیدن به معنی دوری و کناره گیری است و گالش به معنای کناره گیر و فریاد و آواز هم معنی شده است ظاهراً کناره گیری برای گالش ها که به کوهستان های گیلان و مازندران پناه برده و به سنت شبانی روزگار می گذرانند عنوان درستی به نظر می رسد. گالش از دیدگاه جهانگیر سرتیب پور، تیره ای از قوم گیل (آمارد) ساکن کوهستانهای غرب و شرق گیلان در مناطقی که جنگل ها کم پشت و سبزه زارانش وسیع و آماده برای چرای دامها است.

گالش ها از ساکنان اولیه گیلان شرقی و مازندران غربی هستند که مردمی خوش اندام سینه فراخ، کمر باریک با قیافه های سفید و سیاه بوده اند.

ه. ل. رابینو، کنسول یاری بریتانیا در رشت در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۲ در مورد واژه گالش چنین می نویسد:

«گالش ها همان چوپان ها و گاو چران های کوهستان های گیلان می باشند، گله دارهای مناطق جلگه ای گیلان، گاو و گوسفندان و چارپایان اهلی خود را تابستان ها به آنها می سپارند، آنها در کوهها زندگی می کنند، نژاد سالم آنان با گیلکها که به سبب زندگی در محیط، با تلاقی، لاغر می باشند تفاوت دارد. چنانچه گرگ یا حیوان وحشی دیگری گاوی را بدرد گالش ناچار است بهای آن را پردازد، ولی اگر حیوان در پرتگاهی بیفتد و یا بمیرد در قبال آن مسولیتی ندارد، تحمل این خسارت بستگی به قدرت آنها دارد، شرایط حفاظت گله ها بر حسب نواحی مختلف متفاوت است، گالش

ها قسمتی از محصولات دامی را به مالکین گله ها می پردازد و بقیه برای خود آنها می ماند، آنان در ازای کارشان برنج و گاهی هم پول دریافت می کنند.^۷

عسگری خانقاه که به اتفاق گروهی از فرانسویان در قاسم آباد گیلان تحقیق کرده است در مورد گالش ها می گوید: «گالش ها به چوپانی می پردازند، محل اقامتشان در ییلاقات است، این گروه معمولا در روستاها زمین زراعتی ندارند و اگر هم داشته باشند آن را به یکی از روستائیشان اجاره می دهند، گالش ها غالبا در جنگل سکونت دارند.^۸ سلسله مراتب گالش ها، ظروف، هدایا و قراردادهای گالشی سلسله مراتب گالش ها:

۱- رمه گالش (rameh galeš): کار رمه گالش از سایر گالشان مهم تر و فنی تر است و در سرا^۹ از اعتبار خاصی برخوردار است. و وظیفه او نگهداری و مراقبت از گوسفندان ماده و شیرده است و معمولا رمه گالش گوسفندان را به مکانی که بره سرا (bare sara) نام دارد می برند تا عمایات شیردوشی انجام شود سپس بره ها را که توسط بره گالش به سرا آورده شده بعد از عمل دوشیدن با گوسفندان ملحق می کند تا از شیر مادرشان استفاده نمایند. این عمل پیوستن گوسفندان شیرده با بره ها ایشان را گالشان ور همراه (vare mare) می گویند و در دو نوبت صبح و بعد از ظهر این عمل صورت میگیرد. گاهی به رمه گالش زاج گوسفند گالش (zaj gusond galeš) هم می گویند. یعنی گوسفند شیرده را مرتب تحت نظر دارد.

^۷ - رابینو، ه ل، ترجمه خما می زاده، ولایت دارالمرز ایران گیلان، ص ۲۰

^۸ - عسگری خانقاه، اصغر، پژوهشی مردم شناسی در روستای قاسم آباد گیلان،

^۹ - سرا (sera) به محل سکونت دامداران و انبار فرآورده های لبنی گفته می شود.

۲- سلار (selar): کسی است که در سرا مسولیت تبدیل محصولات دامی را بر عهده دارد او وظیفه دارد که محصولاتی چون دوغ، کره، ماست، پنیر، کشک و قره قروت و ... از شیر بدست آورد. سلار در حقیقت در اختیار سر گالش قرار دارد.

۳- گوسند گالش (gusand gales): به طور عام گالشی است که در نگهداری انواع مختلف گوسفندان تلاش میکند و در بسیاری از امور گالشی از سر گالش کسب تکلیف می کند.

۴- پرُم مال گالش (perom mal galeš): کسی می باشد که گوسفند نزاییده با هر سنی را نگهداری می کند. مکانی که پرُم مال گالش در آن به سر می برد معمولا دور از کلام و زیر سنگ هایی بزرگ که اصطلاحا تله (tale) نام دارد می باشد و در طول مدت وظیفه خود کمتر با کلام ارتباط دارد و گوسفندان را در جایی خارج از چراگاه گوسفندان شیرده را به چرا می برد. گاهی به پرُم مال گالش، کوی گالش (kavi galeš) هم می گویند و کسی می باشد که گوسفندهای کوی را نگهداری می کند.

۵- نر گالش (nar galeš): کسی می باشد که گوسفندهای بزرگتر از ۱۸ ماه را نگهداری می کند (گوسفندهایی که قابلیت تخم گذاری و جفت گیری را دارند). نر گالش از اول دیه ماه تا اول کورچ ماه (از اردیبهشت ماه تا اول مرداد ماه) که موقع لقاح و جفت گیری گوسفندان است به کار مشغول می باشد و از این زمان به بعد گوسفند نر با گوسفند ماده جهت جفت گیری مخلوط می شوند که این عمل یعنی مخلوط کردن و به هم رساندن گوسفندان نر و ماده را نرد کون (nar dokon) می گویند.

۶- دو پچ (dou pač): دو پچ یا دوغ پز شخصی است که کارش را با پختن دوغ سفت و سرانجام به کشک تبدیل می نماید و ماستی را که کره اش گرفته شده باشد روغن می گویند.

- ۷- وره زن (بره زن) vare zan: نو جوانی است که دامهای شیر ده زائیح را به محل مخصوص دوشیدن شیر هدایت می کند.
- ۸- سرا مرد sara mard: سرامرد کسی است که مسئول تهیه و تدارکات سرا یا بنه است و او تحت فرمان سلار می باشد. سلار همان مخفف کلمه سالار است (فرمانده و گرداننده).
- ۹- دمال پا (دنبال پا) domal pa: هر رمه گالش یک چوپان و چند سگ گله لَمک دارد که در قسمت عقب، رمه را از شر گرگ مراقبت و محافظت می کند. هر گاه تعداد گوسفندان زیاد باشد دمال پا دو نفر خواهد بود. گوسفندی را که در جلوی رمه پیشاپیش می رود آن را پیش میج گویند و اگر پیش میج از بز باشد آن را کل (kal) می گویند. سرگالش موظف است کلیه هزینه نگهداری رمه را خود به عهده گرفته و تامین نماید سپس در پایان دوره که بستگی به شرایط آب و هوای منطقه دارد، معمولاً هر دوره تا اواخر مهر ماه تمام می شود، در همین موقع به ازای هر مرس (مس) شیر یک چوله (čauleh) که معادل ۳ کیلو روغن است به صاحبان گوسفند تحویل می دهد. مس واحد وزن و معادل ۸ کیلو شیر در موقع دو دوش است. ضمناً پشم حاصل از گوسفند هر شخص به صاحبش تحویل داده می شود. در تمامی دوره کلیه هزینه ها به عهده سرگالش است اعم از تدارکات و هزینه پرسنل گالش هایی که تحت استخدام وی بوده اند:
- ۱- برای رمه گالش بین ۸ تا ۶ من روغن پرداخت می گردد. هر یک من در سرا معادل ۱۱ کیلو گرم است.
- ۲- برای فرام گالش بین ۵ تا ۶ من روغن و ۴ من کشک منظور می شود.
- ۳- برای دوغ پز ۵ من روغن و ۴ من کشک منظور می شود.
- ۴- برای سلار اجرت بیشتری منظور می شود معمولاً ۷ یا ۸ من روغن منظور می شود.

۵- به وره گالش تا ۵ من روغن پرداخت می‌شود.

علاوه بر آن، پافزار چوپانان و مخارج خوراک همه افراد به عهده سرگالش است.

۱۰- ده بز (deh boz): رمه کوچکی است که هر خانواده دو تا

چهار بز یا گوسفند را تحویل گالش می‌دهد این گالش که ده بز گالش است

صبح‌ها رمه را به اطراف ده برده پس از چرخاندن هنگام غروب به روستا بر

می‌گرداند و شبها در دیل (dayal) که مقر استقرار رمه ده بز در شب و

محل دوشیدن شیر مالنگ (malanga) می‌گویند مالنگای گوسفندان زائج

و فرام و بره‌ها از هم جداست. جالب است که در موقع دوشیدن شیر

گوسفندان، بره به سوی مادرش روان می‌شود. هر گوسفند با بوییدن زیر دم

هر بره؟، بچه خودش را تشخیص می‌دهد و می‌شناسد. اگر بچه اش نباشد با

لگد و شاخ زدن او را از خود می‌راند.

نامگذاری گاو و گوسفند و بز در بین گالشان:

گوش گالشی	تلفظ	فارسی
وره	VARE	بره
سلک	SELAKE	گوسفند یک ساله
کاوی	KAVI	گوسفند دو ساله
نر	NAR	گوسفند نر بالغ
چکیز	ČAKIZ	بز ششماهه یا یکساله
سیاه کُر	SIA KOR	گوسفند سیاه با گوش کوتاه
پیش کل	PIŠ KAL	بز پیشاهنگ گله
ونوش	VANUŠ	گوسفند کامل
کل بز	KALE BEZ	بز نر
خره ای	XARAI	گوسفند قهوه ای کم رنگ
گارده	GARDEH	گوسفند حنایی رنگ

گیلال	GILAL	گوسفند سفید گردن سیاه
ثسمین	CESMIN	خالدار
تیو	TAUE	گوسفند توسی رنگ
کوی	KAVI	گوسفند از ۶ ماهگی تا ۱۸ ماه
مایه گوسند	MAYE GUSOND	گوسفند ماده
نر پرنه	NAR PARNE	گوسفند از ۱۸ ماهگی تا ۲/۵ سال
سه وخته	SE VAXTEH	گوسفند از ۲/۵ ساله به بالا
پلانر	PELA NAR	گوسفند نر ۲/۵ ساله به بالا
تره گوک	TARE GUK	گوساله یک تا چند ماهه
گویش گالشی	تلفظ	فارسی
دمج	DAMEČ	گوساله ۱ تا ۲ ساله
جونه کا (تشک)	JONEKA- TEŠK	گاو نر جوان
تلم	TELEM	گاو ماده زیر ۴ سال
ورزا	VARZA	گاو نر بالغ - گاو نر کشاورزی
پرام گو	PERAME GO	گاو از شیر افتاده
زرین	ZARIN	گاو نر زرد رنگ
قرمزی	QARMEZI	گاو سرخ رنگ
کمرتی	KAMAR TI	گاو سفید و سیاه
وشگو	VEŠGO	گاو سرخ و سفید
رش	RAŠ	گاو نر سیاه رنگ
بره	BARE	گاو پیشانی سفید
زنگی	ZANGI	گاو سیاه کامل
چشمین	ČEŠMIN	گاو قرمز با چشمان زیبا

ز رنگل	ZAR GOL	گاو زرد رنگ
ستاره	SETARE	ستاره نام دلخواه برای گاو
سر مه	SERME	گاوی که گویی چشمش را کشیدند
سیل	SEL	گاوی با خطهای سیاه و سبشت
قشنگ	QAŠANG	گاو زیبا
کچل	KAČAL	گاو پیشانی سفید
کولو	KOLOO	گوساله از تولد تا یک سالگی
دموس	DOMOS	گوساله از ۱ سالگی تا ۱۸ ماهه
گویش گالشی	تلفظ	فارسی
رمشه	RAMOŠE	گوساله از ۱۸ ماهگی تا ۳ سال
کراموج	KERAMOJ	گاو نر اخته شده تا سن ۴ سال
تولوم	TOLOM	گاو ماده ۴ ساله که نزاییده باشد

چند واژه ی گالشی :

تب TAB: بستن گوساله به پای گاو به هنگام شیردوشی .

کشت KEŠT: طناب و ریسمانی است که به وسیله ی آن گوساله را به پای گاو برای شیردوشی می بندند .

کرس KERES: جایی که گوساله ها را نگه می دارند .

پاله کا PALEKA: آخور گاو که تغذیه را درون آن می ریزند و گاو را با طنابی به یکی از چوبهای آن می بندند .

کته له KATELE: به مکانی گفته می شود که با تخته های چوبی درست کرده و گاو نر گوشتی یا شخمی بر روی آن بسته می شود .

سره چال SEREH ČAL: به مکانی گفته می‌شود که گاوها در آن به استراحت تابستانه می‌پردازند.

ونگ VONG: به نعره‌ی گاو گفته می‌شود.

بچتن BACOTAN: خوردن شیر گاو توسط گوساله را می‌گویند.

بدوشتن BADOOŠTAN: دوشیدن گاو یا گوسفند.

کله شر KALE ŠER: به چوبی گفته می‌شود که دارای سر کج بوده و گالشان آن را برای گذاشتن قهوه جوش (کتری آب چای) مورد استفاده قرار می‌دهند.

گالدم GALDEM: نام یک پیمانه‌ی چوبی است که برای اندازه‌گیری شیر استفاده می‌شود.

برکر BARKAR: ظرف بزرگ شیر.

کلوا KALVA: نان مخصوصی است که گالشان درست می‌کنند و از آرد و سر شیر یا کره گوسفندی یا گاوی درست می‌شود.

لو LOO: لگد زدن گاو به ظرف شیر دوشی به هنگام شیر دوشیدن.

ولگ دسه VALG DASE: دسته‌های برگ درخت که برای گوساله تهیه می‌شود.

دارواش DARVAŠ: علف درختی است که از درختان جنگل‌های شمال توسط گالشان برای گاو تهیه می‌شود.

کامل KAMAL: نوعی علف است که از بازمانده‌ی برنج بدمست می‌آید و در زمستان گالشان آن را به گاو می‌دهند.

زور کُپا ZOOR KOPA: به مکانی گفته می‌شود که فضولات گاو و گوسفند در آن جا جمع‌آوری می‌شود.

گالش داز Galeš daz: به داسی گفته می‌شود که مخصوص گالشان اسن از جنس فولاد آبدیده و قطر دهانه آن پهن و کلفت و دارای وزن سنگینی است و فقط گالشان با قدرت بدنی زیاد و بدنی ورزیده می‌توانند از آن استفاده کنند.

طور یا طر: TOR . TOOR: همان تیر است و این ابزار نیز مختص گالشان است و برای خورد کردن هیزم از آن استفاده می برند و دارای دسته ای باند است و جنس آن از فولاد آبدیده است و گاهی اوقات گالشان از این ابزار برای مبارزه با حیوانات خطرناک مانند کرگ و خرس و پلنگ استفاده می کنند .

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم : سیاه گالش

سیاه گالش در باورهای گالش ها : (Siyah Galeš)

نخستین کسی که از سیاه گالش در کارهای پژوهشی اش نام برده ، روان شاد صادق هدایت است . که از او به عنوان چوپان نیمه وحشی جنگلی و صاحب گله ی گاووان وحشی نام می برد که با مردم عادی آمیزش ندارد و جایگاه زندگی اش در دل جنگل های دور از دست رس ، پناهگاه ددان ، به ویژه جانوران حلال گوشت و قرقگاه طبیعی جنگلی است . اگر در محدوده ی زندگی سیاه گالش کسی شکار کند و یا به جانوران آزار برساند ، سیاه گالش او را به سختی تنبیه می کند .

استاد گران مایه جابر عناصری نیز در مجله پر محتوای چیستا ، مقاله ای ده صفحه ای با عنوان « سیاه گالش ، نگهبان ستوران ، پرستار دل سوز گاووان ، دارنده گاوسراها و به بادافره رساننده ی شکارچیان » که سیاه گالش را از بن مایه ی ایزد « گوشورون » اوستایی می داند که در افسانه های کوه و کوه پایه نشینان گیلان و مازندران هم راه با گزافه ها و اغراق هایی باقی مانده است . و تحقیقی به نام چوپان خدا در قصه های عامیانه ی گیلان .

- ارزش دام و شکار و حامیانش :

آن چه که مشخص است در اساطیر جهان ، با توجه به آن که شکار و دام داری اهمیت ویژه ای در زندگی انسانهای نخستین داشته و در چشم آنان ددان حلال گوشت و پس از رام شدن پاره ای از آن ها به سبب فرادست بودن گوشت مورد نیاز گاو و دیگر احشام دارای ارج و مقامی خاص بوده و از راه تخیلاتشان به اسطوره های جهان راه یافته است و در بسیاری اوقات ایزدان خود را این گونه جانوران مفید مجسم می کردند و مورد ستایش قرار می دادند . سرخ بوستان دشت های آمریکا و مردمان افریقایی جنوبی ، جانوران را گونه ای پست تر به شمار نمی آورند . حیوان نیرومندی دارد که انسان ندارد و انسان با سرقت آتش ، خود را از جانوران جدا کرد . هم چنین شکارچیان اولیه به طور معمول ، نوعی الوهیت حیوانی داشتند که می تواند نام فنی آن حیوان بزرگ باشد .

گشتیانایزد بانوی سومری خواهر دومی، دختر ایزد بانوی گله داری دوتور است. در اساطیر ایران نیز ایزدان طراز اولی وجود دارند که به کمک ایزدان فروتر از خود، کار آفرینش و پشتیبانی از جانوران مفید را به عهده دارند (زیرا یکی از ویژگی ایزدان شناسی مزدایی آن است که هر یک از ایزدان بزرگ مورد توجه، دو یا سه ایزد دیگر را وابسته دارند، به این مفهوم که هر ایزد بزرگی، چند ایزد درجه ی دوم و سوم را به عنوان یاور و کارگزار، زیر فرمان دارد که ایزد بزرگ را در کارها یاری می کنند. مانند اهورامزدا و سپند مینو یا رام و ویو، اناهید و اشم نیاث. در این صورت بهمن، اولین امشاسپندی است که در جهان مادی، نگهبانی و سرپرستی جانوران - حیوانات سودمند را بر عهده دارد، پیوسته با «گوش اورون» یاد می شود که ایزد حامی جانوران مفید (روان گاو نخستین) نگهبان چهارپایان است، ایزد ماه، ایزد گوش و ایزد رام، از همکاران امشاسپند بهمن به شمارند که هر سه با گاو و پشتیبانی از جانوران سودمند رابطه ی تنگاتنگ دارند. به گواهی متن اوستا (گوشورون) خود با ایزد (درواسپا) در خویشکاری برابر دانسته شده است از سوی دیگر گوش تشن آفریننده یا سازنده ی گاو قلمداد می شود. از ایزد نگهبان چهارپایان دیگری نیز در اوستا به نام فرادت فشو نام برده می شود. گاو برای آریایان هم جنبه تقدس و خدایگانی داشت و هم در جمع خانواده، از اعضا شمرده می شد. یک گاو معاش یک خانواده ی چند نفره را تامین می کرد از خوراکی متنوع تا سوخت و حتی بافت پاره ای از وسایل زندگی. از این روی مهمترین نماد مشترک در ادبیات مذهبی (هندو - ایرانی) گاو است. چهارپایانی که نسلهای پیشمار آنها سر چشمه ی اصلی روزی و معیشت آنان بود و برای هر دو قوم، ژرف ترین جلوه های نمادین را داشت اما این نمی تواند بدان معنی باشد که بومیان فلات ایران برای گاو ارزش و اهمیتی قائل نبودند. آنها پیش از یورش آرام آریاییها و حل شدن در این قوم مهاجم، خود دارای تمدن درخشانی بودند و با گاو داری و پرورش گوسفند و بز و حتی کشاورزی آشنا بودند و پیوسته گاو نر را مورد ستایش قرار می دادند در حالیکه آریاییها بیشتر گاو ماده را می ستودند. حال چگونگی باید از بین این ایزدان با ایزد بانوان

یکی یا چند تن را به عنوان سیاه گالش برگزید و خویش کاریهایشان را با افسانه های سیاه گالش تطبیق کرد صدور رای قاطع در این باره که آیا این ایزد یا ایزد بانو پیش از یورش آریاییها در باورهای دینی بومیان فلات ایران حضور داشته و مورد احترام و پرستش بوده و بعدا با ایزدان آریاییها تلفیق شده است، با توجه به در دسترس نبودن مدارک و نشانه های کافی امکان پذیر نیست، زیرا از بومیان فلات ایران و ساکنان شمال ایران به ویژه گیلان و ایزدان مورد نظرشان نشانیها و آثار دقیق قابل پذیرش روشنی که بتوان بر آنها تکیه کرد برجای نمانده است. اما در این جایی توان به نکته ای اشاره کرد که یکی از ویژگیهای آیین آریاییها عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی و جنیان و ارواح بی شمار بود البته آنها به وجود روح معتقد بودند. به این ترتیب می باید اینگونه باورها را یا از بومیان گرفته باشند و یا آنکه به مرور و با پیدایی اسطوره های زرتشتی و باورهای این دین تازه به جن و پری و ارواح و عناصر مینوی و نادیدنی فراوان زاییده و پیدا شده از شکل نخستین باورهای آنان که مبتنی بر آنی میسم یا جان گرایی بود، معتقد باشند.

سیاه گالش افسانه ای:

با این ترتیب و آن چه که در متون اوستایی و پهلوی درباره ی ایزدان حامی جانوران سودمند آمده است همه ی این خویش کاریها در هیچ یک از ایزدان و ایزد بانوان که نامشان آورده شده است یک جا جمع نیست اما در سیاه گالش افسانه های گیلان مجموعه ای از این خویش کاری ها جمع شده است وی مانند بهمن امشاسپند از جانوران مفید پشتیبانی می کند و در این رابطه گوشورون روان گاو یکتا آفریده که به روایتی تمامی جانوران مفید از تخم پالوده شده ی او آفریده شده اند با بهمن هم کاری می کنند که خود دستیاری به نام درواسپا دارد که با دستیاری گشوش تشن از تمامی جانوران سودمند حمایت می کنند و گاو نماد تمامی آنهاست به سبب اهمیتی که در دین مزدیسنا داشته است در این میان ایزد دیگری به نام فرادت فشو در قلمرو خویش کاریهای این ایزدان، جانوران یا چهارپایان اهلی را در حمایت دارد و ایزد (ساونگهی) در روند

پشتیبانی از جانوران سودمند موجب آسودگی و رفاه تمامی شان را فراهم می‌کند. درواسپا در عین حال که پشتیبان همه ی جانوران سودمند از کوچک و بزرگ به ویژه اسب است به کسانی که در انجام این وظیفه کوتاهی نورزند یاری می‌دهد و سلامت و تندرستی می‌بخشاید در این میان گئوسپسته گاو مقدس ایزد نماد چهارپایان اهلی و فرونی بخش آنها است و نابود کننده ی (جهی) بی دین و ناپرهیزگار و مرد ستم‌گر است هم چنان که سیاه گالش نیز با همه ی زنان و مردانی که به طریقی در کار برکت دهی و پرورش جانوران سودمند اخلال می‌کنند و یا به صورتهای گوناگون آنها را می‌آزارند و نابود می‌کنند و احترامشان را محفوظ نمی‌دارند در تضاد است در این صورت باید باور داشت که در افسانه ی سیاه گالش به ترتیبی اغراق آمیز تمامی خویشکامیهای ایزدان حامی جانوران مفید گرد آمده است و شخصیت این موجود افسانه ای بازمانده از اساطیر اوستایی پایه بر خویش کاریهای تمامی آنان دارد و نمی‌تواند به تنهایی بهمن، گوشورون، گوش تشن، گئوسپسته، درواسپا ساونگهی و یا فرادت فشو باشد. در عین حال که خویش کاریهای تمامی آنها را در خود جمع کرده است از سوی دیگر در افسانه های سیاه گالش در گیلان با پاره ای از دیگر افسانه ها مانند (عوج بن عنق) و جن و پری به سبب تشابه هایی که بین آنها وجود دارد در آمیخته و از این رو رنگ و لعاب دیگری به دست آورده است به نظر می‌رسد برابر بسیاری از افسانه های جهان که گاه پایه بر چند اسطوره ای مشهور دارند منطقی تر آن است که افسانه ی سیاه گالش را نیز نمونه ی ویژه ای از این گونه افسانه ها بدانیم بی گمان با توجه به آن که در این نوشته بیشتر افسانه ها و باورداشت های گیلانی در مورد سیاه گالش جمع آوری شده است راه تازه ای پیش روی تمامی پژوهندگان و اسطوره شناسان ایرانی و خارجی گشوده شده است که در این زمینه موشکافانه تر و تحقیق و نظر نهایی خود را اعلام دارند. سیاه گالش به همان گونه که گفته شد آدمی را به داشت طبیعت و نگهبانی از آن تشویق و گاه تطمیع می‌کند اگر شکارگران را از صید بی رویه و به دور از نیاز واقعی باز می‌دارد و گاه به پادافره های سخت می‌رساند بر حسب نیاز گاهی هم آنان را به صید گوزن یا

شکاری دیگر تشویق می کند و خود از گوزنان گله اش چیزی به آنها می بخشد به شرط آن که دیگر دست به شکار نزنند و جانوران سودمند حلال گوشت را نیازارند و به ویژه در فصل زادآوری و شیر دادن بچه های تازه به دنیا آمده .

حتی بخشش و برکت بخشی سیاه گالش هم در ارتباط با نگه داری محیط زیست و نگهداری از منابع طبیعی و طبیعت زاینده و سودمند است آن هم به شقی ترین شکاربانان که تیرلشان زدن و از پا افکندن انواع نخجیر خطا نمی کند . او ابتدا آنان را منع و با بخشیدن خورده های و سکه هایی جادویی و پر برکت از زندگی بی نیاز می کند تا اگر برای تأمین نیازهای ضروری زندگی بهانه ای برای شکارگری دارند با بی نیاز شدن دست از روش غیر اخلاقی خود برای آزار جانوران مفید بردارند اما این بی نیازی هم چندان سهل و آسان نیست و . برای نگاه داشتنش باید رازدار و خوددار مرد سالار و قانع بود و گر نه همه ی آن چه که بخشیده شده است باز پس گرفته می شود و اگر باز هم شکارگر دیگر پیمانه ی سهمیه ی صیدش از طبیعت پر شده است باز گردد حتی پیش از آن که صیدی فرا چنگ آورد به مجازات می رسد به ویژه آنکه فرمان سیاه گالش را درباره ی نوع صید از یاد برده باشد شکارگر آزمند و فزونی طلب به محیط زیست و طبیعت زیان می رساند و باید اگر با برکت بخشی و بی نیازی نشد با گرفتن زندگی اش کنار گذاشته شود زیرا که طبیعت پناهگاه آدمی است و انسان آگاه و دانا نمی باید پناهگاه خود را به هر جهت ویران کند و نه تنها به خود بلکه به دیگران زیان برساند . سیاه گالش در دامداری نیز پشتیبان آدمی است و به هیچ وجه برای حمایت از جانوران اهلی نه تنها عدم رعایت به داشت بلکه بی احترامی به دام را نیز نمی پذیرد و آموزه ی مهمش در این مرحله نیز دوری از آزمندی ، راست کرداری و علاقمندی به دامهایی است که سود رسانترین موجودات روی زمین به آدمی هستند باید از آنها به هر طریق ممکن نگهداری کرد و تمام وسایل مربوط به نگهداری آنها و فرآورده هایشان را پاکیزه نگاه داشت و علاقمندانه در آنها نگرست پادافره ی انسانهایی که اندر زهای سیاه گالش را مراعات نمی کنند اگر به طور مستقیم مرگ ارزانی نیست ، زیان رسانی هست و مرگ تدریجی .

باورهای عمومی درباره ی شمایل سیاه گالش:

او را غولی قوی هیکل با مشخصاتی باور نکردنی ذکر می کنند که دیدارش هر انسان شیر دلی را به وحشت می اندازد غولی یک پا، یک چشم که جثه اش چهار برابر یک انسان معمولی است. بلند قد، قوی بنیه و چهار شانه است و از عهده ی هر مشکلی بر می آید. آن قدر قوی است که می تواند دو درخت تنومند را خم کند و دو پای شکارچی خطاکار را به نوک دو درخت ببندد و درختان را رها کند تا به حالت اول برگردند و شکارچی را دو نیمه کند. سیاه چرده و کوتاه قد است. صورتی بدون ریش اما سیلی از بناگوش در رفته دارد. موجودی آن چنان با هیبت است که هیچ کس در برابرش قادر به سخن گفتن نیست و زبانش بند می آید به قد و قواره ی یک انسان معمولی اما بسیار وحشی و قوی است تمامی باور دارندگان سیاه گالش او را مرد معرفی می کنند، گاه با موهای صاف و بلند بیش از ده متر قد دارد، هر دستش دو متر و هر پایش سه متر و کف پایش نیم متر است. چهل متر قد دارد و بسیار قوی است و گاووان بسیار قوی هیکل را چون بره ای بر دوش گیرد. سیاه گالش به هر شکلی می تواند ظاهر شود از جمله پیرمردی عصا در دست، کودکی خوش روی و خندان و دوست داشتنی، پیر سالخورده ای زنده پوش اما در بیشتر نقاط جلگه و کوهستانهای گیلان او را به شکل و شمایل مردی قوی هیکل، سیاه چرده با نیم تنه «کت» و شلوار پشمین سیاه رنگ، تصویر می کنند که ریسمانی بافته شده از کاه برنج بر کمر بسته است اما با این جثه ی نه چندان غول آسا از قدرت بدنی و معنوی بسیار بالایی برخوردار است که در اختیار از ما بهتران می تواند باشد. از این روی در بسیاری از نقاط گیلان سیاه گالش را از جنس جن و پریان می دانند شاید به این جهت که قدرت ناپدید شدن دارد به چشم هر کس نمی آید مگر افراد پاکدل و پرهیزکار و جانور چارپا دوست و هم افرادی که خود بخواهد آنان را تنبیه کند و یا برکت ببخشد مانند جن ممکن است در همه جا حضور داشته باشد با این همه سیاه گالش از جنس جن نیست زیرا که مانند آنان نر و ماده ندارد زاد و ولد نمی کند و به باوری همگانی دارای دو تیره ی کافر «آزار رسان» و مسلمان «یاری دهنده»

نیست اما خویشکاریهای مثبت برای نگه دارندگان پرهیز «تابو» هایش و منفی برای شکندگان پرهیز «تابو» هایش دارد.

از این روی او را «تنها گالش» هم می نامند زیرا به باور همگان موجودی تنهاست بی زن و فرزند و خانواده و قوم و قبیله «برعکس جنیان» است.

در بسیاری از نقاط گیلان او فرشته، موجودی غیبی، از پیامبران و اولیای خدا، انسانی افسانه ای، شخصی مقدس، یکی از بندگان خوب خدا، موجودی ناشناخته و غیبی و ضرررسان به آدمیان است. موجودی نظر کرده و حتی سیدی بزرگوار به شمار است. در بیش تر نقاط جلگه و کوهستان گیلان او را سیاه گالش می نامند. زیرا که سیاه چرده و سیاه پوش است و بیشتر در سیاهی شب یا تاریک روشن غروب و گرگ و میش سحرگاه به چشم می آید. به ویژه در نیمه شبهای مهتابی و در آستانه ی سحرگاه ظاهر می شود. اگر کسی دو ساعتی مانده به اذان صبح یا سحرگاه روز چهارشنبه سوری «آخرین چهارشنبه ی سال» وضو بگیرد و به نیت دیدار سیاه گالش به جنگل متروکی برود در صورتی که پاک طینت و صافی دل باشد و سیاه گالش را بلند بلند به نام بخواند، او را خواهد دید و اگر از دیدارش نترسد به هر تعداد گاو که بخواهد سیاه گالش به او می بخشد. اما اگر ترسد بلافاصله دیوانه می شود و چند روز بعد می میرد.

- سیاه گالش در روستای برسه تنکابن در استان مازندران:

کیامراد فرزند علی:

یک شکرچی به نام کیامراد علی همواره به شکار می رفت و مرتب بز کوهی و گوزن شکار می کرد از اعتقادات محلی است که انسان حق ندارد زیاد شکار برود و معمول است که حد مجاز شکار یکصد راس است و اگر از حد بگذرد اجانین او را آزار جدی می دهند زیرا اعتقاد دارند که گوزن و بز کوهی جزء احشام آنها است. کیامراد علی بیش از یکصد راس شکار کرد و یکی از جنیان در مقابل دیدگان او حاضر شده و به او متذکر شد که دیگر حق نداری بیایی و شکار کنی زیرا تو بیشتر از حد خود شکار کردهای و حتی یک راس گوزن نر (سیاه گالش عاشق گوزن نر است) که داخل گلّه

بود را شکار کرده ای. حال چون تاکنون شکار کرده‌ای و به این کار عادت هستی همه ساله یک راس گوزن را در یکی از شکارگاههای تنکابن و زیر درخت می بندم و بیا شکار کن و برو در غیر این صورت تو را اذیت خواهم کرد. کیامراد علی به قرارداد وفادار نشد و خلاف وعده عمل کرد و به شکار رفت و در جنگل یک راس گوزن ماده را شکار کرد و برای خود کومه ای می سازد و شب را در همان جا می ماند خواست برای غذا گوشت را آماده کند، گوشت را کباب کرد و بوی کباب تمام جنگل را فراگرفت. در همین حال دید کودک جلوی کومه حاضر شد و به زبان محلی تنکابن گفت:

مه مار بگوت یه کولو گوشت (me mar bagoote ye kooloo goošt)

مادرم گفت یک تکه گوشت به من بده

او هم یک لقمه از آن کباب را به او داد و کودک رفت. بلافاصله چهار کودک دیگر آمدند و همان تقاضا تکرار شد و کیامراد باز هم لقمه ای از آن گوشت را به کودکان داد و آن‌ها رفتند دوباره ده کودک آمدند، کیامراد علی عصبانی شد و آنها را دنبال داد و آنها رفتند بعد از چندی یک مرد با هیكل بزرگی آمد و روی او نشست که از همان اجانین و سیاه گالش معروف بود. کیامراد علی که مشغول سیخ زدن گوشت بود آن جن نیز از کیامراد تقلید کرده و برگ درختان را به سیخ می کشید. کیامراد به فکرش رسید که به طرف تفنگ خود برگردد و تفنگ را گرفت و به سمت او شلیک کرد و به قول خودش جن را کشت. کیامراد تا صبح نخوابید و صبح بدون گوشت گوزن برگشت و به فرزندانش گفت که در فلان محل گوشت گوزن است و آن گوشت را برای مراسم ختم من بیاورید زیرا تا شما بروید و برگردید کار من تمام است و من می میرم و همان طور هم شد.

سیاه گالش در روستای جیسای کلارآباد در استان مازندران: یکی از اهالی این روستا به نام فرج اله رودمقدس که از شکارچیان بزرگ منطقه مورد بحث است نقل میکند: در یکی از روزهای بهاری طبق عادت و به تنهایی برای شکار روانه جنگل شدم پس از طی مسافتی به شکارگاه همیشگی ام رسیدم با گشتی مرموزانه و زیرکانه متوجه آهویی شدم

که زیر درختی در حال استراحت بود لوله تفنگ ته پرم را به سمت او نشانه گرفتیم و فاصله خیلی کم بود و صدش خیلی آسان، ناگهان متوجه شدم آن حیوانی را که من نشانه گرفتم یک ببر است که به حالت غضبناک به من نگاه می کند و هر آن مترصد حمله به من است من تعجب کردم و با خود گفتم این که آهو بود، زمانی که لوله تفنگ را پایین می آوردم میدیدم آهو است و چند بار این حرکت را تکرار کردم و هر بار همان ماجرا برایم پیش آمد و از شکار این حیوان دست کشیدم و تفنگ را بر روی زمین گذاشتم دیدم آهو باردار است و زمان زایمانش خیلی نزدیک است از همان جا پی به حامی این حیوان که سیاه گالاش است بردم و از شکار چنین حیواناتی تحت این شرایط به طور کلی دست کشیدم^{۱۰}.

تک روایت روستای لیافوی رودبار زیتون:

در «راش کویه گردنه» گوزنان فراوانی زندگی می کردند که گوزن نر «کل گوزن» در میانشان از همه فربه تر و زیباتر بود. این گوزن با شاخهای بلند و زیبایش پیوسته مورد نظر شکاربانان منطقه بود و دسترسی به آن از آرزوهای دایمی شان.

روزی روزگاری یکی از چیره دست ترین شکار چیان، شب هنگام به (راش کویه) رفت که در آبشخور ددان منطقه، در کمین گوزن نر بنشیند و شکارش کند سحرگاه در نزدیکی آبشخور مشاهده کرد که گله ی گوزنان در زیر درخت بسیار تنومند و بزرگی سرگرم خوردن سرشاخه های تر و تازه ای هستند که کسی از بالای درخت آنها را می برد و به زیرب می افکند اما خود از لای شاخه های درختان به درستی پیدا نیست شکاربانان آهسته نزدیک گله می شود و در نقطه ای نزدیک تر در کمین گوزن نر مورد نظر می نشیند و در لحظه ای که شکار را به تیر رس در می آورد از بالای درخت صدایی

^{۱۰} - مصاحبه با مرحوم فرج اله رودمقدس ۹۴ ساله که در سال ۱۳۸۲ بدرود حیات

گفتند او خود از بزرگترین شکارچیان غرب مازندران بودند. این مصاحبه توسط محقق در

بهار سال ۱۳۸۲ صورت گرفته است.

می شنود که آهای شکاریان با گوزنان من کاری نداشته باش تا من کارم را تمام کنم . شکار بان شگفت زده به مرد بلند بالا و سیاه پوشی که با مهارت تمام و به چالاکی از درخت فرود می آمد نگرست لحظه ای بعد مرد چالاک بلند بالا در برابرش ایستاده و او را برای صرف غذا به خانه ی خود دعوت می کرد . دوتایی بی آنکه سخنی بگویند مدتی راه رفتند و در میانه ی جنگل انبوه به کلبه ای رسیدند که بی شباهت به قرارگاه شبانی متداول در بیلاق منطقه نبود . مرد ، شکاریان را به درون دعوت کرد و بنا بر رسم گالشان پلو و شیر بر سفره نهاد اما شکاریان هر بار که می خواست از شیر بخورد تبدیل به خون می شد مرد سیه چرده ی جنگلی که متوجه شکاریان بود پرسید چرا نمی خوری ؟ هنوز شکاریان پاسخ نگفته بود که خود ادامه داد بله این شیر گوزن است و تو چون خیلی از گله ی گوزنان من شکار کرده ای آنها راضی نیستند که تو از شیرشان بخوری بعد انگشت در شیر زد که دیگر تبدیل به خون نشد . آن شب را شکاریان در کلبه ی مرد سیه چرده ی بلند بالا سپری کرد و با هم درباره ی جنگل ، گوزنان و شکار و فصل آن سخن گفتند . و مرد دانست که میزبانش سیاه گالش ، صاحب اصلی تمام جانوران حلال گوشت است . سحرگاه که عزم رفتن کرد سیاه گالش به او گفت : سهم تو از شکار گوزنان تمام شده است . اما چون مهمان منی اجازه داری که به کنار دره بروی و به جز آن گوزن نر فربه و گوزنان ماده ، یکی از گوزنان نر گله را شکار کنی و با خود ببری . شکارچی به راه افتاد و زمانی که گله ی گوزنان را به تیررس در آورد آن چنان طمع بر وجودش غلبه کرد که همان گوزن نر زیبا و بزرگ را با تیر زد و شادمان از صیدی که کرده بود شتابان سرگرم پوست کندن گوزن شد اما هنوز نیمی از کارش را به پایان نرسانیده بود که سایه ی سیاه گالش را بالای سرش دید که با حرکتی تند یک ران گوزن را کند و با صدایی که از خشم می لرزید به شکاریان گفت: اکنون تا ده بشمار . زمانی که شکاریان برای ادای شماره ی چهار دهان گشود سیاه گالش ران گوزن را در دهانش تپاند و خفه اش کرد زیرا که به عهدش وفا نکرده بود.

سیاه گالش و گلاگل شکاربان:

چیره دست تر از او در شکار و نشانه زنی نه تنها در (شالمای) ماسال بلکه سراسر کوهستان کسی نبود تیرش هرگز به خطا نمی رفت و همین مهارتش در شکار سبب شده بود که هزار شکار را از پای بيفکند و پیمانه ی صیدش به باور شکارچیان پر شود. اما گلاگل نمی خواست تفنگش را به زمین بگذارد و صید و صیادی را ترک کند و به شغل اصلی خود، گالشی یا دامداری پردازد از این روی باز به جنگل زد تا این بار پرنده ای صید کند. به سوی اولین پرنده ای که نشانه رفت پروازکنان بر نوک تفنگش نشست لحظه ای بعد گریخت «راوی نام پرنده را نمی دانست» گلاگل که شکارچی با تجربه ای بود می دانست که این نشانه ی به پایان رسیدن دوران شکارگری اوست. اما از تک و تا نیفتاد و تنها از خون آن پرنده ی پناه جو گذشت و مسیرش را به داخل جنگل انبوه دنبال کرد. نزدیک غروب گوزن نر فربه ی را دید و به آهستگی و مهارت نزدیک شد و زمانی که انگشتش را برای چکاندن ماشه به حرکت در آورد صدای مهیبی در جنگل پیچید که گلاگل دست نگه دارو حیوانم را شکار نکن. شکارچی به اطراف نگاه کرد و در تاریک روشن غروب مردی قوی هیکل را دید. چوخی سیاه بر تن و چوب دستی قطور در دست به او نزدیک می شود پرسید تو دیگر کی هستی که با فریادت شکارم را رماندی و مرا از صید گوزنی به آن بزرگی محروم کردی؟ مرد سیاه پوش پاسخ داد: من صاحب این مال «گوزن» هستم و حالا هم نزدیک غروب است و به زودی شب فرا می رسد و شکار در این هنگام شگون ندارد امشب را مهمان من باش تا فردا فکری برایت بکنم. هر دو به راه افتادند و در محدوده ی بی درخت جنگل به سیاه چادری رسیدند داخل شدند هیمه افروختند و مرد سیاه پوش در دیگری به اندازه ی نیمی از پوست تخم مرغ دو سه دانه برنج و مقداری آب ریخت و بر اجاق نهاد. گلاگل که مدت مدیدی راه آمده بود و بسیار گرسنه بود با خنده گفت: این غذایی که تو می پزی کفاف شکم یک بچه را هم نمی دهد تا چه برسد به من که به سختی گرسنه ام،" تکلیف تو هم که معلوم است. حتما با این هیكلت کلی غذا می خوری. مرد سیاه پوش

پاسخی نداد. سر انجام پلو پخت سفره انداختند و به خوردن نشستند اما هر چه که از آن دیک کوچک پلو می کشیدند و با شیر گوزن می خوردند ذره ای کم نمی شد. غذا که تمام شد گلاگل نام میزبانش را پرسید و به زودی دانست او سیاه گالش موجود افسانه ای کوه و جنگل و صاحب تمامی جانوران حلال گوشت است. آن دو بعد از مدتی که با هم درباره ی شکار و جنگل و هوا سخن گفتند هر دو به خواب رفتند و سحرگاه که گلاگل عزم رفتن کرد سیاه گالش به او چند دانه برنج و یک گوزن نر بخشید و گفت: این حیوان را در میان گله ی گاوانت رها کن و این چند دانه ی برنج را هم در انبار آذوقه ات بریز خواهی دید تا زمانی که از این راز با کسی نگفته ای هرگز بدون برنج و گوشت و نان خورش نخواهی ماند اما اگر راز برکت روی کرده به زندگی ات را با کسی بگویی دیگر از عمرت بهره ای نخواهی برد گلاگل قول داد و با گوزن نر که چون بره ای مطیع به دنبالش می آمد به محل زندگی اش (شالمای ماسال) بازگشت. گوزن را در گله ی گاوانش رها کرد و برنج را هم در انبار آذوقه اش ریخت. در مدتی کوتاه چنان ثروت و مکنی به هم زد که موجب حیرت همسایگانش در منطقه شد و کنجکاوی آنان را برانگیخت. سرانجام همین رازجویی بیهوده آنان را واداشت که به اصرار و وعده و فریب گلاگل را وادارند که داستان روبرو شدن خود با سیاه گالش را در یک شب بلند زمستانی که به خانه اش به شب نشینی رفته بودند، باز گوید. سحرگاه فردا نه از گوزن خبری بود و نه از انبار مملو از برنج. تمام مکنت مرد راز گوی بی احتیاط به باد فنا رفته بود و خودش هم چند روزی بیشتر دوام نیاورد دق کرد و مرد.

در روایت روستای مرکیه ی ماسال شکارچی «محمود خان» گالش است. زمانی که مهمان سیاه گالش می شود به شرط آن که دست از شکار بردارد گوزن نر ده ساله ای به او می بخشد و نخ پشمی باریکی به شاخ گوزن می بندد و به دست محمود خان می دهد شکاربان که شک می کند گوزن قوی هیکل نخ را پاره کند و بگریزد تصمیم می گیرد با ریسمان از پشم بز تابیده (بزه مولافند) که بر کمر داشت گردن گوزن را ببندد به مجرد این که نخ باریک را از شاخ گوزن می گشاید جانور وحشی می رمد و می گریزد

و محمود خان به دنبالش تا قرار گاه سیاه گالش می رود اما هیچ کس را نمی یابد. همه چیز غیب شده بود.

در روایت گسملکین جان شاندرمن ماسال سیاه گالش شاخ گوزن اهدایی را با نخی بافته شده از الیاف خزه می بندد و به دست گلاگل می دهد و چون شکاربان عزم می کند که گوزن را با ریسمان محکم تری ببندد حیوان می گریزد و گلاگل شکارچی بار دیگر به نزد سیاه گالش باز می گردد و قصه را باز می گوید سیاه گالش این بار قلاده ای از چوب از گیل به گردن گوزن می بندد و به دست او می دهد و گلاگل گوزن را به محل خود می آورد و بنا بر قولی که به سیاه گالش داده بود ترک شکار می کند اما خان های منطقه او را به شکار و آوردن گوشت گوزن تحریک کردند گلاگل بار دیگر به جنگل رفت و گوزنی صید کرد و هنگام بازگشت پلنگی از پشت به او حمله کرد و دست راستش را از بیخ کند گلاگل با یک دست خالی بازگشت. خانها دستی از نقره برایش ساختند و زندگی اش را تامین کردند اما گلاگل چندان دوام نیاورد و مرد و تقاص عهد شکنی خود را پس داد باور دارند این پلنگ انتقام جو سیاه گالش بود.

در روایت دیگر مرکیه ی ماسال محمود خان شکاربان در منطقه ی (رنگویه) ی شاندرمن ماسال که قرارگاه زمستانی چوپانان شاندرمن است و مزار متبرکی هم دارد در یک شب سه بار در خواب می بیند که گوزن نری که او برای شکارش به جنگل آمده است متعلق به امامزاده ی روستاست و برای چراغهای آن مزار متبرک نفت سفید می آورد. فردای آن روز که خواب شبانگاهی از او یاد محمودخان شکاربان رفته بود در حوالی همان مزار گوزن نر بزرگی را با تیر می زند و زمانی که از گوشتش می خورد احساس می کند که طعم نفت می دهد و به یاد خواب دیشب می افتد و متوجه می شود که گوزن نر آن مزار متبرک را شکار کرده است در این هنگام غولی بر او نازل می شود که می گوید: محمود خان من پی تو در آسمانها می گشتم تو در زمین پیدا شدی؟ حالا برایم غذایی حاضر کن که خیلی گرسنه ام. شکارچی درمانده از همان گوشت شکار به او خوراند و غول هنگام خواب محمود خان را در کنار خود خواباند. شکاربان نیمه

شب بیدار شد و کنده ی درختی را به جای خود نهاد و در گوشه ای کمین کرد لحظه ای بعد غول چنان مشتی بر کنده ی درخت که گمان می برد محمود خان شکاربان است کوبید که چندین تکه شد و محمود خان غول را به تیر زد و کشت و جان به سلامت برد اما با خودش شرط کرد که دیگر شکار گوزن و یا هر جانور دیگری را ترک کند و چنان کرد .

در افسانه های شرق گیلان ، سیاه گالش ابتدا به شکارچی مستمند که با شکار گوزن و آهو بخشی از هزینه های زندگی و خورد و خوراک خانواده اش را تأمین می کند با اهدای هدایایی مانند مشتی برنج ، گندم ، آرد ، روغن و گلپر از مال دنیا بی نیاز و یا بخش عمده ای از هزینه های زندگی اش را با برکت بخشی افسانه ای خود فراهم می کند . این هدایا اگر با آذوقه ی خانواده و یا محصول های کشاورزی و دامی مخلوط شوند آنها را تمام ناشدنی و پایان نیافتنی می کند سیاه گالش حتی در برابر وعده ی ترک شکار ، گوزن نر فربه ی به شکاربان می بخشد که اگر زنده اش نگه دارد و در گله ی گاو خود رها کند سبب زاد و ولد مفید برکت فرآورده های دامی اش می شود و اگر آن را بکشد و از گوشتش قورمه فراهم کند هر چه که از آن بخورد تمام نمی شود و گاه سیاه گالش از قورمه ی پر برکت خود مقداری به شکارچی می بخشد یا به او وعده می دهد که هر ساله به همان مکان ملاقات بیاید و گوزنی را که به سویی می آید بگیرد و به همراه ببرد اما شرط بهره مندی از همه ی این فرآورده های کشاورزی و دامی و پول طلا ، رازداری و بروز ندادن ملاقات با سیاه گالش است حتی به همسر خود . کسی که در برابر برخورداری از برکت هدایای سیاه گالش تابوی مربوطه ، یعنی رازداری را مراعات نکند و از راز چگونه ثروتمند شدن خود با کسی بگوید نه تنها بلافاصله از آن همه نعمت محروم می شود بلکه به سبب بروز دادن راز به زودی می میرد اما اگر زنده بماند و بار دیگر برای شکار گوزن یا جانور حلال گوشت دیگری راهی جنگل شود سیاه گالش او را به مجازات می رساند و جاننش را به بدترین وجه ممکن می گیرد ابتدا وسیله ی شکارش را می شکنند و در گردنش می آویزد (این اواخر حتی ترکیدن لوله ی

تفنگ و گیر کردن گلوله را در آن نتیجه ی تنبیه سیاه گالاش مثال می زده اند (آن گاه نوک دو درخت را خم می کند و هر یک از پاهای شکارچی را به نوک درخت می بندد و ناگهان درختان را رها می کند و با راست شدن قامت دو درخت شکاربان دو شقه می شود و هر قسمت بر نوک درختی آویخته می ماند.

از گوشت شکار کباب فراوانی فراهم می کند و گرم گرم و پی در پی به شکارچی می خوراند آن گاه مجبورش می کند که از آب سرد چشمه بخورد تا دندانهایش از ریشه در آید و بریزد. همیشه نیم سوزی را در گلویش می تپاند و خفه اش می کند.

افسانه های سیاه گالاش و شکارچی:

روایت های سیاهکل

الف - در منطقه ی سیاهکل ده روایت از این افسانه به دست آمده است که با اندکی تغییر، هم مانند دیگر افسانه های گیلان است. در دیلمان دو روایت به دست آمده که روایت بالا رود سیاهکل به نام شکاربان معروف منطقه «میربابا» نامی است که گذران زندگی خود و خانواده اش از ممر شکار گوزن بود یک بار تیرش به پستان گوزن ماده ای می خورد که او را به محوطه ی زندگی سیاه گالاش در دل جنگل می کشاند میربابا مهمان سیاه گالاش می شود و چون می فهمد که تیرش به پستان گوزن ماده ای خورده است که سه روز زاییده است وسیله ی شکارش را می شکند و ترک شکار می کند سیاه گالاش به او گوزن نری می بخشد به اشاره سیاه گالاش این گوزن با پای خود به خانه ی میربابا می رود و در زمان خداحافظی سیاه گالاش به میربابا علاوه بر مقداری کره، مشی گندم، مشی برنج و مشی گلپر می بخشد که تمامی برکت بخش اند اما از خاصیت گلپر چیزی نمی گوید میربابا در راه گلپر را به باد می دهد که چند دانه به داخل چموش اش می افتد و زمانی که به خانه می رسد ملاحظه می کند که آن چند دانه گلپر تبدیل به سکه های طلا شده است میربابا تنها تنها در زمان پیری از راز ملاقات خود با سیاه گالاش پرده بر می دارد که اثر همه ی برکتهایی که سبب ثروتمندی اش شده بود از بین می رود و خود وی نیز بیش از هفت روز زنده نمی ماند.

ب - ذر روایت بالا رود به جز برنج ، آرد و نمک برکت بخشی که سیاه گالش به میربابا می دهد به او یاد آور میشود که اگر گوزنهایش را شکار نکند می تواند هر ساله به محلی که به سوی گوزن ماده تیر انداخته و آن حیوان را زخمی کرده است بیاید و گوزن نری را که منتظر اوست صید کند و یا با خود ببرد . در این روایت هم میربابا راز دیدار با سیاه گالش را با زنش باز می گوید و با از دست دادن آن همه نعمت سه روز بیشتر نمی پاید و می میرد.

ج - در روایت فشتال و توتکی سیاهکل سیاه گالش خود را به صورت گوزن نر زیبایی در می آورد و بر سر راه شکارچی گوزن قرار می گیرد و او را به محدوده ی زندگی خود می کشاند آن گاه به صورت غولی سیاه پوش در می آید و ... شکاربان را از شکار گوزنان با بخشش اشیاء برکت بخش خود و بخشیدن هر سال یک گوزن نر برای همیشه از شکار باز می دارد .

د - به روایت کولام سر سیاهکل شکارچی بعد از روبرو شدن با سیاه گالش و دریافت برنج و سگه راز دریافت آنها را با زنش می گوید و با از دست رفتن برکت زندگی اش دوباره راهی شکار می شود و درست در لحظه ای که تصمیم داشت گوزن نر بزرگی را صید کند سیاه گالش در صحرای دود آلود به سراغش می رود و هیمة ی نیم سوز را در دهانش فرو می کند و جانش را می گیرد . گویند آن هیمة ی نیم سوخته هفت سال در آن دشت افتاده بود و دود می کرد و امروزه هم در بیشتر روزهای سال آن جامه آلود است به همین سبب آن جا را صحرای دود آلود می گویند .

سیاه گالش و شکار چی :

روایت های رودسر

الف - در روایت قاسم آباد علیای رودسر نام شکاربان علی خان است که پس از گذراندن تمام ماجراهای گفته شده در پیش برای دریافت گوزن نر وعده کرده ی سیاه گالش به محوطه ی زندگی او در جنگل می رود سیاه گالش مشغول دوشیدن گوزن ماده ای بود که گوزن نری به عنوان جفت خواهی بر روی گوزن ماده می پرد و سیاه

گالاش نفرینش می کند که الهی تیر علی خان شکار بان به جگرت بخورد و علی خان که در پشت درخت مخفی بود آن گوزن نر زیبا را با تیر می زند سیاه گالاش از این رفتار علی خان در دل خشمگین می شود اما چیزی نمی گوید و به مرد شکاربان تذکر می دهد که دیگر نباید گوزنی را شکار کند اما علی خان بار دیگر برای شکار باز می گردد که دچار خشم سیاه گالاش می شود و به وسیله ی بسته شدن به دو درخت دو شقه می شود و زن علی خان که با اصرار خود سبب از بین رفتن برکت اهدایی سیاه گالاش و بازگشت شوهرش به شکار گوزن شده بود در سوگش می خواند: کولاک، بیار، بیار. علی خان رفته شکار.

ب- در روایت کیارمش اشکور رودسر سیاه گالاش بعد از آنکه وسیله ی شکار شکاربان چیره دست را می شکند و برگردنش می آویزد او را به منزل خود دعوت می کند. موقع غذا خوردن که به رسم گالشان هر دو از یک لاک پلو می خوردند سیاه گالاش هر چه شیر بر پلو می ریخت آن قسمت که به طرف شکاربان بود تبدیل به خون می شد اما طرف سیاه گالاش به صورت شیر جاری می شد و سیاه گالاش به شکاربان توضیح می دهد این به خاطر آزاری است که از او به گوزنان گله اش رسیده است در موقع بازگشت شکاربان سیاه گالاش دو گوزن به او می بخشد که سر به راه و رام به دنبالش می روند و مرد چون از این راز با کسی نمی گوید روز به روز بر تعداد گوزنانش افزوده می شود و سالهای سال خانواده اش از گوشت و شیر آنها بهره می بردند و به خوبی زندگی می کردند اما روزی سیاه گالاش خود را به صورت درویشی در می آورد و بر گالاش پیر ظاهر میشود و راز بهره مندی اش را از شیر و گوشت گوزنان می پرسد و مرد شکاربان با تعریف کردن داستان برخورد خود با سیاه گالاش، همه ی آن نعمتها و جان خود را از دست می دهد.

پ- در روایتی دیگر از این روستا مرد شکارچی در اثر اصرار زنش، اسرار برخورد با سیاه گالاش را بروز می دهد و همه ی برکتهای زندگی اش که سیاه گالاش بخشیده بود محو می شود و او که بار دیگر به طمع برخورد با سیاه گالاش راهی جنگل می شود به

سبب عهد شکنی به وسیله ی دو درخت که سیاه گالش آنها را خیم می کند و هر پایش را بر نوک درختی می بندد دو شقه می شود و جان بر سر آزمندی خویش می نهد .

ج - روایت اشکلک رحیم آباد رودسر مانند روایت قاسم آباد سفلاست اما تنها روایتی هم هست که از مرگ سیاه گالش خبر می دهد که با مرگ او همه ی جانوران تحت حمایتش (آهو ، کل ، گوزن و پرندگان از قیل کبک و کبک دری) در سراسر منطقه متفرق شدند و چون دیگر کسی از آنها حمایت نمی کرد شکاربانان به شکار آنها پرداختند و به مرور نسلشان کم و کمتر شد .

د - در روایت رحیم آباد رودسر آمده است که گوزنان ماده ای که مورد تعقیب شکاربان قرار می گرفتند و هراسناک می گریختند سیاه گالش در موقع دوشیدن آنها از خون آلود بودن شیرشان متوجه می شد که مورد تعقیب شکارچیان قرار گرفته اند . سیاه گالش و پشتیبانی از دامداران در مانده:

روایت نخست از املش :

پدر و پسر گاوداری به هنگام کوچ پاییزه به سبب خوبی هوا و مساعدت فصل در میان بند کوهستان بیش از حد معمول توقف کردند قرارگاه موقتی ساختند و توافق کردند که تا فرود آمدن سرما هر چه بیشتر از علف چرهای منطقه بهره ببرند . سحرگاه یک روز پدر برای آوردن آذوقه به گیلان رفت ساعتی بعد هوا ابری و توفانی شد و باران و برف باریدن گرفت و تا سحرگاه روز بعد چنان برف سنگینی بارید که تلاش پدر برای گشودن راهی به میان بند با مدد اهالی روستای قشلاقی شان هم ممکن نشد و کولاک پاییزی هم چنان ادامه یافت و به کلی راه دسترسی به میان بند را ناممکن کرد در میان بند گالش جوان که تجربه ی پدر را نداشت حیران ماند که با آن همه برف و بوران چگونه دامها را تعلیف و برای خود غذایی تهیه کند در حالی که فشار توفان و وزش باد و سنگینی برف ممکن بود قرارگاه موقت را هر لحظه بر سرش خراب کند در گیر و دار چنان هول و لایی مرد بلند بالای سیه چرده ی خوش سیمایی که مانند گالشان لباس پوشیده بود از راه رسید و با دیده گالش جوان و دانستن حال و روزش از گونی خالی

مانده ی برنج چند دانه ای برداشت و در دست گرداند و دوباره در گونی ریخت که بلا فاصله پر از برنج شد آن گاه از قرارگاه بیرون رفت و به گرده ی گاوان افسرده از بوران و برف دستی کشید که همه از خمودی و سستی به در آمدند شب برای جوان درمانده پلو پخت و سحرگاه به کمک هم گاوان را به پای درختان جنگلی بردند و خود بر بالای درخت رفت و برای گاوان گرسنه دارواش و سرشاخه های برگ دار درختان را ریخت که خوردند و سیر شدند به این ترتیب پاییز و زمستان سپری شد و بهار فرا رسید و سرما دامن سفید و ترسناکش را پس کشید مرد گالش به مجرد آن که هوای قشلاق برای کوچ بهار مساعد شد به سوی بلندبهای منطقه به راه افتاد تا از حال و روز پسر و دام های رها شده در توفانش خبری بگیرد نیم ساعتی راه تا میان بند باقی مانده بود که از دور صدای نعره ی گاو نر پیش روی گله اش را شنید بر سرعت خود افزود به محل که رسید با کمال تعجب کلبه ی موقت را سرپا، گاوان را زنده و گوساله های نوپا را سر حال و حاصل گله را فراهم دید. از همه مهمتر پسر جوانش نیز سالم بود و مردی بلند بالا و سیاه چرده و خوش روی در کلبه سرگرم کار بود. بعد از سلام و ابراز خوشحالی ها و دست مریزادها پسر تمامی ماجرای مرد گالش غریبه را برای پدر شرح داد و پدر از مرد غریبه ی کار کشته تشکر کرد و از او پرسید: حالا من چگونه باید محبت های تو را جبران کنم که پسر من و گله ی گاوانم را از نابودی در برف و سرما نجات دادی مرد که سیاه گالش بود پاسخ می دهد: هیچ من از نعره ی گاو نر پیش روی گله ات خیلی خوشم می آید آن را به من ببخش مرد با کمال خوش رویی و رضایت چنان کرد و سیاه گالش دستی به پشت ورزای سرگالش کشید و لحظه ای بعد هر دو ناپدید شدند. مردم املش باور دارند همه ی گوزنان این منطقه از نسل همان گاوانر زیبای سرگالش است که سیاه گالش آن را با خود برده است

روایت دوم: روستای خراوود سیاهکل:

در شاه سرای خراوود گالشی به نام حبیب زندگی می کرد که در زمستان سالی پر برف بر اثر کمبود علوفه و باریدن برف سنگین مالهایش را رها می کند و با افراد خانواده اش

به روستای چهارده سیاهکل می‌گریزد در بهار مرد گالش به تنهایی به شاه سرا بر می‌گردد تا از سرنوشت گله‌ی در سرما رها کرده‌اش با خبر شود با کمال تعجب همه را سالم و سر حال می‌بیند از گاو و گوسفندانش مردی بلند بالا و سیه چرده مراقبت می‌کرد. مرد که لباس گالشی سیاه رنگی به تن داشت حبیب گالش را فرا می‌خواند و مالها را صحیح و سالم تحویلش می‌دهد و نصیحت می‌کند که هرگز در موقعی که مالها در علف چرند در خانه شیر گرم نخورد و به کسی ندهد و گاو نر تخمی حبیب را با رضایت از او می‌ستاند و هر دو از پیش چشم گالش حیرت زده و ناباور ناپدید می‌شوند.

در شاه سرای سیاهکل همیشه اندرز سیاه گالش را درباره‌ی نخوردن شیر گرم و بیرون ندادنش از خانه زمانی که گاو و گاو در علف چرند، مراعات می‌کنند و باور دارند اگر چنان نکنند سیاه گالش دامهایشان را در علف چر روستا تنبیه می‌کند دم گاو را به شاخه‌ی درختی گره می‌زند یا آن را چنان بر زمین می‌کوبد که دیگر قادر به برخاستن نخواهد بود مگر آنکه صاحب مال به موقع سر برسد و صلوات بفرستد و بر پشت و شاخ گاو تنبیه شده دست بکشد اما اگر دم گاو را بر درختی گره بزنند گرچه با صلوات فرستادن رها می‌شود اما پس از چندی دم گاو از وسط می‌شکند و یا از بیخ در می‌آید که در آن صورت گاو را به قصاب می‌فروشند و از گله دور می‌کنند.

روایت روستای اشک جهان پهلوی سیاهکل مردم باور دارند گاو نر تخمی سر گالش که سیاه گالش با خود برده است سالی یک بار به هنگام بهار بر فراز کوه تناکو نمره می‌زند. روایت امارلوی رودبار زیتون:

زمانی که سیاه گالش گاو نر سر گالش را می‌ستاند و به هم راه می‌برد سر گالش فکر می‌کند در این نزدیکی ها آبادی نیست بروم و ببینم سیاه گالش و رزایم را به کجا می‌برد. دورادور به دنبال سیاه گالش می‌رود و مشاهده می‌کند که او همراه با گاو نر بین خرم کوه و خلش کوه در استخری طبیعی ناپدید شد.

در آخرین روایت به دست آمده از این افسانه «نوروز آباد» سیاهکل سر گالش گاو نر را به سیاه گالش نمی‌بخشد در نتیجه دیری نمی‌پاید که تمامی رمة اش از بین می‌رود سیاه گالش، دامدار قدر شناس خسیس را تنبیه می‌کند.

در بسیاری از روستاهای منطقه ی سیاهکل ، فومن و شفت این افسانه را به سرگالشی به نام امیر یا امیرعلی نسبت می دهند که هر ساله به هنگام آشیانه سازی و تخم گذاری توکای سیاه دهه ی سوم فروردین به ییلاق می رفت از قضا در سالی به سبب زمستان خشکی و زود فرارسی بهار، امیر، سرمست فراهم آوری فرآورده های شیری گله ی خود می اندیشد که دیگر بهار فرا رسیده است و باید به بهار نشین کوهستان کوچ کرد . اهل و عیال هرچه او را از این کار بی هنگام باز می دارند موثر نمی افتد و برای آن که کوچش را به موقع جلوه دهد به جنگل می رود و به لانه ی توکای سیاهی که هر ساله در سوراخ درختی کهن آشیانه می ساخت ، سرک می کشد و مشاهده می کند که توکای ماده تخم نهاده و در آشیانه بر آنها خفته است عزم جزم می کند که کوچ بهار را آغاز کند اندرز زنش را که هوای خوش ، پیش رس و غیر طبیعی است نادیده می گیرد و به جای بعد از پنجک بهاری ، پیش از آن رمه را راهی می کند و به سوی جنگل میان بند کوهستان کوچ می کشد در ییلاق چند روزی هوا خوب و علف چرها سرسبز و خرم بود که توفان برف و کولاک فرا می رسد و مراتع را به سرعت می پوشاند و دامها را گرسنه و سرگردان می گذارد و تلف می کند و امیر بینوا را فراری می دهد به گیلان که می رسد به سراغ لانه ی توکای سیاه می رود و مشاهده می کند که هر جفت پرنده وقت شناس بر تخمها یخ زده و مرده اند . امیر که به کلی از آن همه پیش آمدهای ناگوار عقلش را از دست داده بود غمگانه آواز سر می دهد که : توکای سیاه پیش از فرارسی پنجک بهاری آشیانه ساخت و خاک بر سر خویش و گزنه بر ریش من ریخت . روایت دیگر این افسانه می گوید : در نزدیکی زنگی درّه ی شاه سرای سیاهکل که منطقه ی جنگلی است تابستان ورزایی بدون آن که دیده شود نعره می زند که مردم باور دارند ورزایی غیبی متعلق به سر گالشی به نام امیرعلی است که آن را به عنوان هدیه و دست خوشی به سیاه گالاش بخشیده است

در گذشته های دور در محل شاه سرای سیاهکل سرگالشی میزیست به نام امیرعلی که گاوهای فراوان داشت و هر ساله برای دسترسی به علف چرها ی کوهستان به مناطق بالا دست ییلاق کوچ می کرد این کوچ غالبا هر ساله بیست و پنج روز از بهار گذشته (اول پنجک بهاری) که برگ درختان جنگلی می روید و توکای سیاه در جنگل شاه سرا

آشپانه می نهاد و بر تخم می خوابید به علف چرهای کوهستان صورت می گرفت در سالی استثنایی که پیش از پنجک درختان سبز شدند و توکای سیاه آشپانه ساخت و تخم گذاشت امیر علی هم بر حسب معمول راهی کوچ بهاره شد و در سحرگاهی مه آلود چهل رأس گاو تازه زای شیرده، گوساله های نوپا و گاو نر تخمی مورد علاقه اش را پیش انداخت و همراه پسرش راهی ییلاق شد هنوز از راه نرسیده و جابه جا نشده باران و برف آغاز شد و در مدتی کوتاه علف چرهای سرسبز را پوشاند تا سحرگاه که امیرعلی به خود آمد دیگر راه برگشتی باقی نمانده بود چاره ای نبود به جز آن که گاووان را رها کنند و خود از توفان و برف و سرما جان به در ببرند و چنان کردند. برف دیرگاه آن سال پانزده روز تمام بارید و بارید توکای سیاه و جفتش را در آشپانه زودتر از معمول نهاده، کشت و امیر علی را هم از هستی ساقط کرد زیرا مجبور شده بود که دست خالی از ییلاق به گیلان بگریزد سرانجام توفان دیر رس به پایان رسید آفتاب بهاری برفها را آب کرده و امیرعلی را به هوای سراغ گیری از رمه های در توفان رها شده به همراه پسرش راهی ییلاق کرد. غروب هنگام دوتایی به قرارگاه شبانی خود در کوهستان رسیدند از دودکش کلبه دود ملایمی همراه نسیم در فضا پراکنده می شد و خبر می داد که قرارگاه روبه راه و کسی در آن سرگرم فعالیت است. هنوز به کلبه ی خود نزدیک نشده بودند که بلند مردی گالش را دیدند که طنابی تازه از ساقه ی خشکیده شالی بر کمر بسته و با پشته ای علف تازه به کلبه نزدیک می شود مرد داخل قرارگاه شد و امیر علی و پسرش را به داخل فرا خواند و همانطور که علف تازه و نورس را بین گوساله ها تقسیم می کرد به آنان گفت: بفرمایید اینها گاووان و گوساله هایتان هفت کوزه ی روغن حاصل گله ها هم اینجاست همه و همه تحویل شما. من امشب مهمان شمایم و سحرگاه پی کار خودم می روم. سحرگاه فردا وقتی امیرعلی و پسرش چشم گشودند مرد بلندبالای سیاه پوش را ندیدند از قرارگاه شبانی که در آمدند او را سرگرم رسیدگی به گله ای از گوزنان و آهوان و بزهای کوهی دیدند. فهمیدند که او سیاه گالش است. غرق تماشا بودند که سیاه گالش رو به امیرعلی کرد و گفت: حالا من با مال هایم می روم اما دوست دارم که آن گاو نر زیابت را به من ببخشی در این موقع سیاه گالش به گاو نر پیش روی گله نزدیک شد و دست روی دوشش گذاشت و گفت: آن دو نفر

کیستند که به قرارگاه می آیند؟ زمانی که پدر و پسر برای شناسایی غریبه ها به پشت سر نگرستند سیاه گالش همراه همه ی رمه های خود و گاو نر سرگالش امیرعلی، ناپدید شد. از آن روز جنگل های شاه سرای سیاهکل و علف چرهای ییلاقش به عنوان سرزمین سیاه گالش قلمداد می شود.

در روایت نوده فومن:

وقتی سرگالش رمه از دست داده به ییلاق بر می گردد تا از سرنوشت دامهایش پس از سرمای دیررس آگاهی یابد همه ی گاوانش را زنده می بیند. در این هنگام گاو نر گله نعره می کشد و مردی سیاه پوش و بلند بالا و سیه چرده از راه می رسد و صاحب گاوان (امیر) را فرا می خواند و او را به ناهار دعوت می کند امیر با کمال تعجب می بیند که مرد سیاه پوش در دیگی به اندازه ی نیمی از پوست تخم مرغ پلو می پزد. با خود می گوید: اینکه برای یک اقمه ی پسر هم کفایت نمی کند اما بر سفره ی ناهار، آن مرد سیاه پوش هر چه از پلوی آن دیگ کوچک می کشد و سه تایی می خورند باز هم تمام نمی شود تازه متوجه می شود که او سیاه گالش است. پس از ناهار سیاه گالش همه ی گاوان و گوساله ها و حاصل گله را تحویل می دهد و امیر از او می خواهد که در برابر محبتش سهمی از گله بردارد سیاه گالش میگوید: نه، اما وقتی که به راه افتادم هر گاوی که به دنبال آمد از آن من است. زمان خداحافظی، گاو نر پیش روی گله با سیاه گالش می رود و لحظه ای هر دو ناپدید می شوند. مردم منطقه باور دارند فاراد پاکدل و با ایمان هنوز هم در شبهای عزیز، صدای نعره ی گاو نر سرگالش امیرعلی را از پیشه های منطقه می شنوند.

سیاه گالش حا می گوزنان و آهوان:

شاه سرای سیاهکل، کُلهت قشلاق نشینی است که سرگالش حسن در آن جا گاوداری داشت و از این راه زندگی می کرد در سالی زمستان بسیار سخت و پر برف شد و گوزنان از فرط گرسنگی به آبادی ها روی آوردند و یکی از آنها هم در منطقه ی شاه سرا به قرارگاه شبانی سرگالش حسن پناه برد سرگالش از این حیوان گرسنه در زمستان نگهداری کرد و بهار گوزن جان به در برده از سرمای زمستان، به راه خود رفت. چند

سالی بعد باز هم زمستان سختی از راه رسید در آن سال آن چنان برف سنگین و سرما طاقت سوز بود که سرگالش هم مجبور شد گله ی گاوانش را رها کند و برای گذران زندگی و تامین آذوقه ی خانواده به گیلان پناه بیاورد. زمستان را با کار کردن برای این و آن سپری کرد و پیوسته نگران گله ی گاوان خود بود که به امان خدا رهایشان کرده بود. بهار گاه، خبر آوردند که قرارگاه شبانی سرگالش دایر است و گاوانش سالم و سر حال.

سرگالش ناباورانه به کوه می زند و در قرارگاه ممتنع چیز را بروفتی مراد و مردی سیاه پوش و سیه چرده را سرگرم رسیدگی به دامها می بیند هر چه بیشتر دقت می کند کمتر او را می شناسد. سرانجام مرد بلند بالای قوی هیکل و سیاه پوش، سرگالش را فرا می خواند و می گوید: بفرما، خجالت نکش، این ها همه از آن توست، چون سرگالش را مردّد می بیند ادامه می دهد این لطف من، برای کرامتی است که تو چند سال پیش در حقّ یکی از مال هایم کرده ای «منظور گوزنی بود که سرگالش در مقرّ شبانی خود نگه داشته بود» من هم به تلافی محبت تو امسال گاوهايت را نگهداشتم. البته من از تو چیزی نمی خواهم اما اگر دوست داری می توانی گاو نر پیش رو گله ات را به من ببخشی. سرگالش حسن چنان می کند و سیاه گالش به خاطر هدیه ای که دریافت کرده بود به او نصیحت می کند که درخت کوپ جلوی قرارگاه برای تو شگون دارد هرگز شاخ و برگش را نشکن و اجازه نده هیچ کس دست به چنین کاری بزند. آن گاه دست بر پشت گاو نر سرگالش می نهد و دوتایی ناپدید می شوند سرگالش بعد از آن ملاقات با سیاه گالش روز به روز آسوده تر زندگی می کند و پیوسته بر تعداد مال ها و محصول دامی اش افزوده می شود و چون همه ی آن نعمت و برکت را از وجود درخت کوپ جلوی قرارگاه خود می دانست، از درخت مراقبت می کرد تا روزی که پسر سرگالش برای درست کردن سنگ انداز، شاخه ای از درخت می برد و از آن پس، روزگار سرگالش واژگون می شود و تمامی گله اش از دست می رود و او با درماندگی به سایه سار همان درخت پناه می برد و جان می سپارد. سرگالش را زیر همان درخت به خاک

می سپرند و آن درخت تا سال ۱۳۵۳ یکی از درختان نظر کرده ی منطقه و مورد احترام تمامی اهالی بود که سرانجام از ریشه به در آمد .

مردم شاه سرای سیاهکل باور دارند تا آن سال هر کس که پاکدل و با ایمان بود گاه گاه نعره ی گاو نری را که سرگالش حسن به سیاه گالش بخشیده بود از علف چرها و بیشه زارهای منطقه می شنید بی آنکه گاو را ببیند . در روایت دیگر این افسانه در زمستانی سخت چهار گوزن از جنگل منطقه به قرارگاه سرگالشی پناه می آورند و مورد پذیرایی قرار می گیرند و زمستان را از علوفه ی گاوان سرگالش تغذیه می کنند در بهار سرگالش آنها را رها می کند که به جنگل باز گردند . یکی دو سال بعد که سرگالش به جنگل کوهستانی کوچ می کشد برخلاف معمول هوا توفانی می شود و برف سنگینی می بارد و علف چرها را می پوشاند و سرگالش مجبور می شود که به قشلاق بگریزد بی آنکه بتواند گله ی گاوانش را به همراه بیاورد . با سپری شدن سرمای دیررس بار دیگر سرگالش به قرارگاه شبانی خود باز می گردد و همه چیز را پابرجا و گاوان و گوساله ها و سگان گله اش را سالم می یابد و در گوشه ای از قرارگاه مخفی می شود تا از چند و چون ماجرا سر در آورد . لحظه ای بعد مرد قوی هیکل و بلند بالایی با پشته ای هیمة از راه می رسد و به کارهای جاری قرارگاه می پردازد شب هنگام در دو دیگ بسیار کوچک هر یک به اندازه ی پوست گردویی پلو و خورشت می پزد و پس از پهن کردن سفره سرگالش را به نام فرا می خواند که بفرما ، سرگالش که تا به حال چنین شخصی را در منطقه ندیده بود با شگفتی از این که مرد غریبه نامش را می داند و چگونه دریافته که او در گوشه ای از قرارگاه مخفی شده است به کنار سفره می آید و شگفتی اش زمانی به حد اعلای می رسد که در می یابد دوتایی هرچه از آن دو دیگ کوچک پلو و خورشت می خورند ، چیزی از آنها کم نمی شود . پس از صرف شام مرد سیاه چرده ی بلند بالا رو به سرگالش می کند و می گوید : من سیاه گالشم صاحب آن چهار گوزنی که تو چند سال پیش آنها را همراه گاوهایت نگه داشتی و در زمستان پذیرایی کردی . امسال هم من در عوض از گاوان تو در سرمای دیررس بهاری نگهداری کردم ، حالا این تو و

این هم گله‌ی گاوان و حاصلی که در این مدت از آنها گرفته‌ام و در چشم به هم زدنی ناپدید شد.

در روایتی دیگر سه گوزن پناه آورنده به سرگالش هر سه ماده‌اند اما سرگالش که دیگر آذوقه‌ای در قرارگاه نداشت مجبور می‌شود که، ماده‌گوزنان پناه آورده و تمامی گله‌ی خود را رها کند و همراه خانواده‌اش به قشلاق بگریزد. بهارگاه کسانی که برای خرید از بیلاق آمده بودند خبر آوردند که گاوان را سه سرگالش در حوالی قرارگاه شبانی‌اش نعره می‌زند سرگالش که گمان می‌کرد مردم مسخره‌اش می‌کنند ناباورانه با پسرش عازم باباکوه می‌شود و در آن جا همه چیز را روبه راه و همه‌ی گله را همراه ماده‌گوزن پناه آورده، سالم می‌بیند. مردی سیاه چرده و بلند بالا و قوی هیکل به آنها رسیدگی می‌کرد. پدر و پسر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند و شگفت زده به آن چه که در سرای گالشی‌شان می‌گذشت می‌نگریستند، به وسیله‌ی مرد غریبه فرا خوانده و با پلویی که در دیگری به اندازه‌ی پوست تخم مرغ پخته شده بود پذیرایی می‌شوند و در می‌یابند که پلوی اندک دیگر نه تنها هر سه آنها را سیر کرده به هیچ وجه چیزی از آن کم نشده است. در آن هنگام سیاه گالش خود را معرفی می‌کند و به سرگالش می‌گوید: این هم پاداش پناه دادن به گوزنان ماده‌ی من و موقع خداحافظی، گاوانر پیش روی گله‌ی سرگالش را به همراه می‌برد معمران منطقه تعریف می‌کردند که نعره‌ی این گاوانر، سالهای سال از پیشه زارهای باباکوه شنیده می‌شد و نشانی فرارسیدن بهار و موسم کوچ بود.

در روایت دیگر افسانه آمده است به هنگامی که زمستان سخت شود و سرگالش عزم می‌کند به قشلاق بگریزد، گوزن جوانی به قرارگاهش پناه می‌آورد. پسر سرگالش پیشنهاد می‌کند که گوزن جوان را بکشند و از گوشتش چند روزی ارتزاق بکنند، شاید که توفان فرو بنشیند و اوضاع به روال عادی برگردد اما سرگالش نمی‌پذیرد و بچه‌گوزن را به طویله‌ی گاوان می‌برد و تمامی علوفه‌ی باقی مانده را برای گاوان و گوزن جوان قرار می‌دهد و خود به قشلاق می‌گریزد در بهاری که به بیلاق باز می‌گردد همه‌ی آن چه

را که گمان می برد در توفان زمستانی تباه شده است سالم و پا بر جای می بیند . مردی بلند بالا دلسوزانه مراقب گله و رسیدگی به گوساله های نو پا بود . بقیه ی این روایت ، چون دیگر روایتهاست ، مگر این که سالمندان منطقه باور دارند نعره ی گاو نری را که سرگالاش به سیاه گالاش بخشید . در شب جمعه ی هر بهار در محلی به نام « کل چولا » به وسیله ی افراد پاکدل و با ایمان شنیده می شود .

در روایت های دیگر این افسانه که از روستاهای سیاهکل به دست آمده است جانورانی که در زمستان به سرگالشان منطقه پناه می آورند ، گاه هفت ، پنج و سه رأس آهوی ماده هستند که سرگالاش از آنها نگهداری و در بهار رهایشان می کند . در تازه آباد سیاهکل باور دارند گاونری را که سیاه گالاش با خود برده است ، هر بهار گاه از داخل یا اطراف استخر یا آبگیر طبیعی روستای « شیرکش ، سیاهکل ، نعره می زند که نشانه ی فرا رسیدن فصل بهار و هنگام کوچ رمه داران به سوی علف چرهای کوهستانی است شاید این گاونر در قلمروی که نعره اش به گوش می رسد به نوعی حضور سیاه گالاش و پرهیز (تابو) هایی را که باید گله داران و گالشان منطقه برای مال داری و پرورش چهارپایان اهلی مراعات کنند ، به آنان گوشزد می کند .

در بعضی روستاهای منطقه ی رودسر می گویند سیاه گالاش دو نوع است : با زلف (موی) بلند - کچل .

روزی که مسئولیت سرپرستی جانوران حلال گوشت جنگل و کوهستان با سیاه گالاش موبلد است ، شکارچیان می توانند به راحتی و آسودگی آن ها را شکار کنند زیرا این سیاه گالاش ، در آب چشمه سارهای زلال و آب های برکه ها به آراستن زلفهای بلند خود مشغول می شود و از گله ی ددان حلال گوشت و پرندگان وحشی غافل می ماند و شکارگران چیره دست ، مجال می یابند که آن ها را به تیررس در آورند و شکار کنند . اما در روزی که سیاه گالاش کچل همراه جانوران حلال گوشت جنگلی و کوهستانی است ، پا به پای آن ها حرکت می کند و از کمینگاه صیادان ، دور نگاهشان می دارد و شکارچیان را دست خالی و ناکام باز می گرداند . گاه باور دارند که سیاه گالاش کچل ،

شبان و نگهبان بز کوهی است و هیچ گاه از جانوران تحت پشتیبانی خود غفلت نمی کند و در صورت به کوه زدن شکارچیان، گله های بز کوهی را به قرق گاه های امن می برد و ازدست رس آدمیان دور می کند. اما سیاه گالش سرپرست و پرورنده ی گوزنان و پرندگان وحشی حلال گوشت دارای زلف و گیسوی بلند است و هنگامی که سرگرم آراستن و مرتب کردن زلف و گیسویش می شود از جانوران زیر نظر خود غافل می ماند و شکارگران به آسانی آن ها را شکار می کنند.

سیاه گالش یا تنها گالش، مظهری زن گریز و تنها یکی از اهالی سپردان سیاهکل که مردی متقی و پاکدامن بود، روزی بر ایوان خانه اش نشسته بود که گاوی فربه و شیرده وارد حیاط خانه اش شد. مرد هر چه بیشتر به نشانی های گاو توجه کرد کمتر توانست دریابد که متعلق به کیست. با آن نشانی ها، کسی در روستای سپردان گاوی نداشت. مرد از آن گاو آبستن درشرف زایمان نگهداری کرد از شیرش ماست زد و کره گرفت و یا پنیر زد. اما دوغش را که توان کشک گیری از آن را نداشت به آب داد. از روزی که این گاو قدم درخانه اش گذاشته بود هر روز وضع زندگی مرد با تقوا بهتر و آسوده تر می شد بی آنکه از فرآورده های شیری گاو خود آمده بهره ای ببرد. شش ماه بعد نزدیک غروب آفتاب، مردی قوی هیکل و بلند بالا وارد خانه ی مرد روستایی شد و سراغ گاوش را گرفت، نشانی هایی را که می داد همه درست بود مرد روستایی غریبه ی از راه رسیده را با اطمینان این که گاوش در نزد اوست به توقف شبانه فرا خواند، داستان آمدن گاو و زاییدن و حاصل دهی اش را برایش تعریف کرد اما مهمان به شرطی حاضر به اقامت شبانه شد که زن صاحب خانه به غذایش دست نزند «مرد کشاورز غذای مهمان را بپزد، مرد کشاورز می پذیرد و چنان می کند. آن شب می گذرد و فردا تا حاصل گاو، روغن و کره بسته بندی و آماده و مرد غریبه راهی شود، وقت ناهار فرا رسیده بود و مرد غریبه می پذیرد که ناهارش را هم بخورد و آن گاه به راه یافتند. اما صاحب خانه، دیگر فرصت نداشت که ناهار مهمان را بنا بر شرطی که کرده بود، بپزد. زنش ناهار را آماده کرده بود. وقتی سفره می نهند و

مرد کشاورز ناهار را بر سر سفره حاضر می کند، مهمان نمی خورد و از میزبان می خواهد که ته مانده ی غذای دیشب را هر چه که هست برایش بیاورد. میزبان چنان می کند اما پیش از شروع به خوردن از مهمانش علت این کار را می پرسد. مرد غریبه، مشتی از غذای شب مانده را که مرد کشاورز پخته بود و مشتی از غذایی که زن میزبان پخته بود بر می دارد و در پیش چشم میزبان می فشارد. از غذایی که مرد پخته بود، شیر می چکد و از غذایی که زنش پخته بود خون می تراود میزبان بهت زده تا می آید که بپرسد از کجا فهمیدی که ناهار را زنم پخته است، مرد مهمان در چشم به هم زدن غیب می شود. مرد شتابان تا جلوی در خانه می رود که از او بخواهند تا گاو و گوساله و فرآورده های به دست آمده از آن ها را ببرد، اما در جاده هیچ کس را نمی بیند، زمانی که به طویله می رود ملاحظه می کند که گاو و گوساله و همه ی فرآورده های به دست آمده از شیر آن گاو غیب شده است. تازه متوجه می شود که مرد غریبه سیاه گالش بود که دوست می داشت به مرد متقی و راستگو کمک کند اما پیش تر خواست که امانت داری اش را امتحان کند.

تنها سه روایت از سیاه گالش به دست آمده که نشان می دهد این مظهر برکت بخشی با زنی ازدواج کرده باشد «روستای لیپای ماسال و خورتا ب سرای رحیم آباد رودسر».

سیاه گالش در زمانهای دور دل به دختری از خانواده ی فقیر می بندد و با او ازدواج می کند و همسرش را به خانه ی خود در دل جنگل می برد. تازه عروس در خانه ی سیاه گالش از وسایل زندگی، پاتیلی کوچک و خیکی پر از برنج می یابد و به شوهرش اعتراض می کند: غذایی که در این پاتیل پخته شود، کفاف کودکی را هم نمی دهد تا چه رسد به من و تو، اما سیاه گالش او را وامی دارد تا در آن پاتیل که به اندازه ی نیمی از پوست تخم مرغ بود، غذای بپزد و خود به تنهایی بخورد وقتی که سیر شد بقیه را او خواهد خورد، نو عروس چنان می کند اما هر چه از آن می خورد چیزی از پلوی دیگ کوچک کاسته نمی شود آن گاه سیاه گالش هم از آن می خورد و باز دیگ همچنان پر از پلو باقی می ماند. زن فکر می کند که باید آن دیگ نظر کرده باشد. از آن جا که در

خانواده‌ی فقیری پرورش یافته بود، صبح فردا که سیاه گالش به جنگل می‌رود زن، پاتیل و خیک برنج را برمی‌دارد که برای خانواده اش به ارمغان ببرد و آنان را از گذران سخت زندگی، آسوده کند اما در خانه‌ی پدرش دیگ کوچک و خیک برنج خاصیت قبلی خود را نداشتند و بی‌برکت شده بودند. سیاه گالش که به خانه بازگشت، زن و پاتیل و خیک برنج را ندید، به خانه‌ی پدر زنش رفت و دیگ و خیکش را پس گرفت و از آن زن خطا کار نیز دست کشید.

در روایت دیگر هم که از روستای لیای ماسال در همین زمینه به دست آمده است، زن در حین بردن پاتیل و خیک برنج، در جنگل به سیاه گالش برخورد و ماجر را برایش تعریف کرد، سیاه گالش چند دانه از برنج خیک را به او داد و سفارش کرد که آن‌ها را در خیک برنج خانه‌ی پدرش بریزد و سفارش کند که از این راز با کسی نگویند. عروس جوان چنان کرد و تا زمانی که آن راز برملا نشده بود برنج خیک خانه‌ی پدرش هرگز تمام نمی‌شد و زمانی که مادرش این راز را با دیگران گفت، تمامی آن برکت محو شد و زن سیاه گالش نیز هرگز نتوانست شوهرش را پیدا کند.

در خورتاب سرای رحیم آباد رودسر هم باور دارند که سیاه گالش زن و بچه دارد و در کوه و جنگل‌های دور دست ددان حلال گوشت و پرندگان را پرورش می‌دهد اما داستانی در این باره به دست نیامده است.

گالش دام دار، دیگر پیر شده بود و از عهده‌ی نگهداری گاوهایش بر نمی‌آمد، روزی غمگین و خسته بر درگاه خانه ایستاده بود مردی بلند بالا و سیاه چرده که به روش گالشان، داسی نیز به همراه داشت، به او نزدیک شد و از علت اندوهش پرسید، مرد گالش از پیر شدن خود و عدم توانایی اش در نگهداری دام برایش گفت، مرد گالش غریبه به این شرط پذیرفت که در نزدش بماند و گالشی گله اش را بر عهده بگیرد که هیچ گاه زنش غذای او را نپزد و یا هرگز از دست پخت زن خانواده نخورد و زن خانواده هرگز به لباس و وسایلش دست نزند. گالش درمانده پذیرفت و مرد به کار کردن در نزد او مشغول شد و به خوبی از عهده‌ی وظایفش بر می‌آمد، دیری

نگذشت که برکتی غیر منتظره بر گله ی گاوانش روی کرد ، گاوان آبستن گوساله ی ماده به دنیا می آوردند و بیشتر شیر می دادند و محصولشان نیز با برکت بود . در این مدت پیوسته غذای مرد غریبه را نیز مرد صاحب خانه می پخت . اما روزی زنش از سر کنجکاو ی غذای گالاش همکار شوهرش را پخت و لباسش را شست . سیاه گالاش موضوع را دریافت و سحرگاه فردا ، بدون درخواست مزدش از گالاش پیر اجازه ی مرخصی خواست اصرار گالاش برای پابند کردن دوباره اش به جایی نرسید ، از این رو پذیرفت که گاو نر گالاش پیر را به عنوان دست مزد کارکردش ببرد . لحظاتی بعد همراه با گاوانر ، در دره ی پر درخت منطقه از نظر پنهان می شود مردم منطقه باور دارند که آن گاوانر سالی یک بار از آن دره و بیشه زارهای اطرافش نعره می زند .

سیاه گالاش از مردان زن ذلیل که راز نگهدار نیستند ، متفر است . حداقل اگر موجبات آزارشان را فراهم نیاورد ، به آنان کمک نمی کند و به این ترتیب مجازاتشان می کند .
بخشش سیاه گالاش :

دامدار اندک مایه ی تنگدستی بود که تعداد کمی گاو و گوسفند داشت اما خوش قلب و درستکار و دست و دلباز بود . روزی که سرگرم چراندن گوسفندانش بود ، پیرمرد گالشی با گوسفندان فراوان به او نزدیک شد و از دامدار خوش قلب خواست که ساعتی از گوسفندانش نگهداری کند تا او پی میشی برود که گویا در علف چمر کوهستان گم شده است . مرد دامدار می پذیرد ، اما روزهای متوالی می گذرد و از پیرمرد خبری نمی شود . مرد دامدار تازه متوجه می شود که آن پیرمرد سیاه چرده ی سیاه پوش ، سیاه گالاش بوده که همه ی گوسفندانش را به او بخشیده است . مرد دامدار درستکار و دست و دلباز در مدتی کوتاه از حاصل آن گله ی پربرکت به ثروت فراوان دست می یابد اما هرگز ، درماندگان و دست تنگان را فراموش نمی کند و از آن راز با کسی نمی گوید . این چوپان پاکدل و نیک اندیش با سیاه گالاش دوست شده بود و هرگاه که گله را در کوهستان تنها می گذاشت و پی کاری می رفت ، سیاه گالاش مراقب گوسفندانش بود از این رو نه دزدان ، نه درندگان قادر به نزدیک شدن به گله نبودند .

دیدار با سیاه گالش :

یکی از معمران منطقه تعریف می کرد چند روزی بود که یکی از ورزاهایم به خانه نمی آمد (گاو نراخته ای که به کار کشت و زرع می آمد) فکر کردم گم شده است . روزهای متوالی به دنبالش گشتم ، اما نتوانستم پیدایش کنم . در یکی از روزهایی که در جنگل منطقه در پی ورزای سر به هوای گله ام بودم ، در وسط محوطه ی سبزه زار بزرگ جنگل ، مردی را دیدم که سرگرم کره گیری بود فکر کردم این دیگر چه کسی می تواند باشد که در زیر آفتاب ، سرگرم کره گیری است . تازه در آن حوالی هم تا چشم کار می کرد گاو و گوسفندی به چشم نمی خورد . به هوای آنکه از ورزایم سراغ بگیرم نزدیک رفتم و سلام کردم ، تعارف کرد بنشینم ، چون ظهر بود نان و کره تازه تعارفم کرد . همانطور که سرگرم خوردن بودم ، فکر کردم که من هرگز آن مرد گالش را در آن حدود ندیده ام . غذایم را که خوردم ، پرسید : حالا برای چه به جنگل آمده ای ؟ دنبال چیزی می گردی ؟ گفتم ورزایم دو سه روز می شود که به خانه نیامده است می ترسم بلایی به سرش آمده باشد . مرد پاسخ داد : نه ، ورزایت سالم است و امشب هم به خانه می آید . نگران نباش پرسیدم : مگر ورزایم را دیده ای که از حال و روزش خبر داری ؟ گفت ؟ آری و بلافاصله نشانی های کاملش را داد که همه درست بود . چون آفتاب تند بود و هوا گرم ، خداحافظی کردم . پرسید : چیزی نمی خواهی ، گفتم : نه و از نان و کره ای که خورده بودم تشکر کردم و با خاطری جمع روانه ی سرای خود شدم . اندکی که راه آمدم با خود گفتم : نکنند این مرد همان سیاه گالش باشد . با این اندیشه باز گشتم که مقداری کره از او بگیرم ، وقتی به همان سبزه زار میان جنگل رسیدم ، هیچ کس را ندیدم یقین کردم که او سیاه گالش بود که غیب شد . به خانه برگشتم و با کسی چیزی نگفتم . غروب هنگام ، ورزایم سالم و سر حال به خانه آمد . اما این افسوس همیشه در دلم ماند که چرا مقداری کره از او نگرفتم . از مرد پرسیدم حالا کره را می خواستی چه کار ؟ گفت : آن کره را می گرفتم و با کره خوراکی خودمان مخلوط می کردم ، هر چه قدر که از آن می خوردم و می

فروختیم، تمام نمی‌شد. زیرا چیزی را که سیاه گالش بیخشد هرگز تمام شدنی نیست و برکت دارد.

تمام جانوران حلال گوشت، فرمانبردار سیاه گالش‌اند یکی از اهالی لیپای ماسال گاو شیطانی داشت که گاه چند شب متوالی به خانه نمی‌آمد و دامدار مجبور بود به جنگل برود و او را باز گرداند. پس از مدتی تصمیم می‌گیرد که اگر او را یافت، مدتی در طویله نگاه دارد و سر به راهش کند. به جنگل رفت و گاو را یافت اما هر چه تلاش کرد، نتوانست سر در کمندش کند. ساعت‌ها به دنبالش دوید، در دل جنگل گاو به محوطه‌ی تک کلبه‌ای پناه برد و ایستاد و نعره کشید. از داخل کلبه مردی بلند قامت و خوش رو بیرون آمد و از مرد دامدار پرسید، کی هستی و چه می‌خواهی؟ مرد دامدار همه‌ی ماجرا را تعریف کرد. صاحب کلبه با تکه‌ای نخ پشمی نازک، شاخ گاو را بست و سر دیگرش را به دست مرد داد و گفت: حالا مالت را به همراه ببر با تو خواهد آمد. مرد با تعجب مشاهده کرد که گاو دیگر سرکشی نمی‌کند و رام و سر به راه به دنبالش می‌آید. چون به وسط جنگل رسید، ریسمان بافته شده از پشم بزی را که برای گرفتن گاو فراری با خودش آورده بود به گردن گاو بست، اما به مجرد آن که نخ پشمی را از شاخ گاو باز کرد، حیوان دوباره سر به هوا شد و خود را رها کرد و گریخت و مرد دیگر نتوانست پیدایش کند. از این رو دانست آن مرد سیاه گالش بود و آن نخ پشمی نازک نیرویی جادویی داشت.

مرد گالش در میان گاوان خود، ورزشای شرور و سرکشی داشت که به همه کس حتی صاحبش حمله می‌کرد. دامدار بیچاره مجبور بود که این گاو نر سرکش را به زور چماق به طویله ببرد و در جای خودش ببندد، در یکی از همین روزها که سرگرم کشمکش با گاو نر و فریاد کشیدن بر سرش بود، مردی وارد طویله شد و به گالش خشمگین از سرکشی گاو نر گفت: اجازه بده امروز من این گاو نر را در جای خودش ببندم بی آنکه منتظر اجازه بماند، جلو رفت و دستی بر گرده و شاخ گاو کشید، ریسمانی که با خود داشت به گردنش بست و گاو نر شرور و سرکش را خیلی راحت به

جایگاهش برد و بست. ورزشی خشمگین کاملاً رام و سر به راه شده بود و به هیچ رو حرکتی که دلیل بر سرکشی اش باشد بروز نمی داد. گالش از مرد غریبه تشکر کرد و پرسید: این جا چیزی می خواستی؟ مرد جواب داد: ورزشی به شکل همین گاو نر از گله ام گریخت، پسران پسران به دنبالش تا این جا آمده ام. اما گاو نر تو، ورزشی من نیست، بعد از طویله بیرون رفت و از چشم مرد گالش نا پدید شد. دامدار شگفت زده تازه متوجه شد که مرد غیبی، سیاه گالش بوده و چون ریسمانی به گردن ورزشی سرکش بسته بود و در حقیقت به مرد گالش بخشیده بود از این رویداد با کسی چیزی نگفت و هر روز برکت فرآورده های دامداری و هر سال بر تعداد گاوانش افزوده شد و آن ورزشی سرکش دیگر بی قراری نمی کرد و مرد تا زنده بود در دامداری بسیار موفق بود.

سیاه گالش نگهبان مهربان و مامای جانوران سودمند

مادیان ابلق آبتن پا به ماهش چند روزی بود که باز نمی گشت سحرگاه تصمیم گرفت به دنبالش برود، ساعتی بعد در جنگل کوهستانی بود، به لب درّه که رسید، مادیان ابلق را دید که بر فراز تخته سنگی در آن سوی درّه مشرف به پرتگاه زاییده و سرگرم لیسیدن کرّه ی نو پای خود است. با خود اندیشید اگر کرّه اندکی بجنبد یقین به ته درّه سقوط می کند، حیران بود چه کار کند، راهش تا آن سوی درّه طولانی و سخت بود، در این هنگام مرد بلند بالای چو خا پوشی با شتاب از راه رسید، بی آنکه مادیان از او بترسد به کره نزدیک شد، بغلش کرد و در آن سوی صخره بر زمین گذاشت و مادیان هم به دنبالش رفت و مرد چو خا پوش از راهی که آمده بود، باز گشت. مرد دامدار هرچه فکر کرد نتوانست به خاطر بیاورد که مرد بلند بالای چو خا پوش را کجا دیده است. به خانه که رسید ماجرا را برای مادر پیرش تعریف کرد و پاسخ شنید که آن مرد سیاه گالش بود و نشان داد که نگهبان اسبان توست. از این پس برکت و فراوانی به تو روی خواهد کرد و چنان شد.

میرزا یوسف تعریف می کرد، شب، گاو پا به ماهم به خانه نیامد، سحرگاه به دنبالش رفتیم تا اگر در جنگل زاییده، با گوساله اش به خانه بیاورم، لب رودخانه که رسیدیم، بر

بلندی آن سوی رود گاوم زاییده و گوساله سر گرم سر خوردن در سرازیری بود. کاری از دستم بر نمی آمد. در آن لحظه مرد سیاه چرده ای پیدا شد و گوساله را در آغوش گرفت و به همراه گاو تازه زایم که گردن دراز کرده بود و برای گوساله ی تازه به دنیا آمده ماغ می کشید به سوی دشت آن سوی رود به راه افتاد، ندا دادم پسر عمو متشکرم. فکر کردم از او بپرسم کی هستی، برگشت و نگاهی به من کرد و گفت: سیاه گالاش، و بعد، گوساله را بر زمین گذاشت و ناپدید شد.

گاه گاوان در طویله، شب هنگام و حتی روز، نمره های غیز عادی می زنند و بی قراری می کنند. آنان که باور دارند این حالت خبر از ورود سیاه گالاش به طویله ی گاوان می دهد، بلافاصله به طویله می روند، با گاوی قرار و نمره زن حرف می زنند و دلداری اش می دهند. دست بر سر و گوش و پشتش می مالند و صلوات می فرستند و آرامش می کند. زیرا می گویند سیاه گالاش گاو را می ترساند تا دریابد که صاحبش به فکر دامهای خود هست یا نه؟

در قلمرو سیاه گالاش، به خانه باز نگشتن دامها شب هنگام به هیچ وجه موجب دلهره و تشویش بیش از حد نمی شود. زیرا باور دارند: الف - گاو در جنگل نزد سیاه گالاش مانده است و در حمایت اوست.

ب - مورد تنبیه سیاه گالاش قرار گرفته و اگر کشته نشده باشد، سحرگاه می توان به کمک افراد متدین و پاکدل، حیوان را در جنگل جست و از کمند تنبیهی که برایش در نظر گرفته شده است، در صورت سر آمدن مدتش، رهایی بخشید.

ج - در جنگل زاییده و تا سحرگاه سیاه گالاش از او و گوساله اش پشتیبانی می کند. باوری همگانی در سرتاسر گیلان وجود دارد که دد و دام پرندگان، چون انسان، دارای مامایی هستند که به هنگام زاییدن و تخم گذاری به آنها کمک می کند و جانورانی که در جنگل می زایند، خود و گوساله یا بره شان در حمایت آن مامای نادیدنی هستند. از این روی پیوسته کودکان و حتی بزرگتران را از نگرستن به جانور در حال زایمان و ماکیان در حال تخمگذاری منع می کنند، زیرا باور دارند اگر در آن حالت کسی به جانور یا ماکیان نزدیک شود و یا نگاه کند، مامای غیبی دیگر به جانور کمک نمی کند

و ممکن است حیوان به خطر بیفتد و زایمانش به سختی انجام شود. در تمامی مناطقی از گیلان که وجود سیاه گالش را باور دارند، او را مامای جانوران اهلی و وحشی سودمند و زایاندن جانوران را نوعی پشتیبانی وی از آنها می دانند. اگر گاوی شبانگاه در جنگل بماند و همان جا گوساله ای به دنیا بیاورد، وقتی روز بعد گاو و گوساله اش را سالم می یابند، اقرار می کنند که سیاه گالش از گاو و گوساله اش در برابر جانوران وحشی حمایت کرده است.

اختیارات سیاه گالش:

او را صاحب اختیار تمامی جانوران حلال گوشت می دانند اعم از دد و دام. و گاه حامی و نگهبان چهارپایان حلال گوشت و در مناطقی نیز پاره ای از پرندگان وحشی حلال گوشت را در حمایت سیاه گالش می دانند و شکارچی چیره دستی را مثل می زنند که هر روزه پنجاه تا شصت کبک شکار می کرد، روزی که پرندگان شکار شده را به رشته ای بسته و به خود آویخته بود و به منزل رفت، سیاه گالش در جنگل راه بر او بست و با خشمی هولناک به او نهیب زد که اگر یک بار دیگر به شکار کبک بیایی هر چه دیدی از چشم خودت دیدی، و به سرعت ناپدید شد. می گویند شکاربان بیچاره آن چنان از دیدار غیر مترقبه ی سیاه گالش و تهدیدش ترسید که از آن پس ترک شکار کرد تمامی جانوران تحت حمایت سیاه گالش، از او اطاعت می کنند، با او حرف می زنند و او را دوست می دارند.

باور این که سیاه گالش صاحب اصلی تمامی جانوران یا چهارپایان حلال گوشت است چند مسئولیت یا وظیفه ی عمده را در پیروی از خویشکاری هایش متوجه دامداران گیلک می کرد و کما بیش می کند و آنان را و او می دارد که در رابطه با دام و دامداری با پرهیز از پاره ای مناهای «تابوی» مادی و اخلاقی، رعایت بعضی از دستورها را پیوسته در نظر داشته باشند.

الف: باید با دامها مهربان و در نگهداری از آنها دلسوز و با گذشت و دل رحم و پاکدل باشند.

ب: از آنها و تولید فرآورده های به دست آمده از شیرشان کمال بهداشت و پاکیزگی را در نظر داشته باشند.

ج: از آن چه که سیاه گالاش دامداران را در ساعت های مختلف شبانه روز منع کرده است به طور جدّی دوری کنند

هر چیز متعلق به سیاه گالاش، پربرکت و تمام نشدنی است اگر آنها را به کسی ببخشد موجب رونق و بهبود زندگی دریافت کننده می شود. این اشیا ریسمانی کوتاه و بافته شده از پنبه، رشته ای نازک و پشمی مانند کامواست از چهارپایان؛ گوزن، گاو، گاومیش، گوسفند و بز. از خوردنی ها برنج، گندم، قورمه و کره.

باور این که سیاه گالاش صاحب اصلی، حامی و نگاهبان جانوران حلال گوشت اعم از دد و دام است سبب نوعی ارج و احترام نهادن به دام شده است. از این رو باور دارند نباید به دام فحاشی و توهین کرد و حیوان را آزرده یا با هر وسیله ای زده. در مواقعی که سحرگاه آنها را رها می کنند تا برای چرا بروند نباید سرشان سنگ و چوب پرت کرد و به صاحبش بد و بیراه گفت زیرا سیاه گالاش صاحب اصلی دام است و از شنیدن آن توهین ها و صدمه رسانی به چهارپایان اهلی به ویژه گاو، بدش می آید و در علف چرجنگلی و کوهستانی، گاوان را تنبیه می کند. نفرین کردن به گاو نیز از اینگونه مناهی است.

پاکیزه نگهداشتن طویله، ظروفی که در آن شیر دوشیده و یا جوشانده و ماست زده می شود، کوزه های مخصوص کره گیری، ریسمان هایی که با شاخ و گردن گاوان بسته می شود و ریسمان ویژه ی شیر دوشی از گاو حتی تیمار و پاکیزه نگاه داشتن خود چهارپا را سبب خشنودی و مرحمت سیاه گالاش می دانند.

سیاه گالاش در جنگل و علف چرهای میان بند کوهستان و هر جا و به هر هنگام که اراده کند می تواند شیر گاوان را بدوشد زیرا تمامی چهارپایان حلال گوشت در فرمان او هستند، این شیر که بیشتر از گاوان و گوزنان دوشیده می شود، گاه به افراد تنگ دست و بی چیز بخشیده می شود و از همین شیرهاست که سیاه گالاش کره می گیرد.

چون سیاه گالاش بخواهد از شیر گاوی یا گوزنی در چراگاه جنگلی بدوشد و آن حیوان نافرمانی کند، موجب خشم وی می شود. تن در ندادن به شیر دوشی در خانه، شکستن پرچین باغها و خانه ها برای ورود به آنها و پایمال کردن محصول کشاورزی و چریدن

آنها، شاخ زدن به این و آن و مردم آزاری از جمله مواردی است که می‌تواند خشم سیاه گالش را برانگیزد و موجب تنبیه گاو مورد نظر در جنگل و کوهستان شود. تابو یا مناهای عمده‌ای را که باید دامداران، به ویژه گاوداران منطقه رعایت کنند عبارتست از:

تا چهل روز شیر گاو تازه‌زا را به بیرون از خانه به کسی نمی‌دادند «کسی نباید در این مدت شیرگاو را از خانه بیرون ببرد و در خانه نیز، جز کودکان نابالغ حق خوردن چنان شیری را نداشتند به ویژه در شبها».

شیر دوشان باید پاکیزه باشند و در آغاز کار صلوات بفرستند و اگر جنب و یا ناپاک باشند و وارد طویله شوند، مورد آزار سیاه گالش قرار می‌گیرند. گوساله‌ی تازه‌زا را پیش از آن که بوسیله‌ی مادر لیسیده و خشک شود نباید از گاو تازه‌زا دور کرد اگر چنان کنند سیاه گالش گوساله را عوض می‌کند و به جایش گوساله‌ای ضعیف و بیمار می‌گذارد گرم کردن و خوردن شیر گرم «پخته» در زمانی که گاووان از چراگاه جنگلی و کوهستانی هنوز به خانه باز نگشته‌اند از مناهای دامداری است این منع شامل شیر سرد و دوغ تازه، پنیر تازه بسته شده نیز می‌شود.

در موقع جوشاندن شیر باید مواظب بود که شیر سر نرود و در آتش نریزد. وقتی به گاووان نمک می‌دهند و می‌خواهند حیوان را به علف چر بفرستند نباید آنها را تاراند و به زور روانه‌شان کرد.

چوبی را که با آن گاووان را به ملایمت می‌رانند تا به جنگل بروند، باید به خانه آورد و در کنار طویله نهاد تا سیاه گالش به گاووان نزند.

روزهای شنبه و چهارشنبه به مالهایشان نمک نمی‌دهند باور دارند در این دو روز سیاه گالش به مالهایش نمک می‌دهد و گالشی را که در این دو روز به مالهایش نمک بدهد، تنبیه می‌کند.

در موقع شیردوشی مراقبت می‌کنند تا شیر دام روی زمین نریزد تا سیاه گالش شیر گاوشان را کم نکند.

در برابر کمبودهای شیر دامها و کمبودهای زندگی نباید ناشکری کرد و یا کُفر گفت و به دام کم شیر بد و بیراه گفت

شیر گاوان را که صبح دوشیدند و به منزل آوردند، بزرگتر خانه را از خواب بیدار می کنند تا مراقب باشد که بچه ها شیر تازه دوشیده ی گرم را نخورند تا گاوانشان به وسیله سیاه گالاش زده نشوند. بلافاصله شیر دوشیده را می جوشانند و از آن ماست و پنیر می زنند، حتی به بچه ها گرچه بیمار هم باشند و به مهمان هم، شیر گرم نمی دهند.

شبهاً به کسی شیر نمی دهند و نمی فروشند. تا چهل روز شیر گاو تازه را از خانه بیرون نمی دهند، همراه غذا به سگ و گربه شیر نمی دهند.

اگر در موقع دوشیدن، شیر گاو خون آلود باشد باور دارند سیاه گالاش آن گاو را در جنگل دوشیده است. چنین پدیده ای در زندگی یک دامدار بومی، نشانه ی خیر و برکت و رویکرد نعمت است. شیر خونین را بدون آنکه به کسی چیزی بگویند، در جای تمیزی به دور از دسترس سگ و گربه، چال می کنند تا کسی چشمشان نزنند و آن نعمت از چنگشان به در نرود.

اگر گاو باز آمده از چرا، شیر نداشته باشد گویند سیاه گالاش آن مال را دوشیده است. بدون هیچ سخنی از سر گله و شکایت، صلوات می فرستند و مال را رها می کنند.

سیاه گالاش چگونه گاوان خاطی و صاحبانشان را تنبیه می کند:

__ آنها را در جنگل نگه می دارد و مانع می شود که به خانه باز گردند. در روستاهای حاشیه جنگل مرسوم است که پیش از غروب آفتاب، روستائیان با صدای بلند، گاوان شیر ده خود را با نام فرا می خوانند تا به موقع باز گردند که شیرشان را بدوشند. اما اگر گاوی پس از غروب آفتاب باز نگرده، در بسیاری از روستاهای گیلان که باور دارند مناطق جنگلی و مراتع کوهستانی شان در قلمرو سیاه گالاش قرار دارد، گاوان را با صدای بلند فرا نمی خوانند و گمان دارند که سیاه گالاش آنها را به سببی در جنگل نگه داشته است و فرا خوانی آنها به بانگ بلند سبب خشم سیاه گالاش از دامدار می شود و نهیب می زند که چرا پیش از غروب آفتاب در فکر فراخوانی گاو یا گاوهایش نبوده

__ گاوی که شبانگاه به خانه باز نگرده، در جنگل مهمان سیاه گالاش است در این صورت در حمایت اوست و یا مورد تنبیه قرار گرفته است اما به هیچ وجه نباید شب هنگام به دنبالش گشت.

— اگر سیاه گالش بخواد گاوی را در جنگل گرفتار کند، دُمش را به شاخه‌ی درختان یا خار بوته‌ها گره می‌زند سرش را بین دو درخت گیر می‌دهد و یا در سوراخ درختان فرو می‌برد یکی از شاخهایش را می‌شکند اگر خطاهای صاحب گاو و یا خود جانور تکرار شود گاو را از صخره‌های کوهستان به زیر می‌افکند، در این مورد باور دارند گاو نسبت به سیاه گالش یاغی شده است.

— گاوان نافرمان و سرکش و مردم آزار را می‌کشد و لاشه‌شان را بر درختان کهن سال جنگل می‌آویزد. پاره‌ای از مردم باور دارند که این گاوان را پلنگان می‌درند و لاشه‌هایشان را بر فراز درختان جنگلی می‌کشند تا طعمه‌ی دیگر جانوران درنده نشوند، تنی چند از معمران منطقه به نقل از شاهدان عینی می‌گفتند: که هیچ گونه زخم و اثر پنجه و دندان درندگان را بر بدن گاوان بر فراز درختان برده شده ندیده‌اند و نمی‌دانند که آنها چگونه کشته و بر درختان آویخته شده‌اند. این گونه گاوان را که باور داشتند سیاه گالش آنها را کشته است، غالباً از شاخ درختان آویخته می‌شدند.

— زمانی که سیاه گالش گاوی را فقط تنبیه می‌کند، کسی در جنگل یا کوهستان قادر به دیدنش نیست و حیوان در حالتهایی که بدان دچار است برای مدتی که سیاه گالش نیست کرده است باقی می‌ماند و اگر قرار باشد که بمیرد در همان حالت خواهد مُرد. آن گاه جسدش کشف می‌شود. اما اگر تنبیه موقت باشد، صاحب گاو پس از انقضای مدت گاو خود را با دُم گره شده بر خار بوته‌ها یا سرگیر کرده در بین دو درخت یا شاخ گیر کرده در سوراخ درختی، زنده می‌یابد و باید با ذکر نام خدا و دست کشیدن بر گرده و پشت گاو و آرام کردنش از اضطرابی که در اثر گرفتاری بدان دچار شده است، حیوان را از تنگنای موجود رها کند و با خود به خانه بیاورد و دیرگاهی به چرا رها نکند.

— گاه سیاه گالش در جنگل دُم گاوی را برای تنبیه کردنش از ته می‌کند. چنین گاوی را غالباً سر می‌برند و گوشتش را می‌فروشند، زیرا باور دارند که پس از مدتی به خودی خود می‌میرد و نفله می‌شود.

— سُم یکی از پاهای گاو را با ریسمانی کوتاه و محکم، چنان به شاخش می‌بندد که حیوان در تنگنای مرگ قرار می‌گیرد و اگر به مخوق به دادش نرسند، می‌میرد.

_ اگر گاو تسلیم شیر دوشی سیاه گالاش نشود دچار سیلان شیر می شود و بدون اراده از نوک پستانهایش شیر جاری می شود که گاه به تناوب تا چند روز ادامه می یابد .

_ گاوی که به وسیله ی سیاه گالاش در جنگل یا مرتع کوهستانی تنبیه می شود ، در صورتی می تواند از مرگ حتمی رهایی یابد که سیاه گالاش قصد نابودی اش را نکرده باشد و در تمامی روزهایی که به نیت سیاه گالاش در بند است ، به صورتی که مورد تنبیه قرار گرفته است ، از چشم جستجو گرانش پنهان می ماند و پس از سپری شدن زمان موعود است که می تواند به صورتهایی که گفته شد رهایی یابد . در این گونه موارد ، زمانی که جستجوی یکی دو روزه برای یافتن گاو گم شده به جایی نمی رسد صاحبش یکی از دامداران پاکدل و پرهیزگار را با خود به جنگل می برد ، در این صورت می تواند گاوش را در جنگل بیابد و از کمند تنبیه سیاه گالاش رهایی بخشد .

_ سیاه گالاش در جنگل به دور گاوی که می خواهد صاحبش را تنبیه کند خط می کشد و نیت میکند که چند روزی از دید صاحبش پنهان بماند . گاو در آن مدت قادر نیست از آن خط بیرون بیاید .

_ اگر سیاه گالاش برای تنبیه کردن ، گاو را به زمین بزند ، همان قسمت بدنش که به زمین آمده است فلج می شود . گاو را به خانه می آورند و مراقبت می کنند تا بهبود یابد . اگر بهبود نیافت سرش را می برند و گوشتش را می فروشند و یا خود می خورند .

سیاه گالاش زدگی:

در مناطقی که سیاه گالاش را از جنس جن می دانند باور دارند که انسان نیز مانند دام در معرض آزار رسانی سیاه گالاش قرار دارد و سیاه گالاش زدگی در این مناطق مترادف با جن زدگی است . از آن جا که سیاه گالاش را ، چوپان یا سرگالاش رمه ها و حشم جنیان و پریان می دانند و برخی از جنیان را دشمن و مخالف با آدمیزادگان می شمارند باور دارند که سیاه گالاش هم با انسانها و گاوهایشان دشمن است و آنها را در صورتی که در زمانهای خاص وارد قلمرو سیاه گالاش شوند ، بیمار و تلف می کند . بی گمان همین باور است که سیاه گالاش زدگی را در نظر پاره ای مردم به عنوان نوعی بیماری جلوه داده

است که از پریان و جتیان به انسان سرایت می‌کند این بیماری را از « باد پریان » نیز می‌دانند که بین انسان و دام مشترک است .

وقتی کسی دچار اختلالات روانی یا عصبی ، فلج موضعی ، کج شدن چانه و گنگی نهان می‌شود گویند : باد پریان بر وی برخورد کرده است . گاه سیاه گالش زدگی را از تاثیر رطوبت می‌دانند که گاوان بدان مبتلا می‌شوند در محدوده هایی که سیاه گالش را از پریان می‌دانند می‌گویند اگر حیوان یا انسانی شبها از جنگل قلمرو سیاه گالش عبور کند این موجود غیبی زورمند آنان را گنگ و گنج می‌کند و باریسمانی کوتاه و محکم دست و پایشان را می‌بندد و به آزار آنان می‌پردازد که اگر انسان نام خدا را بر زبان نیاورد از وحشت دیدار سیاه گالش ، قالب تهی می‌کند . اما دام گرفتار اگر تا دمیدن صبح و خواندن خروسان سحری نمیرد و کسی به دادش برسد و بند را از دست و پایش بگشاید نجات می‌یابد سیاه گالش در روزها هم در محدوده های خلوت جنگلی یا بیشه زار به دور از آبادی ها حضور دارد و اگر کودکان و نوجوانان در بی وقت روز وارد این محدوده ها شوند به نوعی اضطراب و رنگ پریدگی و حالت مخصوص روانی دچار می‌شوند و به زمین می‌افتند و اگر قادر به حرکت باشند اشیا و بوته های اطراف را در مشت می‌گیرند و خود را به جلو می‌کشند ، گویی از چیزی با وحشت می‌گریزند . در این حالت هذیان می‌گویند و اطرافیانشان را نمی‌شناسند . قدرت ایستادن ندارند ، بر خاک می‌تپند ، سیاهی چشمانشان می‌رود و حدود نیم ساعت در این موقعیت باقی می‌مانند . چنین کودک یا نوجوانی را سیاه گالش گرفته گویند .

برای درمان ابتدا با ذکر نام خدا با جاقو یا هر چیز فلزی تیز دیگری به دورش خط می‌کشند تا به حالت عادی برگردد آن گاه او را به جای خنکی می‌برند تا استراحت کند اینها همه نشانه ی بیماری صرع است که در گذشته باور داشتند نوعی جن زدگی است . سیاه گالش اگر آدمی را در محدوده ی قلمرو خود که جاهای خلوت و به دور از آبادی ، جنگل یا بیشه زار است ببیند او را به نام فرا می‌خواند و چون شخص برگشت و یا ایستاد به او نزدیک می‌شود و بر روی دو دست بلندش می‌کند و بر زمین می‌زند در این حالت هر جای بدن آدمی که به زمین برسد تا پایان عمر فلج می‌شود .

از میان تمامی جانوران اهلی این تنها گاو است که به سیاه گالاش زدگی دچار می شود و هیچ گزارشی در مورد دیگر دامها در این باره وجود ندارد.

چگونه گاوان دچار سیاه گالاش زدگی می شوند؟

در فصل کشت شالی، برنج کارانی که یک یا چند گاو را برای بهره مندی از شیرشان در محدوده ی خانه هایشان نگه می دارند برای سبزه چری، آنها را در علف زارهای نزدیک اقامتگاه یا روستای خود به چرای محدود وا می دارند. شاخ گاو را به ریسمانی بلند می بندند و سر دیگر را به میخ چوبی بلندی که در زمین کوبیده اند گره می زنند در این صورت حیوان می تواند در دایره ای به شعاع ریسمانی که او را مقید ساخته است چرا کند در بسیاری اوقات در سراسر گیلان باور دارند اگر دامدار در موقع بستن ریمان به شاخش نام خدا را بر زبان نیاورد و بر اثر دل مشغولی هایش هر یکی دو ساعتی یک بار به سراغش نیاید و به موقع آبش ندهد و به طور کلی دام را به حال خود رها کند ممکن است در اثر تحرک دام در هنگام چریدن ریمان به دست و پای جانور پیچد و حیوان به سبب محدودیت در راه رفتن، مضطرب شود و بیشتر تقلا کند و هر آن بیشتر در به هم پیچیدگی ریمان گرفتار شود، روی دو پای عقب به زمین بنشیند و از پشت به زمین بخورد و شاخش در گل فرو برود. و اگر حدود یک ساعت در چنین حالتی در زیر آفتاب نیم روز تابستان باقی بماند مرگش بر اثر دست پاچگی حتمی خواهد بود. در روستاهایی که باور دارند سیاه گالاش نوعی جن و یا از جنس پریان است می گویند: وقتی گاو را به چرای محدود وا می دارند و بسم الله نمی گویند سیاه گالاش به سراغش می آید و با گشتن به دور گاو و ترساندنش سبب می شود که حیوان با اضطراب در محدوده ی چرایش قدم بردارد و ریمان به دست و پایش پیچد آن گاه سیاه گالاش گاو گرفتار شده در چنبر حلقه های ریمان را از پشت چنان به زمین می کوبد که شاخهایش در گل فرو می رود و تنها قادر به دست و پا زدن بیهوده است. اگر پیش از آنکه حیوان مدت مدیدی در این حالت بماند، صاحب گاو به سراغش بیاید، بلافاصله باید ریمان را با ذکر نام خدا از دست و پای حیوان برد و او را از وضعی که دارد رها کند. سطلی آب خنک بر سر و بدنش ریزد و حیوان را به نام می خواند و بر بدنش

دست می‌کشد، بعد مقداری آب به او می‌نوشاند و نوازشش می‌کند تا اضطرابش رفع شود.

در پاره‌ای از روستاها باور دارند که این نوعی تنبیه برای دام خطا کار است. گاوان فربه بیشتر به سیاه گالش زدگی دچار می‌شوند و بیشتر اوقات در همین حالت است که از فراز صخره‌ها به درّه سقوط می‌کنند. گروهی باور دارند که گاو از ترس سیاه گالش سگته کرده است.

به محض آنکه گاو از حالت سیاه گالش زدگی به در آمد، مقداری رب آلوچه و یا رب انار ترش را در آب حل می‌کنند و به گاو می‌خورانند. برای خارج کردن گاو از گنگی و گیجی بعد از سیاه گالش زدگی با ترکیبی نازکی به ملایمت بر کپش می‌زنند و نام خدا را بر زبان می‌آورند.

فصل چهارم: گاهشماری گالش های گیلان و مازندران

گاهشماری در بین گالشهای گیلان و مازندران و باورهای مربوط به آن:

گاهشماری در گیلان و باورهای مربوط به آن:

انسانهای هزاره های گذشته از توجه به حرکات ستارگان، ماه و خورشید و مشاهده و تجربه تکرار پدیده های طبیعت و زمان کاشت و برداشت دانه و کوچ حیوانات و تکرار رویدادهای مهم زندگی، و یاد آوری آن در هر سال کم کم به یک تقویم ثابت روی آوردند و دست به ساخت تقویم زدند که از مهم ترین تقویم های باستانی ایرانیان میتوان به تقویم یزدگردی، تقویم اوستایی، تقویم جلالی، تقویم ملکشاهی و تقویم طبری و گیلانی اشاره کرد.

یکی از مهمترین گاهشماری شمال ایران که هنوز هم بین گالشان و مردم کوهستانها و کمتر در جلگه ها مرسوم است به تقویم گالشی مشهور است که به همراه این تقویم باورهایی نیز همراه است که جالب توجه است در زیج کوشیار گیلانی درباره تقویم مردم مازندران و گیلان آمده است «به سال سیصد و پنجاه و پنج (۳۵۵) از تاریخ یزدگردی نو که آفتاب به حمل، روز اول فروردین ماه رسید، این پنج روز دزدیده (پنجه) را پارسیان بگردانیدند به آخر اسفندارمز (اسفند ماه) و در دیار ما که گرگان و مازندران است این مسترقه (پنجه) هم چنان آخر آبان ماه کردند که پیدا شدن آن، دینی و سنتی است از مجوسان و نشاید گردانیدن و تغییر کردن»^{۱۱}

آغاز سال مازندرانی (اول فردینه ماه) ۲ مرداد ماه سال خورشیدی جاری و اول سال گیلانی ۱۷ مرداد ماه خورشیدی است.

گاهشماری گالشی و باستانی گیلانی (دیلمانی):

تقویم گالشی در گیلان یا ۱۲ ماه ۳۰ روز و هروز به نام پنجک در آخر ماه هشتم (اول ماه) می باشد. تقویم گالشی گیلان در انطباق با ماه های خورشیدی کنونی شامل ماه های زیر است:

^{۱۱} - رضی، هاشم، گاه شماری و جشن های ایران باستان، ص ۵۶

- ۱- نوروز ما NOROUZ MA - از ۱۷ مرداد تا ۱۵ شهریور (ماه اول، آغاز سال)
- ۲- کورچ ما KOURČ MA - از ۱۶ شهریور تا ۱۴ مهر (ماه دوم)
- ۳- اریه ما ARIYE MA - از ۱۵ مهر تا ۱۴ آبان (ماه سوم)
- ۴- تیر ما TIR MA - از ۱۵ آبان تا ۱۴ آذر (ماه چهارم)
- ۵- مردال ما MERDAL MA - از ۱۵ آذر تا ۱۴ دی (ماه پنجم)
- ۶- شریر ما ŠARIR MA - از ۱۵ دی تا ۱۴ بهمن (ماه ششم)
- ۷- امیر ما AMIR MA - از ۱۵ بهمن تا ۱۴ اسفند (ماه هفتم)
- ۸- اول ما AVAL MA - از ۱۵ اسفند تا ۱۵ فروردین (ماه هشتم)
- ۹- سیا ما SIYA MA - از ۲۱ فروردین تا ۱۹ اردیبهشت (ماه نهم) (از ۲۶ تا ۳۰ سیاما برابر با ۱۵ اردیبهشت تا ۱۹ اردیبهشت ایام پنجگ گالشی است.)
- ۱۰- دیه ما DIYE MA - از ۲۰ اردیبهشت تا ۱۸ خرداد (ماه دهم)
- ۱۱- ورفنه ما VARFNE MA - از ۱۹ خرداد تا ۱۷ تیر (ماه یازدهم)
- ۱۲- اسفندار ما ESFANDAR MA - از ۱۸ تیر تا ۱۶ مرداد (ماه دوازدهم)
- اگر سال کبیسه باشد روز ۱۵ فروردین روز ویشک VIŠAK نامیده می شود. که جزء ماه به حساب نمی آید. با توجه به تقویم مطرح شده در گیلان، مردم گیلان بخصوص کوهستانها و گالشها در مورد هر کدام از ماهها باورهای دارند که جالب توجه است. اینک به ترتیب شروع ماه و سال گالشی به باورهای موجود می پردازیم.
- ۱- نوروز ما NOROUZ MA: این ماه آغاز سال نو گالشی و ماه گیلانی است که از ۱۷ مرداد ماه خورشیدی شروع می شود و تا ۱۵ شهریور ادامه دارد در روستاهای گیلان بخصوص بخش اشکور شهرستان رودسر رسم بر این بود که شب قبل از آغاز سال به پیشواز سال نو می روند و آتش انبوه می افروزند که آن را نوروز بل NOROUZ BAL (شعله های فروزان آتش نوروزی) گویند و در ستایش آتش و نوروز ترانه هایی تحت مضامین زیر می خوانند.

ای شعله ی بلند آتش که با هیبت و صدای گرگرمی سوزی gorom gorom gorom bal
 شعله ی بلند نوروزی ، ماه نوروز norouz ma –onorouz bal
 ای سال نو ، سال روشنایی و نور باشی no sal babi Sali su
 فراوانی ببخش به فراورده های خانه و مکان مان no badi xona va su
 مانند نوزاد و گیاهان نورسته نعمت ببخش باش no za – obud – ovabu
 برای رزق و روزی ما تخمه و بن زاینده و بارآوری شوی . ame ruzere vas u
 هم زمان با اول نوروز ما ، گالشها بر بالای قله ی کوه ها به ویژه کوه سماموس در
 دهستان شوییل املش و اشکورات آتش روشن می کنند و با این کار آغاز کوچ دامداران
 و گالشان را اعلام می کنند . و معتقدند که باید در ۷ یا ۹ نقطه به نام هفت اختر فلکی یا ۹
 فلک دوار آتش روشن کرد تا مراسم دعا و نیایش شان به وسیله ی فرشتگان به درگاه
 خداوند برسد . مردم کوهستانهای گیلان باور دارند که در مراسم نوروز بل اگر دود
 آتش که با افروختن ساقه های برنج یا گون بر پا می شود به طرف کوهستانهای جنوب
 (بیلاق) برود ، زمستان خوبی در قشلاق خواهند داشت و اگر دود به طرف جلگه گیلان
 برود زمستان پر برف و سختی در انتظارشان خواهد بود .

۲- کورچ ما kourč ma:

ماه دوم گالشی است که معادل اردیبهشت ماه خورشیدی است و از ۱۶ شهریور آغاز می
 شود تا ۱۵ مهر ادامه دارد . این ماه در نزد گالشان ماه پر برکت است و در نزد کشاورزان
 گیلانی ماه رسیدن و پوست انداختن غلات و گردو و حبوبات است و کورچ از نظر واژه
 شناسی به معنای پوست بیرون آمدن است . و رزق و روزی این ماه فراوان است و زمان
 تخم خوردن و باردار شدن بز و گوسفند است . و ییلاقی ها کم کم از کوهستانها به
 سمت جلگه های گیلان سرازیر می شوند و در لهجه ی گالشی کورچ ثودن (kurč
 ouden) به معنی خشک کردن تن گوساله تازه به دنیا آمده با لیسیدن از سوی مادر
 است . در این ماه همه چیز در مرحله برداشت اعم از دامداری و کشاورزی و نگه داری
 پرندگانی چون مرغ است و جوجه های مرغ نیز به حدی می رسند که قابل استفاده است
 و به همین جهت برای مردم گیلان این ماه قابل احترام و ماه روزی است .

۳- اریه ما ARIYE MA:

این ماه از ۱۵ مهر شروع می‌شود و تا ۱۴ آبان ماه ادامه دارد. اریه ARIYE یا اریا ARYA در گیلکی به معنای گرامی، ارجمند و برگزیده است. روز دوم اریه ما مصادف با روز مهر از ماه مهر یعنی مهرگان است که در ایران باستان ۱۶ مهر به نام "مهر روز" بود و این روز را ایرانیان جشن می‌گرفتند و عید اعلام میکردند و امروز به جشن مهرگان معروف است و ۶ روز به طول می‌انجامد. در این ماه گالشان به فکر جمع آوری علوفه ی لازم برای دامهایشان در فصل زمستان هستند و در همین ماه است که هوا شناسی گالشها صورت می‌گیرد و بر اساس هواشناسی پیش بینی شده که در فصل جداگانه به آن می‌پردازیم به جمع آوری آذوقه برای خود و دامهایشان می‌پردازند و معتقدند که شبانه روز تقریباً به اعتدال می‌رسد و مانند کفه ی ترازو برابر می‌شود.

۴- تیرما TIR MA:

چهارمین ماه گیلانی و گالشی است که از ۱۵ آبان شروع می‌شود و تا ۱۴ آذر ادامه دارد و در این ماه یکی از قدیمی ترین آیین ها به نام "تیرماسینه" در روز سیزدهم این ماه در ستایش آب برگزار می‌شود. در واژه نام طبری نوشته ی صادق کیا آمده است: «از جشن های باستانی که در گاهشماری (مازندرانی - گیلانی) بازمانده، پس از جشن نوروز از همه نامی تر "تیرما سینه" است و این همان جشن تیرگان یا آبریزگان است که در روز سینه (سیزدهم) و در ماه تیر در سراسر ایران گرفته می‌شد.» و مراسمی چند در گیلان مرسوم است که به شرح آن می‌پردازم: شب سیزدهم تیر ماه دیلمی، فرزند اول یک خانواده با فرزند آخر خانواده ای دیگر، بی آن که با هم حرف بزنند، به پای چشمه می‌روند و یا از سیزده خانه مخفیانه یک کوزه آب بر می‌دارند و بدون اینکه حرفی بزنند و این آب را "لال آب" یا "آب لال" می‌گویند و به خانه ای که جشن در آن برگزار می‌شود می‌برند و در وسط اتاق می‌گذارند. و شرکت کنندگان دور کوزه ی آب حلقه وار می‌نشینند، در ابتدا کسی که ترانه های مراسم را در آن شب می‌خواند، توی ظرف آب، سوزنی می‌اندازد و این ترانه را با مضامین زیر می‌خواند:

سوزن مال سوزندان است

اول مال دوستان من است

دوم مال دیگران است .

بعد از خواندن ترانه ی بالا این ترانه را می خواند :

تیرماه گفت سیده ی من چقدر سنگین است

سیزده ی مرا برقرار کنید که چهارده ی من رنگین است

آب آورنده اولین فرزند مادر خودش است

آب می گوید من فرزند کوه خاموشم

یک سرم به دریا و صد سرم به کوه است

بر روی سنگ سفید کوهستان موج موج می زنم

سخن یک ساله را در یک دقیقه برایت می گویم .

بعد از خواندن ترانه های فوق هر کسی به تناسب نیاز خود نیت می کند و از خود شی

ای را مانند دکه لباس ، انگشتر و ... در ظرف آب می اندازد . یک دختر کم سن و سال

دست در آب کوزه می کند و شی را بر می دارد و به اطرافیان نشان می دهد و شاعر ،

شعری می خواند و مالک آن شی گوش می دهد و از مضمون آن شعر در می یابد که

نیت او بر آورده شده یا نه و این مراسم تا پاسی از شب ادامه دارد .

رسم و باور دیگر تیرماسینزه رسم " لال شوش زنی " LAL ŠOUŠ ZANI است

که با کمی تغییر این رسم در مازندران غربی نیز مرسوم است . در این شب بزرگ خانه

بدون گفتن کلامی با یک " شوش " (ترکه) به آرامی اهل خانه ، دامها و درو دیوار را می

زند تا موجب برکت آنها شود . سر این رسم و باور برکت دهی در بی کلامی و لال

بودن است .

۵- مردال ما mordal ma :

ماه پنجم که از ۱۵ آذر شروع می شود و تا ۱۴ دی ادامه دارد . مردال به زبان فارسی به

معنای مردار است . در این ماه که سرمای کوهستانها زیاد می شود در حقیقت زمستان از

راه می‌رسد ماه بدی برای گالش هاست. چون لاشه‌های فراوانی از گاو و گوسفند تلف شده را از طویله دور می‌کنند و زمان مرگ و میر دامه است علت آن در اواخر پاییز به سبب بارندگی فراوان، نوعی گیاه به نام "تیجه" *tije* در کوهستانهای گیلان می‌روید که دامها با خوردن آن سبب بیماری می‌شوند یعنی شکم حیوان ورم می‌کند اگر گالش به موقع سر حیوان را نبرد، شکم حیوان می‌ترکد و می‌میرد و بیماری دیگر این فصل و ماه وزش باد گرم پاییزی که برای برگ ریزان درختان جنگلی است و به نام باد "گرمش" *garmes* یا کونوس پچان *konos pačan* معروف است می‌وزد و سبب بزرگ شدن طحال گوسفند شده و مرگ حیوان قطعی است. آغاز مردال ما آغاز چله ی بزرگ زمستان است و چله شب "شب یلدا" را که طویل‌ترین شب سال است حدوداً دو هفته زودتر از شب یلدای معمول جشن می‌گرفتند. در این شب گالشها معتقدند که خوردن ۴۰ نوع خوردنی جایز است و با پوست هندوانه فال می‌گیرند. مردم گیلان باور دارند که اگر کسی در شب چله نیت کند و هندوانه بخورد در تابستان دچار تشنگی نخواهد شد و باور داشتند که در این شب آب‌های تمام دریاها (رودها) در یک لحظه یخ می‌بندد و اگر کسی آن لحظه را دریابد، هر مرادی داشته باشد برآورده می‌شود. به باور مردم گیلان چله بزرگ و کوچک دو برادرند که خداوند حکومت جهان را به مدت ۶۰ روز در اختیار آنها گذاشت که ۴۰ روز مربوط به برادر بزرگ و ۲۰ روز دیگر به برادر کوچک رسید و مردم اعتقاد دارند برادر بزرگ (چله بزرگ) مرموز است و سرمایش طاقت فرساست و به رغم داد و بیداد چله کوچک که سرمای من‌بیشتر است نباید از آن ترسید چون زمین در آن زمان نفس می‌کشد. و در شرق گیلان معتقدند از شب چله به بعد هر روز به اندازه ی یک نعره ی گاو طول روز افزایش می‌یابد.

۶- شریر ما *šarir ma*: ششمین ماه گالشی و گیلانی که از ۱۵ دی شروع می‌شود و تا ۱۴ بهمن ادامه دارد. ۲۰ روز آخر این ماه مصادف است با چله ی کوچک. در این چله سردی کاهش می‌یابد ولی شرارت و سرمای خودش را دارد و با کوچک‌ترین

تغییر جوئی، برف و کولاک شروع می شود مردم گیلان باور دارند اگر هوا در چله خشک و آفتابی باشد که به "چله خشکی" معروف است در تابستان بیماری و کم آبی زیاد است و زراعت برنج و دیگر حبوبات مطلوب نیست و نام دیگر این ماه "کاسه شوران ما" است که گیلانیها معتقدند که روزهای این ماه آن قدر کوتاه است که هنوز بشقاب های ناهار شسته نشده، هوا تاریک می شود. به علت شرارت در سرم و برف، بسیاری از دامها و اسب و قاطر در گردنه های کوهستانی گیلان از شدت سرما می میرند

۷- امیر ما Amir ma:

هفتمین ماه گیلانی و آخرین ماه زمستان است و معادل مهر ماه خورشیدی. از ۱۵ بهمن شروع می شود و به ۱۴ اسفند ختم می شود. و نزد طالقانی ها و طبری ها "میرما" خوانده می شود و با کلمه ی "مهر" و "میترا" پیوند دارد. به این ماه "لش کش" Leš keš (حمل کننده ی لاشه) نیز می گویند و این صفت ایزد باستانی ایرانیان "میترا" است که در حال کشیدن لاشه ی گاو تصویر شده است.

در کوهستانهای شرق گیلان گاو را به ۱۶ قسمت تقسیم می کنند و رسم بود که لاشه ی گاو را در تکه های یک شانزدهمی بفروشد یعنی به هر کس یک چیک "čik" یعنی یک شانزدهم یا دو شانزدهم بدهند. این تقسیم گوشت گاو ناشی از سنت قربانی کردن گاو و مراسم مربوط به آیین "هشت هشت" می باشد. قربانی کردن گاو مهم ترین آیین مهری "میترا" بود.

«مردم کوهستانهای البرز درباره ی امیر ما، افسانه های زیادی دارند که از جمله می گویند سرگالشی در میان روستای رامون استان گیلان زندگی می کرد و دختر زیبایی داشت. جوانی به نام امیر دل به این دختر بسته بود او بارها به خواستگاری دختر رفته بود اما سرگالش، با وجود میل و موافقت دختر، با ازدواج آن دو مخالفت می کرد. پافشاری امیر و اصرار اطرافیان باعث شد تا سرگالش به ازدواج آن دو رضایت دهد اما شرطی داشت و آن اینکه جوان بایست تا زمان شکوفه دادن درخت هلو صبر می کرد و پس از عروسی از آن محل بروند دختر سرگالش اجاقی برای پخت و پز در پای درخت

ترتیب داد. او می‌خواست شکوفه زدن درخت هلو را با گرمای آتش و بخار دیگ جلو ببرد. سرانجام روزی رسید که درخت هلو زودتر از هنگام، شکوفه داد امیر و دختر سرگالش، با هم ازدواج کردند و بنا بر شرطی که پذیرفته بودند، محل را ترک کردند و به ییلاق کوچ کردند اما چون هوا هنوز سرد بود بیش از چند روز از زندگی مشترکشان نگذشته بود که برف سنگینی بارید و آن دو در گذشتند.^{۱۸}

۸- اول ما Aval ma:

ماه هشتم گیلانی است از ۱۵ اسفند شروع می‌شود و تا ۱۵ فروردین ادامه دارد. در پایان این ماه "پنجک" گیلانی قرار دارد که جداگانه بحث می‌شود. اول به معنای سخت است در گاهشماری گیلانی "اول ما" اولین ماه بهار است. پانزده روز اول آن را "سرد بهار" و پانزده روز دیگر را "پیش بهار" می‌نامند. گالشها هم‌پای دیگر ایرانیان مطابق گاهشماری جلالی با آغاز اعتدال بهاری "عید نوروز" را جشن می‌گیرند و از اوایل "اول ما" به پیشواز نوروز سال هجری خورشیدی می‌روند.

استقبال نوروز با خانه‌تکانی آغاز می‌شود و در کنار آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها ظروف و حصیر خود را می‌شویند. ایوان‌ها را گیل کاری می‌کنند و سبزه می‌گذارند. و غروب آخرین سه شنبه سال بر کوی و بام آتش روشن می‌کنند و این ماه برای گالشها نیز همانند دیگران ماه نویی است.

۹- سیا ما Siya ma:

نهمین ماه گاهشماری گیلانی است پس از "پنجک" از ۱۲ فروردین آغاز می‌شود و تا ۱۹ اردیبهشت ماه ادامه می‌یابد.

"سیاما" دومین ماه فصل بهار گیلان و به معنای ماه سیاه است. گالشان، در این ماه دامهای خود را از قشلاق به ییلاق می‌برند و به کوهستانها که هنوز از بهار خبری نیست و همه جا سیاه است کوچ می‌کنند در این ایام ته مانده‌ی آذوقه‌ی سالانه در ایام نوروز

^{۱۸} - بالایی لنگرودی، علی، گنج‌نامه ولایت بیه پیش، ص ۸۶

مصرف شده و به اتمام می رسد و کشاورزان و دامداران گیلانی در اوج کار کشت و زرع و دامداری گرفتار فقر و تنگدستی می شوند و اغلب به همین علت به این ماه " وشنا بهار " vašna bahar و گدا بهار Geda bahar نیز می گویند و مردم در این ماه دچار فقر و تنگدستی هستند و گاهی اوقات به فروش دام و یا حتی پیش فروش محصول برنج می پردازند تا از این راه از فقر و تنگدستی بیرون آیند .

۱۰- دیه ما Diye ma :

این ماه بصورت " دیاما ، دِما ، دیاما ، دی ما ، دین ما " به ترتیب: de , deya ma , dia ma , dey ma , din ma تلفظ می شود و از ۲۰ اردیبهشت آغاز و تا ۱۸ خرداد ادامه دارد . " دیه ما " سومین ماه بهار و آغاز آن مقارن با برج ثور یا تورو torrus اروپایی به معنای گاو نر است و با آفرینش گاو نخستین از سوی "اورمزد " هماهنگی دارد . از شانزدهم دیه ما که روز خرداد از ماه خردادت است به نوشته ی قدما از آن جمله بیرونی و کوشیار گیلانی ، در قدیم جشنی به نام " کاکیل " یا گاکنل می گرفتند . " کاکیل یا گاو گیل " به معنی شب و روز شانزدهم دی ماه است و اصل این جشن منسوب به فریدون پادشاه افسانه ای ایران است . در شانزدهم دی فریدون بر گاوی سوار شد و این شبی است که گاو کشنده اراده ، ماه ظهور نمود و این گاوی است نورانی که شاخهایش از زر و بقیه ی بدنش از سیم است و ساعتی آشکار می شود و ناپدید می گردد ، هر کس در ساعت ظهورش به او بنگرد دعایش مستجاب خواهد شد و گویند در این شب به کوه بزرگ صورت گاوی پدیدار می شود و اگر محصول آن سال خوب باشد ، دوبار نعره برآورد و اگر خشک سالی باشد فریاد کند

دیه ما برای گالشها اهمیت زیادی دارد . مزایع سرسبز، چرای گوسفندان و گرم شدن هوا و شیر فراوان دامها و محصولات فراوان دامی ، زندگی سخت ماه قبل را جبران می کند و برای گالشان ماه خوش یمنی است .

۱۱- ورف نه ما varf ne ma :

یا ورفن ما varfen ma از ۱۹ خرداد شروع می شود و تا ۱۷ تیر ادامه دارد . و معادل وهنمه مای مازندرانی است که در اوستا بصورت " وهومنه " به معنای خوب من یا

اندیشه ی نیک از آن یاد شده است. محمد ولی مظفری کجیدی وجه تسمیه ی این ماه را مرکب از سه کلمه "ورف + نه + ما" (برف نیامده ماه) یعنی ماهی که در آن برف هرگز نیامد و یا نمی آید. گالشها در این ماه گوسفندان را از جنگل به طرف کوههای خنک تر و ارتفاعات می برند که دارای گیاهان تازه و فراوان است و شیرین ترین روزهای گالشهاست. زیرا شب در فضای باز کنار گله، نی می نوازند و قصه های گوناگون تعریف می کنند و صبح نیز گوسفندان با نواختن نی گالش به چرا می روند. آغاز ورف نه ما، آغاز چله ی تابستان است و معتقدند که در این ماه در یک شب، شبح آدمی سفید پوش با پیکره ی برفی بر سر کوههای بلند پدید می آید و تا بامداد دیده می شود و سپس از میان می رود از این رو برخی این ماه را ورف نما به معنای برف نما می دانند.

۱۲- اسفندار ما Esfandar ma:

دوازدهمین و آخرین ماه گالشی و گیلانی است که این ماه از ۱۸ تیر ماه شروع می شود و تا ۱۶ مرداد ادامه دارد. با سپری شدن این ماه، نوروز گیلانی موسوم به جشن خرمن در مناطق کوهستانی گیلان آغاز می شود. و جشن نوروز بل نیز در پایان همین ماه برگزار می شود.

پنجه و آیین های آن در گاهشماری مردم گیلان:

گالشان آشکور می گویند پنجک بر سه گونه است: «گونه ای که خود از آن در گاهشماری بهره می برند به نام "گالشی پنجک" که در پنج روز آغازین فروردین جای دارد. نوع دوم "گیل پنجک" ۲۵ روز پس از فروردین آغاز می شود. و به باور آنان ساکنان جلگه ی گیلان از آن بهره می برند و ۲۵ روز پس از آغاز سال نو خورشیدی است و پنجک دیگری به نام "روباری پنجک" که ۵۵ روز پس از آغاز فروردین است و منسوب به ناحیه رودبار گیلان است.^{۱۳}

^{۱۳} - روحانی، سید مجتبی، اصطلاحات دامداری، گیلان نامه، ص ۸۷

به گفته ی شجاع علیجانی از گالشان روستای بی بالان رودسر "گیل پنجک" ۲۵ روز پس از فروردین آغاز می شود. مردم روستای ایشین اطاق ور از پنجک دیگری به نام "پیرزن پنجک" یاد می کنند که ۳۵ روز پس از آغاز بهار است براساس گفته شعبان حسینی از عمارلوی رودبار، پنجک در باور مردم آن ناحیه چهار گونه است، "پنجک گالشی" که از اول فروردین ماه "کلایی پنجک" که آن را منسوب به اهالی گیلان می دانند و ۲۵ روز پس از آغاز بهار شروع می شود. "امرلو پنجک" که ۳۵ روز پس از شروع بهار آغاز می شود و رویاری پنجک که ۵۵ روز پس از شروع بهار است. در برخی مناطق روستایی غرب گیلان مانند قاسم آباد سه روز مانده به تابستان را "بهار پنجک" می گویند و بر این باورند که در این ایام هر محصولی بکارند بسیار خوب رشد خواهد کرد.

گالشهای گیلان درباره ی پیدایش پنجک اعتقاد دارند که شخصی به نام امیر که به خدا خیلی نزدیک بود از خدا می خواهد در فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان او را نکشد ولی چون هر انسانی باید بمیرد حتی اگر مقرب خدا باشد، خداوند پنج روز بر سال می افزاید و در این پنج روز امیر می میرد و از آن موقع این پنج روز "پنجک امیر" نامیده می شود.

گالشها این افسانه را به صورت شعر در آورده اند و می خوانند:

bahare lalezare mo namirom بهار لاله زار مو نمیرم

tavesoon vaqte kare mo namirom تاوسون وقت کاره مو نمیرم

mo paeiz jam konom quote zemesoun مو پییز جم کونوم قوت زمسون

zemesoun dir bahare mo namirom زمسون دیر بهاره مو نمیرم

(بهار لاله زار است من نمیرم / تابستان هنگام کار است من نمیرم / به هنگام پاییز من آذوقه زمستان را جمع کنم / زمستان، دیگر بهار نزدیک است یا زمان مناسبی نیست، من نمیرم).

گالشها را اعتقاد بر این است که در ایام "پنجک" هر فردی باید صبح خیلی زود از خواب بیدار شود و اگر در خواب بماند تمام سال احساس خستگی می کند. و بر این

اساس هنگامی که فرد تنبلی را می بینند می گویند " تره پنچک بیته " (tere panjak bite) (مگر تو را پنچک گرفت) در آخرین روز پنچک به هنگام غروب در پنج نقطه آتش می افروزند و از روی آن می پرند و می خوانند " پنچک واز کونیمی ، عمر را دراز کونیمی panjake vaz konimi more deraz konimi (به مناسبت پنجه می پریم ، عمر را طولانی می کنیم)^{۱۴} ،

باران در روز پنجه ی پیتک " panje pitok " در نزد طالقانی های گیلان به باران " نیشان " nisan معروف است . ظرفی را از آن پر می کنند که به آن آب نیشان یا آب زندگانی گویند و برای درمان دردها ، آفت گیاهان و افزایش طول عمر به کار می برند و معتقدند که درختان مرکبات و کاج بدین سبب همیشه سبزند که از آن نوشیده اند . گاهشماری باستانی مازندران و باورهای آن :

ماههای گاهشماری مازندرانی و تطبیق با ماههای هجری خورشیدی کنونی بدین قرارند :

- ۱- فردینه ما / ۲ مرداد تا ۳۱ مرداد / (اولین ماه) / Ferdine ma
- ۲- گرچه ما / ۱ شهریور تا ۳۰ شهریور / (دومین ماه) / Korče ma
- ۳- هره ما / ۳۱ شهریور تا ۲۹ مهر / (سومین ماه) / Here ma
- ۴- تیر ما / ۳۰ مهر تا ۲۹ آبان / (چهارمین ماه) / Tir ma
- ۵- ملار ما / ۳۰ آبان تا ۲۹ آذر / (پنجمین ماه) / Melar ma
- ۶- شروینه ما / ۳۰ آذر تا ۲۹ دی / (ششمین ماه) / Šervine ma
- ۷- میرما / ۳۰ دی تا ۲۹ بهمن / (هفتمین ماه) / Mir ma
- ۸- اونه ما / ۳۰ بهمن تا ۲۹ اسفند / (هشتمین ماه) / Oune ma
- ۳۰ اسفند " شیشک " ۱ تا ۵ فروردین پتک Petak
- ۹- ارکه ما / ۶ فروردین تا ۴ اردیبهشت (نهمین ماه) / Arke ma
- ۱۰- دِما / ۵ اردیبهشت تا ۳ خرداد / (دهمین ماه) / De ma

^{۱۴} - پور هادی ، مسعود ، گاهشماری گیلانی ، ص ۳۴

۱۱- و همنه ما / ۴ خرداد تا ۲ تیر / (یازدهمین ماه) / Vahmane ma

۱۲- نورزو ما / ۳ تیر تا ۱ مرداد / (دوازدهمین ماه) / Norouz ma

در بین گالشهای تنکابن در دو منطقه ی دوهزار و سه هزار برای ماهها نامهایی دارند که رایج ترین آنها عبارتند از:

۱- فروردین: کترا شور ماه Katra surmah

۲- اردیبهشت: شندر شور ماه Šender šur mah

۳- خرداد: لاک شور ماه Lak šur mah

۴- تیر: گداما Geda mah

۵- مرداد: غله پر ماه Qale paze mah

۶- شهریور: خرمن ماه Xer man mah

۷- مهر: کین سر نشینه ماه Kin sarnišne mah

۸- آبان: کاسه شور ماه Kase šur mah

۹- آذر: قوس ماه Qouse mah

۱۰- دی: گته چله Gate čelle

۱۱- بهمن: کوجه چله Kuče čella

۱۲- اسفند: آفتاب بهود Aftab behud

نامگذاری هر یک از ماههای فوق از زبان گالشهای تنکابن بر اساس زندگی و معیشت دامداری است و بیشترین تاثیر را دام و زندگی دامداری بر روی این نامگذاری داشته است و بر اساس نوع زندگی و روند آن به هر کدام از این ماههای سال نامی متناسب با زندگی شان داده اند.

مثلا فروردین با نام کتراشور ما یعنی زمان شستن قاشق چوبی و آماده شدن برای زندگی دامداری در ییلاقات و آماده کردن ابزار زندگی گالشی است.

یا خرداد به لاک شور ماه یعنی زمان کوچ فرا می رسد و لاک که ظرف چوبی غذا خوری است باید کاملا آماده جهت سفر به بلندبهای البرز باشد. یا تیر ما، گداما چون

در این ماه برداشت محصولات صورت نمی‌گیرد و وضع مردم از لحاظ مالی خوب نیست. یا مهر به کین سر نشینه ماه یعنی قطع کوچ بهاری و تابستانی، دامداران و گالشان در یکجا ثابت می‌شوند و یکجا نشین هستند.

یکی از جشنهای باارزش در گاهشماری گالشی تنکابن مربوط به جشن تیرگان (تیرماه سیزده) است که با باورهای خاص همراه است این جشن در تیرماه Tir mah گالشی تنکابن که مصادف است با ۱۳ آبان در روستاهای تنکابن برگزار می‌شود که اینک به شرح آن می‌پردازیم: یک روز مانده به شب تیرما سیزده، افرادی که پسرانشان، دختری را نامزد کرده اند به فکر سیزدهمی می‌افتند و معمولاً هدیه‌ای را که شامل: سیب، به، انار، سنجید، انگور، پرتقال، فندق، گردو، بادام و ...، مقداری پارچه و یک جفت گالش (گلوš geloš) به خانه‌ی عروس می‌فرستند.

اهالی روستای میانکوه دو هزار تنکابن عقیده دارند که در شب تیرما سیزده باید غیر از آب و نمک سیزده چیز دیگر بخورند و تا پاسی از شب بیدار باشند و کشاورزان نیز معتقدند که کار کشاورزی باید تا شب تیرماسیزده به اتمام برسد. و در روستای جیسای کلارآباد تنکابن در این شب بچه‌ها از شیطن بدورند و حق شلوغ کردن را ندارند زیرا مادر بزرگها از موجودی به نام بوم گاردن Boom garden نام می‌برند که در پشت بام خانه‌ها در کمین است و او با طنابی که به زنبیلی (سبد سنتی) وصل است هر بچه‌ی شیطن را به بالای بام می‌کشاند و او را نابود می‌کند تا بچه‌ها شلوغ می‌کنند مادر بزرگ می‌گوید: بوم گاردن ته زنبیل دگاردن Boom garden tei zanbile degarden. و مرتب بچه‌ها به پشت بام خیره هستند و حالت ترس و وحشت دارند.

از آیین دیگر این شب "لال شوش زدن Lal šuš" است. سه‌الی چهار نفر از اهالی که تقریباً سن و سالشان زیاد است صورت خود را سیاه می‌کنند به طوری که کسی آنها را نشناسد و خود را به لالی می‌زنند و اصلاً صحبت نمی‌کنند و با چند چوب تازه از درخت به یا انار که به شوش یا شیش Šiš معروف است به سراغ مردم و خانه‌هایشان می‌روند و به هر جا و هر کسی که می‌رسند چند تا از این ترکه بر سرشان می‌زنند و مردم

عقیده دارند که خوردن این چوب به سرشان باعث برکت و خوش یمنی است. صاحب خانه انعامی از میوه های تیر ماه سیزده به لال شوش زن می دهد و گاهی این انعام شامل: جوراب، دستمال، عطر و گلاب نیز می باشد. و لال شوش زن با صدای آآآ ابراز می کند یعنی انشاءالله حاجت شما برآورده شود. این مراسم تا پاسی از شب ادامه دارد پس از آن به حمام می روند تا سیاهی را از صورت خود پاک کنند.

در تنکابن در مراسم تیرماه سیزده گاهی فال گرفته می شود و آن به این صورت است که چند نفر ظرف آب از چشمه می آورند و داخل ظرف چند شی می اندازند و حاضرین با گرفتن شی از آب، اگر مطابق نیت آنها باشد به آرزوی خود می رسند و حاجت برآورده می شود و گرنه حاجت آنها برآورده نمی شود.

تحلیل مردم شناختی گاهشماری گالشی گیلان و مازندران:

درمازندران نیز به مانند گیلان تمامی ماههای گالشی با کمی اختلاف در تلفظ و با همان باور اجرا می شود اینک در پایان گاهشماری گالشی گیلان و مازندران، تحلیل مردم شناختی از گاهشماری صورت می گیرد:

همه ی جشن ها و باورهای گاهشمار گالشی در بین ساکنان البرز بخصوص گالشهای کرانه های جنوبی دریای خزر با آیین آتش و افروختن آن همراه است. مانند آتش نوروزی (نوروز بل) - آتش چهارشنبه سوری - آتش تیرماه سیزه - آتش پنجک گالشی و حتی آغاز و پایان کوچ بهاری و تابستانی با آتش و افروختن آن همراه است. و این نوع باور مربوط به بن مایه های اسطوره ای و تجلی ذات اهورا مزدا دارد و نشان گرمی و شادمانی و مهربانی قوم و قبیله هاست و از بین برنده ی پلیدی ها و ناپاکی ها و بیماری هاست. زیرا ایرانیان اعتقاد دارند که آتش پاک است و هر آنچه که ناپاک است به وسیله ی آتش نابود می شود. سبز کردن گندم و عدس و جو در سفره های هفت سین و همچنین در آتش تیرماه سیزه و پنجک و چهارشنبه سوری نمادی از رستاخیز طبیعت، آفرینش مجدد و تکرار خلقت و انسان است و در اسطوره ی "زایش و بازگشت" ریشه دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم : طب سنتی گالاش ها و بیماری های دام

پزشکی سنتی و باورهای گالاشها در این زمینه :

به علت محدودیت و عدم گسترش علم پزشکی در دوره های گذشته و نفوذ شیوع انواع بیماریهای روحی و روانی و جسمی در بین مردم که در جوامع بدوی و در کوهستانها و بدور از امکانات علمی و پزشکی برخوردار بودند رواج طب سنتی و تجربه ی گذشتگان و الهام از طبیعت به شکل فراوانی قابل دسترس بود و امروزه نیز در بین گالشان رونق فراوانی دارد که اینک به ذکر مواردی با باورهای خاص هر کدام می پردازیم :

گالشان روستای برسه Barese از توابع دوهزار تنکابن در مرد دفع بیماریها ، چه انسانی و چه دامی باورهایی دارند که سالیان متمادی به وسیله ی این باورها و تجربیات رفع مشکل می کنند .

کُلی (تب برفکی) Koly: از بیماریهای گاو و گوسفند است که دهان دام آلوده و چرکین می شود و حیوان نمی تواند علف بخورد ، گالشان این منطقه معتقدند که دود ناشی از سوزاندن پارچه با پوست گردو آن را معالجه می کند .

اشکنج Aškanj: به غده ای که در شکم دام ایجاد می شود گفته می شود . گالشان باور دارند که به هنگام نمک دادن حیوان نباید به او ضربه زد اگر ضربه ای بر او وارد شود نمک تبدیل به غده ای در کبدش می گردد .

برای رفع شب شاشی کودکان در این روستا رسم بر این است که تخم بلوط را آرد کرده و به کودک می خوراند و سبب رفع این مرض می گردد .

اگر بچه ای به حرف نمی آید و احتمال لال شدن او است به این کودک تخم کبوتر می دهند تا حرف آید .

خوردن گردو با شیر گاو و یا گوسفند سبب لک های قهوه ای در صورت می شود که به سیسه siseh معروف است .

خوردن شیر و میوه ی به با هم سبب انگل در بدن می شود .

خوردن عمل و خربزه با هم باعث درد شدید شکم و ثقل می شود .

برای رفع درد گوش سیر داغ را درون مجاری گوش می‌گذارند .

برای از بین بردن انگل ، با گذاشتن سیر در مقعد ، انگل از بین می‌رود .

به کودک‌کی که تازه به حرف آمده تخم مرغ و پنیر نمی‌دهند و معتقدند که کودک لکت زبان می‌گیرد .

لیوان آبی را روی مقبره ی امامزاده می‌گذارند و به خورد مریض می‌دهند و معتقدند که شفا می‌دهد .

زن حامله میل به خوردن ترشی داشته باشد نوزادش دختر می‌شود .

بدون اینکه زن حامله متوجه شود آهسته مقداری نمک بر سرش بریزند اگر سرش بخارزد نوزادش دختر و اگر بینی را بخاراند نوزادش پسر می‌شود .

اگر زن حامله ماست و ماهی خیلی بخورد فرزندش چشم آبی می‌شود .

اگر زن حامله روی سنگ یا سیمان بنشیند بدن نوزادش کبود می‌شود .

اگر بر سر بقعه ی امامزاده علف بگذارند و نیت کنند که زگیل روی بدنشان رفع شود تا قبل از خشک شدن علف یا سبزه ، آن زگیل رفع می‌شود .

برای رفع سسکه ، فرد را به دروغ متهم به دزدی می‌کنند و یا او را می‌ترسانند که کاملاً بهت زده شود و سسکه رفع می‌گردد .

برای رفع سردرد دارچین را با آب مخلوط کرده و روی پیشانی می‌گذارند .

برای جلوگیری از خون ریزی در محل زخم ، زرد چوبه می‌ریزند .

برای رفع ضرب دیدگی ، روغن ، تخم مرغ با نمک را مخلوط کرده و به موضع می‌مالند .

برای رفع سوختگی ، موضع سوخته را زیر پستان گاو گرفته و شیر تازه بر آن قسمت می‌ریزند این کار باعث می‌شود که عفونت جمع نشود و نیز لک سوختگی روی پوست نماند .

برای رفع سوزش سوختگی ، پوست سیب زمینی یا خیار می‌گذارند تا سوزش تقلیل یابد .

جای زخم و خونریزی در بدن را با ادرار حیوانات ضد عفونی می کنند .
گوشت کباب شده ی خرس را برای رفع درد مفاصل موثر می دانند .
خون مار را به موضع دردناک می مالند تا درد رفع شود .
گوشت کباب شده ی جوجه تیغی برای آسم و روماتیسم خوب است .
اگر کسی بیهوش شود تکه پارچه یا مقداری کاه را آتش می زنند و معتقدند که دود ناشی از این سوختن باعث به هوش آمدن فرد می شود .
اگر گزنه به قسمتی از بدن بخورد و سوزش ایجاد شود برگ گیاه پلهم را بر آن قسمت می مالند تا سوزش رفع شود .

تیکه Tikeh: اگر فردی مدت طولانی ناراحتی در معده و پهلوی داشته باشد و کم اشتهایی - کسلی بدن - خوردن آب زیاد و ضعف دید را به همراه داشته باشد او را نزد زن دو قلو زاییده می برند تا تبر به سمت معده و پهلویش اشاره کند در این لحظه به علت ترس و استرسی که برای بیمار پیش می آید بیماری او بهبود می یابد .
در باور داشتهای اشکوریهای ساکن تنکابین برای رفع سردرد وردهایی تحت عنوان مضامین زیر وجود دارد : آنها اول در کمرکش کوه رو به خورشید می ایستند و سوگند یاد می کنند و چنین زمزمه می کنند :

ای آفتاب شمس قمر (ای خورشید درخشان)

تودگودی کوی کمر (که در کمرکش کوه تابیدی) todd goodi kooy kamar

دفا بکون می درد سر (درد سرم رادرمان کن) ddfa bokoon mi dardd sar

و از "آفتاب طلب رفع سردرد می کنند و بدین ترتیب سردرد آنها از بین می رود .

سرکش کل : ^{۱۵}sar kaš kal

روش دیگر برای از بین بردن بیماری سردرد سرکش کل است و بدین صورت است که شاخ گاو را که سرش را سوراخ کرده اند بر پیشانی حدفافصل دو ابرو می گذارند و از

^{۱۵} - روایت از خانم فاطمه معافی دانشجوی رشته علوم اجتماعی از روستای برسه

ته شاخ می مکند، پوست و رگ از آن جا بالا می آید بعد با سوزن، بیشتری بر آن می زنند و خون می آید معتقدند خونهای کثیف که باعث سردرد است بیرون آمده در نتیجه رفع بیماری می کنند.

برای جلوگیری از خون ریزی تار عنکبوت را بر جای زخم می گذارند. سرماخوردگی: در روستاهای نوشهر (کندلوس) و روستاهای تنکابن استان مازندران، رسم بر این است برای رفع سرماخوردگی از گل گاویان جوشیده و گل ختمی و بابونه که در کوهستانها به وفور پیدا می شود در قوری ریخته و آن را دم می کنند و به بیمار می دهند و بیمار شفا پیدا می کند.

مداوای چشم زخم: گاهی اوقات بعضی از افراد، دیگران را به اصطلاح چشم می زنند و درمان آن بدین صورت است که اسپند دود می کنند تا شوری چشم آن شخص برطرف شود و شکستن تخم مرغ نیز معمول است که تخم مرغ را برداشته و روی آن سکه ای قرار می دهند و با یک تکه زغال نام افرادی را که چشم زده اند می آوردند وقتی نام یکی را می بردند یک خط زغال روی تخم مرغ می کشیدند. مثلاً می گفت حسن، یک خط می کشید و همین طور ادامه می داد آن وقت تخم مرغ را روی سر بیمار می گذاشت و محکم داخل ظرفی می زد و می شکست، اگر چشم زخم بود، لکه های سیاهی در تخم مرغ دیده می شد که نشانه ی چشم زخم بود که با شکستن تخم مرغ حال بیمار خوب می شد.

نوعی دیگر درمان توسط یکی از بومیان جیسای کلارآباد انجام می شود و آن این است که کاسه ای آب آماده می کند و زغال را آتش می زد و هر تکه زغال را به داخل آب می انداخت و هر کدام از زغال ها که با نام شخصی که مشکوک به چشم زدن است انداخته می شد و هر کدام که صدای بیشتری می داد و صدای آن خاص بود معلوم می شد که او آن شخص را چشم زده است و اثر چشم زخم باطل می شد و این روش به نام چوکو Cookoo معروف است.

مداوای تب خال: گاهی در اثر ترس و بی وقتی بر روی لب، جوش کوچکی ظاهر می شود که در لهجه ی محلی به آن گنش ganeš می گویند، بومیان برای مداوای آن در

جوی آب یا رودخانه یک قسمت از کوزه ی شکسته را پیدا می کنند و آن را به وسیله ی سنگ خُرد می کنند و به صورت خاک در می آورند و آن را به تب خال می مالند و معتقدند که تب خال رفع می گردد.

مداوای گزنه زدگی: گزنه گیاهی است نیش دار و به هر قسمت بدن شخصی برخورد کند باعث سوزش شدید می شود و بومیان معتقدند که درمان آن به وسیله ی برگ گیاه دیگری به نام پلهم *peleym* یا آقطی مداوا می شود و برگ این گیاه را چند بار به جای گزنه زده می مالند و باعث بهبود موضع می گردد.
خاش گیران *xaš giran*: گاهی اوقات بر اثر خوردن ماهی و یا کودکان با خوردن هر چیزی باعث گیر کردن گلو می شود که با علایمی چون کم اشتهاپی - سردرد - تب - فرورفتگی چشم همراه است در روستاهای تنکابن و کندلوس پزشکان بومی که اکثرا زن هستند و مردم آنها را دکتر می گویند مختص در بیرون آوردن این خاش ها هستند که بدون جراحی این عملیات را انجام می دهند و روش کار بدین ترتیب است که ابتدا وردی زیر لب می خوانند و یک استکان را از آب پر می کنند و چند صلوات می فرستند. آب داخل استکان را چند تا فوت می کنند و به بچه می دهند و از دماغ شخص یا کودک فوت می کنند و خاش یا شیء گیر کرده از دهان بیرون می آید و بلافاصله بچه به حال اول بر می گردد و بهبودی حاصل می شود و این سری است که فقط آن شخص می داند که امروزه در تمام روستاهای شمال جواب می دهد و کاملاً بازار آن داغ است.

شوسوت: شب سوز *Šow sut*

نوعی ضایعه ی پوستی است که روی صورت و دست و پا ایجاد می شود. معتقدند که اگر کسی شب آب جوش را در حیاط بریزد و بسم الله نگوید، بچه های جن و پری می سوزند و با نفرین جن و پری، زخم شوسوت روی بدن ریزنده ی آب جوش پیدا می شود.

طریقه درمان:

۱-چوب شمشاد را می سوزانند و شیره ی آن را می گیرند و روی زخم می مالند.

۲- گیاه تازه ی سیاآو (ولک) seya aw را می چینند و می سوزانند و سوخته آن را با آب شستشوی برنج در دیگ پلو مخلوط می کنند و روی زخم می مالند. گیاه سیاآو را اگر فشار دهند بوی تندی از آن بر می خیزد و این گیاه را در حیاط خانه می کارند تا جن و پری از آن خانه بگریزد.

خشک کرده سیاآو را با دوده "تکه کاغذی که روی آن نوشته شده بر شدداد لعنت برنمرود لعنت و بر فرعون لعنت" برای دفع جن زدگی و بی وقتی دود می کنند.

سم یش sum yaš: بیماری شُم:

برای درمان پوسیدگی سم گاو و گوسفند، پیاز وحشی را می کوبند. پای دام را می شویند و کوبیده ی پیازک وحشی را به سم آن می مالند. در بعضی از نقاط گیلان که دسترسی به پیازک وحشی ندارند شاش گاو را می پزند تا غلیظ شود بعد با پر مرغ خانگی شاش پخته و غلیظ شده را روی سم می مالند.

گوش درد: برای درمان این بیماری در شمال ایران به موارد زیر روی می آورند و بدان معتقدند: ۱- سیر را با پوست زیر خاکستر گرم اجاق می گذارند و بعد آن را در کمی

عسل می

مالند و در گوش بچه می نهند. ۲- دود سیگار را در گوشش فوت می کنند.

۳- ترباک را با شیر زنی که به دختر بچه شیر می دهد حل می کنند و به اطراف گوش بچه می مالند. ۴- زعفران - گلاب - ترباک را مخلوط می کنند و دور گوش می مالند

۵- نفت سیاه را دور گوش ضمامد می کنند.

باد کش برای رفع سردرد:

چهار نوع بادکش می گذارند: ۱- گوله = کوزه gulo به پشت و شانه برای بهبود

بیماری حصه ۲- استکوم estakom = استکان کوچک روی پیشانی، سینه و شانه برای

بهبود سردرد ۳- پله شاق pile šoq = شاخ بزرگ به پشت و شانه و سر.

نازایی: زن نازا برای آبستن شدن به مامای محلی مراجعه می کند. از قابله معجون

ساخته شده ای می گیرد و بر پاره چوبی می نهد و در داخل فرج خود می کند تا دهانه

رحم را باز کند و این معجون را صبح تا ظهر در داخل آلت تناسلی خود نگه می دارد و نمی شوید. ۲- بعد از ظهر برگ درختی را به مقدار زیاد می کنند، زنان اسم درخت را نمی دانند فقط آن را می شناسند و می گویند برگ این درخت شبیه نقش قلب است و آن را در دیگ بزرگ می پزد و زن نازا در میان آن دیگ می نشیند و خود را بخور می دهد و بهبود می یابد.

سیاه سرفه و درمان آن:

۱- بچه که به دنیا می آید یک قطره از شاش او را در همان روز اول می گیرند و به بچه می خوراند. ۲- شیر بز و یا شیر مادیان را خام به بچه می دهند. ۳- گوشت بز را که طبعش سرد است، آبگوشت می پزند و آبش را به بچه می دهند. ۴- زوره های اول سیاه سرفه به بچه عمل میدهند و بعد آبگوشت بز. ۵- پیه بز را حب می کنند و به بچه می دهند تا سینه اش نرم شود و بتواند سرفه کند.

درمان غش: بچه ی غشی، اگر غش کند با قرآن به دورش می گردند و با چاقو یک دایره در

اطراف او روی زمین می کشند. پدر و مادر بچه نباید به او دست بزنند چون بچه برای همیشه فلج خواهد شد.

سرسام (تورم مغزی): بیمار سرسام گرفته بی هوش می شود. موی سر بیمار را می تراشند و کدو را می کوبند و روی سر بیمار می گذارند. گل کلم و کرم خاکی و مقداری علف یا خیار و ماست را بر سر بیمار می نهند. شکم مرغ زنده را پاره می کنند (سرش را نمی بُرنند) و گرم گرم بر کاسه سر بیمار می گذارند، به این روش بیمار بهبود می یابد.

چشم درد: برای درمان چشم درد موارد زیر را در گیلان انجام می دهند:

۱- سفید آب دانه را با شیر مادری که به دختر بچه شیر می دهد مخلوط می کنند و دور چشم می مالند تا گرمی چشم برطرف گردد. ۲- با تفاله ی چای تازه دم کرده، چشم را شستشو می دهند. ۳- جوهر سرخ را که عطاران می فروشند دور چشم بیمار می مالند

و کمی در میان چشم می ریزند تا خون جمع شده در چشم از بین برود. ۴- پارچه ای سیاه را شبیه نقاب، روی چشم بیمار می آویزند تا چشم آدمهای نجس و جنب به او نیفتد. ۵- دعای چشم درد می گیرند و جلد می کنند و روی موی سر یا کلاه می آویزند. ۶- پهن خشک گاو را دعا می زنند و جلو چشم بیمار دود می کنند.^{۱۶} بیماریهای دام:

ور (شارین): نوعی بیماری است که قسمت کشاله ران و دست گاو و گوسفند دچار آن می شود و دام نمی تواند راه برود و کشاله ی ران و دست دام ورم می کند. معمولاً این بیماری به سراغ دام چاق می رود و گوشت دام را فاسد می کند و کم کم به دیگر اعضای دام سرایت می کند این بیماری مسری است. گالشن بعد از مشاهده این بیماری سر دام را می برد و آن را دفن می کند تا به بقیه گاو سرایت نکند. ور معمولاً در سراهای قدیمی وجود داشت. اسم این بیماری در زبان فارسی شارین علامتی است. دهنیش (تب برفکی): دهان دام زخم می شود و حیوان نمی تواند غذا بخورد.

سُموک (SOMOK): نوعی بیماری قارچی است.

انگورک (ANGORAK): نوعی وبا است.

کاندو: جگر دام کرمکی می شود. نام فارسی آن کپرک است.

جرف: انگل زیر پوستی است که به آن گر (GAR) هم می گویند. دام را می کشت.

آفو: تورم مفصلی دام است. بیشتر اسب و قاطر دچار این بیماری می شوند.

کارتنگ: تب عضله ای بد خیم که دماغ بسته می شود.

خون شاش (تلریوز): عامل کنه است.

جرند زده: گرفتگی دست و پای گاو و گوسفند.

کرات درد: هزار لای دام خشک می شود، گوشت دام زرد می گردد و قابل خوردن نیست.

^{۱۶} - پاینده لنگرودی، محمود، آیین ها و باورداشت های گیل و دیلم، ص ۲۷۶

تب مالت : که با خوردن شیر دام به انسان سرایت می شود .

شش : دام دچار تنگی نفس می شود .

کر مه :

نوعی سوخت است که از پهن گاو و گوسفند و بز به دست می آید .

۱- پهن گاو را به صورت خشت درست می کنند و آن را روی تخته سنگ یا

دیوار طویله می چسبانند . مکانی که آفتاب به آن جا بخورد تا خشک شود بعد از

خشک شدن از آن به عنوان سوخت استفاده می کنند .

۲- در فصل پاییز و زمستان گوسفند و بز که در مناطق کوهستانی به خصوص

اشکور که در داخل طویله نگهداری می شود . دامها در جایی که می خوابند پهن آن ها

داخل طویله روی هم انباشته می شود . هر سال دو بار ، یک بار اوایل دی ماه تا اواخر

اسفند پهن های کف طویله به وسیله بیل به شکل قالب در می آورند و آن قالب را به

پشت می گیرند و می برند در جای مخصوص که آفتاب گیر باشد روی هم می چینند تا

خشک شود .

۳- پهن بز و گوسفند می ماند تا فصل تابستان ، آن را بر می دارند و داخل انبار

می ریزند .

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل ششم : زایمان و مراسم آن

آبستنی و زائو و بچه و آیینهای مربوط به آن :

آیین های بعد از تولد نوزاد :

در کندلوس به مانند سایر نقاط ایران برای فرزند نو رسیده ارزش فراوانی قائلند . زیرا در روستاهای ایران ، اساس زندگی بر کشاورزی و دامداری استوار است و این پیشه نیازمند به نیروی انسانی فراوان است و تولد هر نوزاد به منزله افزایش تولید ، در نتیجه برخورداری از وضعیت معیشتی بهتر است و رشد کودک همراه با آیین و جشن هایی است که یکی از این جشنها جشن دندان کشان است . زمانی که نوزاد به ۶ ماهگی می رسد و اولین دندان او ظاهر می شود مادر نوزاد یک جشن خانوادگی را تدارک می بیند و از بستگان نزدیک که همگی خانم هستند دعوت به عمل می آورد و این گروه شامل خواهر ، خواهر زاده ، زن دایی ، زن عمو ، خاله و دختر خاله ، عمه و دختر عمه هستند . زمان دعوت اصولا بعد از ظهر و نزدیک به غروب است ، غذای معمول و مرسوم این جشن ، آش گندم است این آش که از حبوبات گرم تشکیل شده است شامل : گندم ، عدس ، لوبیا و گوشت است . مقدار آش بیش از ظرفیت مدعوین است زیرا پس از خوردن آش مقدار اضافه در بین مردم دهکده پخش می شود . به هر خانه یک کاسه آش می دهند و صاحب خانه نیز جهت خالی نبودن ظرف ، تعدادی تخم مرغ یا جورابی برای نوزاد می فرستد و هر یک از دعوت شدگان نیز هدایایی تقدیم می کنند بدین ترتیب این جشن با شادی و نشاط فراوان به پایان می رسد . این آیین در حقیقت معرفی کودک است و با این آیین کسانی که از وجود بچه و به دنیا آمدن آن خبر ندارند با خبر شده و او را به عنوان عضوی از گروه جامعه مورد پذیرش قرار می دهند .

۱- گاره دوسن GARE DAVESAN (بستن نوزاد به گهواره) در این مرحله مادر و یا خواهر زائو روش بستن بچه به گهواره *** را به مادر نوزاد می آموزند و چند روزی زائو و یا مادر نوزاد را همراهی می کند تا وقتی که حالش بهبود یابد و خود این کار را انجام دهد .

۲- شیش شو ŠIŠ ŠOW شب شش - ششمین شب تولد نوزاد که به همراه نام گذارش است همراه با جشن مفصلی است که از طرف پدر و مادر نوزاد و یا پدر بزرگ و مادر بزرگ نوزاد گرفته می شود. و در این شب بستگان نزدیک دعوت می شوند و تدارک شام می بینند و پذیرایی مفصلی به عمل می آید. پدر بزرگ و مادر بزرگ نوزاد، اسم کودک را در مجلس اعلام می کنند و مدعوین ضمن دادن هدیه و این جمله: ایشالله نوم دار بیون IŠALLA NOMDAR BABUN، انشالله نام دار باشد را به پدر و مادر نوزاد می گویند. و جوانان در این شب دور هم می آیند و انواع بازیهای سنتی را اجرا می کنند از جمله این بازیها بازی "کودره بازی" GODERE BAZI است که بیشتر در شرق استان گیلان مرسوم است.

۳- دهه: پس از ده روز از تولد نوزاد، بستگان نزدیک، مادر و بچه را به حمام که از قبل نوبت گرفته اند می برند و درون حمام سنتی و بومی روستا به جشن و شادی می پردازند و مقداری خوراکی با خود می بردن و می خوردند.

۴- چگله ĆELE: پس از چهل روز از تولد نوزاد این جشن نیز به مانند جشن دهه در حمام محل و روستا و با صرف شیرینی و خوراکی و شادمانی انجام می شود.

دندون فشون یا دندان کشان: این جشن با ظهور اولین دندان در دهان نوزاد و کودک با پختن آش که از عدس - لوبیا - باقلا - گندم است درست می شود و پذیرایی می شوند. و عقیده دارند که دندان بچه به مانند حبوبات موجود در آش بماند و سفت شود. در کندلوس به مانند سایر نقاط ایران برای فرزند نو رسیده ارزش فراوانی قائلند. زیرا در روستاهای ایران، اساس زندگی بر کشاورزی و دامداری استوار است و این پیشه نیازمند به نیروی انسانی فراوان است و تولد هر نوزاد به منزله افزایش تولید، در نتیجه برخورداری از وضعیت معیشتی بهتر است و رشد کودک همراه با آیین و جشن هایی است که یکی از این جشنها، جشن دندان کشان است. زمانی که نوزاد به ۶ ماهگی می رسد و اولین دندان او ظاهر می شود مادر نوزاد یک جشن خانوادگی را تدارک می بیند و از بستگان نزدیک که همگی خانم هستند دعوت به عمل می آورد و این گروه شامل

خواهر، خواهر زاده، زن دایی، زن عمو، خاله و دختر خاله، عمه و دختر عمه هستند. زمان دعوت اصولاً بعد از ظهر و نزدیک به غروب است، غذای معمول و مرسوم این جشن، آش گندم است این آش که از حبوبات گرم تشکیل شده است شامل: گندم، عدس، لوبیا و گوشت است. مقدار آش بیش از ظرفیت مدعوین است زیرا پس از خوردن آش مقدار اضافه در بین مردم دهکده پخش می شود. به هر خانه یک کاسه آش می دهند و صاحب خانه نیز جهت خالی نبودن ظرف، تعدادی تخم مرغ یا جورابی برای نوزاد می فرستد و هر یک از دعوت شدگان نیز هدایایی تقدیم می کنند بدین ترتیب این جشن با شادی و نشاط فراوان به پایان می رسد. این آیین در حقیقت معرفی کودک است و با این آیین کسانی که از وجود بچه و به دنیا آمدن آن خبر ندارند با خبر شده و او را به عنوان عضوی از گروه جامعه مورد پذیرش قرار می دهند.

۵- ختنه سوران (ختنه کردن): در گذشته از استادان سنتی که وارد به این کار بودند استفاده می شد ولی امروزه این کار توسط پزشکان انجام می شود. و در این روز بستگان دعوت می شوند و پذیرایی مفصل از گوشت و کباب از آنها به عمل می آید و عصر همان روز به ورزش کشتی محلی می پردازند که به کشتی "گیله مردی" معروف است و مردم عقیده داشتند که اگر بچه ای بدون ختنه فوت کند والدین آن بچه موظف هستند که دو بچه فقیر را با خرج خود ختنه کنند چون بچه آنها کافر نشود، در غیر این صورت بچه ی ختنه نشده کافر است.

مردم شمال ایران در باره ی آبستنی و زائو دارای باورهای فراوانی هستند و این باورها در مناطق کوهستانی و جایی که گالش ها زندگی می کنند از رونق فراوانی برخوردار است. در حال حاضر نیز این باورها چه در دشت های شمال و چه در کوهستانها به وضوح دیده می شود و از عمق زیادی برخوردار است. برخی از این باورها در شمال به قرار زیر می باشند:

- اگر زنی حامله نشود جلوی زیارتگاهی (امام زاده)، هلونه یا هنونه - Haloune - Hanoune (ساده ترین وسیله برای خواباندن بچه در باغ و فضای آزاد است که با

طنابی به دوطرف درخت بسته می شود و وسط آن را با دو چوب و پارچه یا کیسه ای می پوشانند و نوزاد درون آن قرار می گیرد.) می بندد و تیت می کند و می رود. ساعتی بعد باز می گردد اگر برگری یا ساقه ی شکسته ای از درخت یا گیاهی در آن افتاده باشد نشانه ی آبستنی خواهد بود. لازم به ذکر است که جلوی امام زاده های شمال ایران گیاهان و درختان به وفور دیده می شود.

- اگر زنی دیر حامله شود بند شلوار شوهرش را در یک لیوان می شویند و آب آن را به زن می دهند تا زودتر حامله شود.

- اگر زانو سخت زان باشد یک بطری خالی جلوی دهانش قرار می دهند تا درون آن فوت کند و تا با فشار زودتر بزاید.

- اگر زنی زیار بچه بزاید، سم قاطر را با چای دم می کنند و به او می خوراند تا دیگر بچه نزاید. (روستاهای گیلان و کندلوس مازندران)

- اگر به زن آبستن خوراک بودار یا غذای دلخواه ندهند، چشم بچه اش در خواب باز می ماند.

- اگر زن حامله به هنگام نخستین گردش بچه در رحم، به هر کس نظر افکند بچه اش به همان شکل می شود.

- در روستاهای گیلان و غرب مازندران، مخصوصا در نقاط جنگل نشین و ساحلی، مردم در مورد کله ی ماهی و آبستنی اعتقادی همانند باور زیر دارند:

- اگر کله ی ماهی پخته یا برشته شده را بخورند استخوان صلیب شکل کله ی ماهی را بر می دارند انتهای استخوان را با دو انگشت می گیرند و از ارتفاع تقریبی ۷۰-۸۰ سانتی متری روی سفره ی غذا می اندازند و برای زن حامله ی خانواده تیت می کنند:

۱- اگر استخوان رو به بالا بیفتد، آن زن دختر می زاید.

۲- اگر به پشت بیفتد پسر می زاید.

- اگر زن آبستن روی سنگ بزرگ بنشیند، نشیمن بچه اش کبود خواهد شد.

- اگر روی شکم زن حامله، خط عمودی قهوه ای رنگ پیدا شود پسر می زاید و اگر آن خط افقی باشد دختر می زاید و اگر روی شکم زن حامله، خط عمودی از ناف به پایین پدید آید، دو قلو می زاید.

- اگر از روی پای زن حامله که پایش را دراز کرده باشد، کسی بگذرد، یک جای بدن بچه اش ناقص می شود.
- اگر زن زائو به دیدن زنی که نوزادش مرده است برود، بد است. زیرا معتقدند به بچه اش چله می افتد.
- اگر زن باردار به آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی نگاه کند روی بدن بچه اش لگه ی کبود می افتد.
- اگر زن آبستن بخواهد شب بیرون برود باید کسی همراه او باشد یا حتما چاقو، سوزن یا فلزی با خود داشته باشد. چون جن از چاقو و فلزات و سوزن می ترسد.
- اگر زنی که تازه زاییده باشد تا قبل از چله (چهل) گوشت شکار (گوزن) را بخورد دست شکارچی چله می افتد و دیگر نمی تواند شکار کند و تیرش به خطا می رود. (روستای جیسای کلارآباد تنکابن)
- برای پسر زاییدن، سوزنی را در جایی پنهان می کنند و معتقدند زن زائو اگر سوزن ببیند پسر می زاید.
- بر بالای گهواره ی نوزاد چوبی به نام (تادانه) قرار می دهند و معتقدند که آل را فراری می دهد (آل موجودی است که دارای پستانهای بلند و از جنس زن است و با در دست داشتن کاردی به سراغ زن زائو می آید و دل و جگر بچه و گاهی مادر بچه را می کند و با خود می برد و عاشق دل و جگر زن زائو است.)
- زن زائو را هرگز تنها به حمام نمی فرستند زیرا در حمام جن زده می شود بنابراین چند زن او را همراهی می کنند.
- زن حامله شب هنگام به تنهایی نباید از در خانه بیرون برود زیرا جن زده می شود و ممکن است بچه را سقط کند.
- اگر فرزند اول خانواده دختر باشد باعث خیر و برکت خانه است و اگر پسر باشد باعث بی پولی است. (روستای تابستان نشین املش گیلان)

- اگر عروس را بر سر قاطر سوار کنند نشانه ای از نازایی در آینده است .
- در روستای تابستان نشین املش برای تشخیص اینکه نوزاد زن حامله ، پسر یا دختر است ، خمیر را گلوله می کنند و داخل تنور می اندازند اگر ترک برداشت پسر است و اگر ترک برداشت دختر است .
- زنی که بچه دار نمی شود ، زن شیرده روی سرش آب می ریزد تا باردار شود .
- بعد از تولد نوزاد ، دور اتاق نوزاد را خط می کشند و آیه الکرسی قرآن را می خوانند تا نوزاد از بلیات محفوظ ماند و آل نیاید . (روستای برسه تنکابن)
- زیر سر کودک و گهواره کارد یا چاقوی تیز می گذارند و در یقه ی لباس نوزاد سنجاقی می زنند و زیر سرش را قرآن می گذارند تا آل نیاید . (روستای برسه تنکابن)
- جفت یا کریون را که همراه نوزاد به دنیا می آید باید زودتر دفن کرد تا آل جفت را نبرد اگر ببرد کودک مریض می شود .
- بند ناف نوزاد پس از گره شدن در طی چند روز خشک می شود و می افتد ، مادر نوزاد باید آن تکه خشک شده را نگه دارد چون معتقدند اگر گم شود کودک شر و شیطان می شود .
- زیر بالش نوزاد تکه سنگی می گذارند و معتقدند خواب نوزاد سنگین می شود .
- زن زانو تا چهل روز نباید به قبرستان برود ، چون چله می افتد و دیگر بچه دار نمی شود .
- نوزادی که تازه به دنیا می آید اگر دندان داشته باشد آن را بد یمن می دانند و معتقدند یکی از اقوام نزدیک می میرد .
- در روستای برسه تنکابن مردم اعتقاد دارند که مادر بعد از زایمان ، اولین بار که به نوزاد شیر می دهد هر حاجت که داشته باشد و از خدا بخواهد ، خداوند به او اعطا می کند .
- لباس های نوزاد و مادرش را نباید تا چهل روز شبها بیرون اتاق آویزان کرد چون باور دارند که جن آن لباس ها را می برد .

- نوزاد را تا چهل روز در اتاق تنها نمی گذارند چون باور دارند که جن یا آل بچه را می برد .

- استخوان گاو که بادامی شکل است و به زبان ماهی شهرت دارد را در جیب نوزاد می گذارند تا بی وقتی یا جن زده نشود . (کندلوس مازندران)

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هفتم: هواشناسی و باورهای مهمانی گالش ها

باورهای گالش می شمال ایران در باره هوا و هوا شناسی:

زندگی شبانی و سستی در شمال ایران به لحاظ ریشه ای وابستگی تامی با هوا و هواشناسی دارد سیر مهاجرت دامداران به شکل های گوناگون از قبیل حرکات دو سطحی یعنی قشلاق و ییلاق تا حرکات پنج سطحی همگی نشانی از تاثیر این پدیده ی طبیعی در زندگی و افکار این مردم می باشد و حتی قرقگا های آنها متأثر از هوا است . به جهت اهمیت هوا و هواشناسی در زندگی شبانی ، یکی از مهمترین باورهای گالشیهای شمال ایران در این بخش قرار دارد . گالشها ، این قوم زحمتکش برای گذران زندگی و ادامه ی چرخه ی دامداری نیازمند به دانستن های فراوان درباره ی هوا هستند آنها برای آسایش فکر و پیش بینی آینده ی خود و دامهایشان ناچار به ساختن افسانه ها و باورهایی راجع به هوا شناسی هستند که برخی از این باورها متأثر از اندیشه های خودشان است و برخی دیگر براساس تجربه ی گذشتگان می باشد . هوای مناسب و نامناسب برای گالشها از اهمیت فراوانی برخوردار است مثلاً پیش بینی هوای سرد و سخت در زمستان باعث جمع آوری علوفه فراوان و چاره جویی در این زمینه می شود به گفته ی فردریک راتزل *Ferdrich ratzel* ، محیط عاملی است که خود به خود در تکوین فرهنگ موثر است ، او معتقد بود که انسان شدیداً زیر سلطه ی آب و هوا و عوامل جغرافیا قرار دارد و کمبایی منابع طبیعی ، نزدیکی به رودخانه ها یا لنگرگاهها در نوع اجتماع موثر است .^{۱۷}

گالشهای روستاهای رامسر معتقدند :

اگر قورباغه مرتب بخواند یعنی اینکه به زودی باران می آید.

چنانچه دام در هوای آفتابی شروع به لرزیدن کند چند روز بعد هوا بارانی یا برفی می شود .

^{۱۷} - - یوسفی زاده ، محمد علی ، تاریخ اندیشه ها و آراء انسان شناسی و مردم شناسی

اگر سنگ کنار اجاق آتش بخوابد هوا بارانی یا برفی می شود.

اگر گله گوسفند به طور فشرده در مالنگه Malengh جمع شوند هوا به سرعت سرد و برفی می شود اگر گاو یا گوسفند خود را به سنگ یا درخت بمالد هوا بارانی می شود.

چنانچه دام عطسه کند و از بینی او آب بیرون بیاید به این معنی است که هوای مناسبی نخواهیم داشت گرمای بیش از حد خورشید در پاییز و زمستان نشانه ی تغییر آب و هوا در چند روز آینده است.

زمانیکه گاوهای یک دامداری با یک دیگر جنگ کنند به سرعت هوا برفی می شود.

اگر گوش شخص خارش کند هوا بارانی می شود.

شستن سجاده سبب باران آمدن می شود.

چنانچه خوک زمینی را بکند به زودی بارندگی شدیدی اتفاق می افتد.

در ییلاق درخت سیب وحشی زیاد ثمره دهد زمستان پربرفی خواهیم داشت.

چنانچه موقع دوشیدن شیر گاو در غروب بارندگی قطع شود در آینده هوای مناسبی داریم.

اگر در پاییز آسمان زیاد غرش کند زمستان هوا خوب است.

چنانچه گوسفند نر سفید موقع لقاح به پیشواز گله گوسفند برود آن سال برفی خواهد بود.

اگر چوپان خواب ببیند که گوسفندان در جای پر علف در حال چرا هستند چند روز بعد هوا بارانی یا برفی می شود.

اگر ماری در وسط راه روستایی در یک روز آفتابی خوابیده باشد نشانه ی آن است که در آینده ی نزدیک هوا به شدت بارانی می شود.

نخوردن علف توسط گاو و گوسفند در آخور نشانه ی سردی هواست.^{۱۸}

گالشهای روستاهای تنکابن درباره ی هواشناسی اعتقاداتی دارند از جمله:

شبهایی که در آسمان صاف ستاره های فراوان و با نور زیاد باشد فردای آن شب هوا بارانی یا برفی می شود.

^{۱۸} - اطلاعات تجربی محقق و آقای ابوطالب پهلوان بیلی از رامسر

صبحهایی که شبنم بیش از حد باشد در آینده ی نزدیک باران شدیدی می آید .
اگر هنگام صبح آسمان به رنگ قرمز دیده شود عصر آن روز باران خواهد بارید و اگر
عصر آسمان سرخ فام گردد هوا صاف خواهد بود .

چنانچه به هنگام پختن شیر بخار زیادی روی شیر دیده شود هوایی بارانی در پیش دار
یم .

اگر گاو برگ درخت شمشاد را بخورد زمستانی پر برف و باران خواهیم داشت .

اگر گربه رو به دریا ی خزر دست و پا یش را بلیسد هوا بید است .
مگس گاو را بگزد و گاو بدود هوا ی بارانی در پیش داریم .
اگر از جنگل صدایی شبیه به زوزه ی حیوانات بیاید به زودی هوا بارانی یا برفی می
شود .

شستن جلد قران باعث بارندگی می شود .

اگر مورچه ی بالدار زیاد شود نشانه ی بارندگی است .

اگر مرغها جایی جمع شوند و به اندامشان نوک بزنند نشانه ی بارندگی است .

اگر در شب بارانی شغال زوزه بکشد و سگ جواب بدهد هوا ی فردا آفتابی است .

اگر در شب اطراف ماه بلقام bolyam (بخارهای اطراف ماه) زد ، نشانه ی خرابی
هواست .

اگر اندنا andona (لک لک) شب داد کند و از مغرب به طرف مشرق برود نشانه ی
خرابی هواست .

اگر در بهار ، باد از سمت دریا به کوه بوزد ، نشانه ی خرابی هواست .

اگر در پاییز و زمستان ، ابر از کوه بالا بیاید یعنی کوه را ابر بگیرد نشانه ی خرابی
هواست .

اگر در بهار سمت دریا ابری بشود ، نشانه ی بارندگی است .

اگر گاو در شب ناله کند ، فردا هوا بارانی است .

اگر از سمت مغرب (گیلان) باد بوزد نشانه ی بارندگی هواست .

اگر غاز و اردک در آب بازی کنند و بالا و پایین ببرند بزودی باران می آید .
اگر گاو و گوسفند در فصل زمستان زودتر از موعد روز و به حالت گریزان به اصطبل برگردند نشانه ی سرما و برف است .
اگر گوسفند خودش را بتکاند ، نشانه ی بارندگی هواست .
اگر گنجشک به ردیف روی چپر یا روی دیوار یا سیم برق بنشیند نشانه ی بارندگی هواست .

اگر در بهار و در هوای ابری ، راک rak (رگبار) بارید نشانه ی آمدن باران است .
وقتی یالمنگ yalmang (رنگین کمان) در آمد هوا صاف می شود .
اگر پشت گوش کسی بخارد هوا صاف می شود .
بستن باد در کندلوس : در روستای کندلوس یکی از مشکلات مردم وزش بادهای شدید است که در فصل بهار و پاییز می وزد و گاهی موجب خسارات فراوانی می شود .
با فرا رسیدن بهار و پاییز وزش این بادهای از شدت خاصی برخوردار است . باد موجب خسارات فراوانی به سربندی خانه هایی که از تخته ی چوبی ، لت lat است ، می شود .
آیین و باوری در این روستا حاکم است مبنی بر اینکه با شروع وزش باد ، بچه ی بزرگ خانواده یک قاشق چوبی بزرگ که به نام کتراکتر katera معروف است را به نردبان می بندد و یا یک سنگ داخل آتش می گذارد و سپس می گوید : بستم ، بستم ، باد را بستم . پس از انجام این عملیات باد به آرامی فروکش می کند و مردم بار دیگر زندگی آرامی را بدست می آورند .^{۱۹}

- باور و آیین دیگر مربوط به بند آمدن باران است : روستای کندلوس به علت قرار گرفتن در مسیر بادهای باران آور شمالی و شمال غربی و تاثیر پذیری از بادهای جنوب غربی در سال دارای بارندگی های خوبی است و گاهی اوقات این بارندگی روزهایی مدیدی طول می کشد و باعث نگرانی کشاورزان و دامداران روستا می شود بنابراین آنها

^{۱۹} - روایت از فرهود جلالی کندلوسی

از قدیم الایام به فکر چاره افتادند و به مانند بند آمدن باد، آیینی نیز مبنی بر بند آمدن باران دارند که به دو شیوه انجام میدهند:

اگر چند روز باران یکریز بیارد، مردم با نوشتن اسامی چهل کچل روستا، چنانچه چهل نفر در روستا وجود نداشته باشد از روستاهای همجوار استفاده می شود، پس از نوشتن اسامی چهل کچل، آن را به درخت یا چوبی می بندند و در فضای بازی قرار می دهند که باران به روی آن بریزد، پس از انجام این آیین هوا کم کم فرو کش می کند و سرانجام باران بند می آید و بلافاصله آفتاب داغی در روستا حاکم می شود. کندلوسی ها به علت موفقیت در این آیین، اعتقاد خاصی بدان دارند و یکی از کاربردی ترین آیین در روستای کندلوس است.

چند تن از پسر بچه های روستا، با در دست داشتن جارو به درب خانه های مردم دهکده می کوبند و از صاحب خانه تقاضای هدیه می کنند و معمولاً هدیه، تخم مرغ رنگی یا شیرینی است و به هنگام کوبیدن درب خانه ها، اشعاری با این مفهوم و مضامین می خوانند:

MAN SAJA-YE KATIN ME من ساجه ی کتین مه

ŠE MARE AVVALIN ME شه مار اولین مه

HAR KE MENE NEMAK NADA هر که منه نمک نده

VE KHENA-RE VARUN LE BADA و خنه ره وارون له بده

ترجمه:

من دسته ی جارو هستم. من نخستین فرزند مادرم هستم. هر کس به من نمک (خوراکی) ندهد خانه اش را باران خراب کند.

آیین و باور بند آمدن باران در روستای جیسای کلارآباد:

مردم باور دارند برای بند آمدن باران نام چهل کچل را بر روی یک کاغذ می نویسند و کاغذ را با کاور و مشمع می پوشانند و بر روی شاخه درختی یا چوبی داخل باران آویزان می کنند بلافاصله باران بند می آید و مردم به کار و زندگی مشغول می شوند

دوم گاهی به طنز به سراغ آن کچل‌ها می‌روند و ببینند عکس‌العمل آنها چیست. چون معتقدند با نوشتن نام آنها در لیست، کچل‌ها اقدام به خاراندن سرشان می‌شوند و پس از این کار شروع به خندیدن می‌کنند و تجربه در این روستا ثابت کرده است که انجام این باور قطعی است و من خود شاهد این آیین بوده‌ام.^{۲۰}

باورهایی در مورد مهمان:

مردم شمال ایران در مهمانی دادن و مهمانی رفتن و کلاً مهمان‌نوازی شهره‌ایراندند و اصالتاً علاقه‌ی زیادی به این موضوع دارند و به همین منظور برای مهمان و مهمانی دارای باورهای ارزشمندی هستند که اینک برخی از این باورها آورده می‌شود:

- اگر بچه‌ی سه یا چهار ساله بخواند حیاط خانه را جارو کند آن روز به این خانه مهمان می‌رسد.

- اگر آب ظرفی را از ایوان خانه به حیاط بریزند و صدا کند مهمان می‌آید.

- اگر تار مویی از سر کسی جدا شود و به روی صورت او بیاید مهمان در راه است و یا خبری از راه دور به این خانه می‌رسد.

- اگر خروس جلوی درب خانه یا اطاق پال و پر بزند و بخواند حتماً مهمان می‌رسد.

کندلوس - جیسای کلارآباد و روستاهای تنکابن و گیلان)

- اگر رختخواب چیده شده ناگهان بریزد مهمان می‌آید.

- آمدن تفاله‌ی چای بر روی استکان "؛ نشانه‌ی آمدن مهمان است.

- ردیف شدن استکان یا لیوان به شکل ناخودآگاه در سفره نشانه‌ای از آمدن مهمان ناگهانی است.

- اگر بچه دستها را روی زمین و پاها را هوا کند یا به اصطلاح دروازه باز کند مهمان می‌آید.

آید. (کندلوس مازندران و روستاهای رودسر در گیلان)

- اگر لب زن صاحب خانه بخارد مهمان می‌آید.

^{۲۰} - مصاحبه با حاج محمد رودبارکی

- اگر تعداد ظرف غذا در سفره زوج باشد مهمان از راه دور می رسد .
- اگر کلاغ در نزدیک درخت روبروی خانه و صبح زود قارقار کند مهمان می رسد .
- اگر در کفش مهمان فلفل بریزند مهمان به زودی از آن خانه می رود .
- چنانچه در شب عید فطر (ماه رمضان) مهمان به خانه ی کسی بیاید ، فطریه اش را باید میزبان بدهد .
- اگر کسی موقع خوردن غذا ، لقمه ی غذا در گلویش گیر کرد ، معتقدند مهمان می آید . (روستاهای تنکابن)

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هشتم :

نفرین ها و کنایه و تشبیهات و ضرب المثل در باور گالشی

نفرین ها و ناسزاها و تشبیهات و کنایه ها در باور گالشی : (گیلان و مازندران)

- الهی نان سواره بیون ، تو پیاده elahi nan savare babun tu peyade

الهی نان سوار باشد و تو پیاده . یعنی هرگز در زندگی به نان و نوایی نرسی . بیشتر مادران و پدران به فرزندان ناسپاس می گویند .

- الهی هفت اوسی ته سر بیه ی : elahi hafta owsi ti sar beyay

الهی هفت تا هوو به سرت بیاید . در مورد زنانی به کار می رود که باعث آزار و اذیت دیگران هستند و برای زنان دیگر غیبت و پشت سر گویی می کنند .

تی نام فکه : ti nom fake

نامت بفتد و محو شود . نفرینی تند در مورد کسی است که وجودش در این دنیا ارزشی ندارد و مردن او بهتر از زنده ماندنش است .

- گورد گور بوبو : gur da gur bubo

گور در گور شده . به کسی اطلاق می شود که بمیرد و قبرش نیز مشخص نشود و یا در مورد کسی گفته می شود که مرده یعنی ای کاش زودتر می مرد و قبرش نیز مشخص نشود .

- تی گور جهندم جیر بیون : ti gur jahandame jir babun

گورت زیر جهنم باشد . یعنی در دنیای دیگر جسم تو و گورت در پایین ترین جای جهنم باشد چون برای جهنم جایگاه بالا و پایین قائلند و ناشی از اندیشه ی مذهبی مردم شمال در این دشنام است .

- الهی می دسمال بیه ی تی سر : elahi mi dasmal beyey ti sar

الهی دسمال من به سر تو بیاید . در نفرین در مورد زنی که شوهرش مرده باشد و به زن شوهر داری که باعث ناراحتی اش شده گفته می شود انشاءالله دسمال عزای من به سر تو بیاید .

- تی سر مو تی دندان بابو : *ti sare mu ti dendan babu*

الهی موی سرت مثل دندان هایت سفید شود . یعنی از جوانی خیری نبینی و زودتر پیر شوی و به مرگ نزدیک شوی .

- تی قته لته سر بنم : *ti gate latte sar banom*

قامت را روی تخته ی مرده شور خانه بگذارند . یعنی بمیری که من از تو عذاب می کشم .

- اوجاق به کور : *ujag be kur*

یعنی بچه نداشته باشی و خداوند به تو هرگز فرزندی ندهد .

تی چشم غراب بکنده : *ti češme qorab bakande*

چشم را عقاب در بیاورد . در مورد کسانی که چشم به مال و منال دیگران و یا به دیده ی بد به دختر دیگران نگاه کند گفته می شود یعنی عقاب چشمانت را در آورد تا اینگونه به دیگران و مالشان نگاه نکنی .

- الهی دَرَم تی خانه کوکی داد باکنه : *elahi darem ti xane kukay dad bakone*

الهی آرزو دارم در منزلت فاخته آواز بخواند . یعنی دودمانت تباه شود . (کوکی نام پرنده ای شوم در شمال ایران است که خواندن این پرنده در بهار باعث اندوه و غم در بین مردم می شود و بر در خانه ی هر کسی بخواند مردم اعتقاد دارند که باعث از بین رفتن اعضای آن خانه می شود.)

- بی چاشنی درد : *bi čašni dard*

درد بی دوا بگیری . کندلوسی ها وقتی که از کسی بسیار ناراحت هستند این نفرین را به او می دهند یعنی سرطان بگیری که برای درد دارویی نباشد .

- جفت قبر بشت : *Gefte qabr bešt*

دو نفرتان را در یک قبر بگذارم . در کندلوس اعتقاد بر این است که شب اول قبر یعنی اولین شبی که مرده در قبر قرار می گیرد قبر تنگ می شود و جایی برای یک نفر نیز نیست که اگر دو نفر که موجب آزار شده اند در یک قبر قرار بگیرند تا بیشتر عذاب بکشند .

- حاجی داوود بزور : Haji davude beze var

باور بر این است که حاجی داوود بزی داشت که او را دوست داشت و این بز گم شد و دیگر از آن بز خبری نشد. یعنی تو که آزار دهنده هستی به مانند بز حاجی داوود بروی و بر نگردی.

- تره مرگ مواجات هاکنه : Tere marge mavagat hakena

دچار مرگ ناگهانی بشوی. یعنی یکدفعه خبر مرگت را بیاورند، مرگی که ناشی از حوادثی مانند زلزله یا تصادف باشد یعنی یکدفعه بمیری تا مردم از دست تو راحت شوند.

- ته ره هفتا حکیم دم بزنه : Tere hafta hakim dam bazena

هفت تا حکیم نتوانند تو را معالجه کنند. یعنی بیماری تو چنان باشد که هفت پزشک حاذق نیز نتوانند به معالجه ات پردازند یعنی بیماری لاعلاج بگیری.

نار سقرین : Nar - E - saqar ben

در آتش جهنم بروی. این اصطلاح در کندلوس کاربرد فراوانی دارد و در مکالمات روزمره استفاده فراوانی می شود. کسی که دوست نداشته باشد شخصی در حضورش باشد و یا آن شخص را لازم داشته باشد ولی نباشد از این اصطلاح استفاده می شود.

توصیف، تشبیهات و کنایه ها

۱- آسیو هر چی گرد هاکنه، آسیو وونه خارا:

آسیاب هر چه گرد کند برای آسیابان خوب است.

ASIO HARČI GARD HAKENA ASIOVUNA XARA

آسیاب هر چه بیشتر بگردد گندم بیشتری را آرد می کند و سود آن به آسیابان می رسد یعنی هر چه قدر موقعیت به دشمن برسد و به او موقعیت بدهی به نفع اوست یا آب هر چه گل آلوده باشد به نفع ماهیگیر است و بهتر می تواند ماهی بگیرد.

۲- آش به، پلا به، آش به! پلو به. AŠ BA PELA BA

این اصطلاح در مورد کسی به کار می رود که خوب و بد آش یا پلو برایش فرقی ندارد. یعنی آدم لابلالی است و از عقل کمتر استفاده می کند.

۳- انی که تر دکتا داویه شالا نکتا: آن طوری که برای تو جور شد برای شغال " داوی " جور نشد.

ETIKE TARA DAKETA DAVIE ŠALA NAKETA

" داوی " اسم دهکده ای است که شغال فراوان دارد یعنی برای تو خوب شده است و تو در این بین ضرر نمی کنی و مفت و مجانی چیزی به دست می آوری.

۴- امسال میشکا پارسال میشکا را یاد دنا: گنجشک امسال به گنجشک پارسال می آموزد.

AMSAL MIŠKA PARSAL MIŠKA RA YAD DENA

این ضرب المثل در مورد تجربه ی انسانها به تناسب سن است یعنی گنجشک پارساله و گنجشکی که سن و سال او زیاد است چیزهای فراوان تری از گنجشک امساله می داند یعنی انسانها پیر و پا به سن گذاشته تجربه ی بیشتری از انسانهای جوان دارند.

۵- اون وقت که مان هه زومه تو نه زوئه: آن وقت که من هی می زدم تو " نی " می زدی.

UN VAQT KE MAN HE ZUME TU KE ZUE

یعنی زمانی که من برای تو آینده نگری می کردم و به تو تذکر می دادم و به فکرت بودم تو به من توجهی نمی کردی و فکر نمی زدن خود بودی مانند: وقتی که جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت نبود.

۶- بامه شی یه دو تا داره گردنه: دویدن گربه تا اواسط درخت است.

BAME ŠIYE DO TA DARE GERDANE

یعنی در کارها عجله کردن و بدون مشورت و با سرعت تصمیم گرفتن عاقبتی ندارد زیرا تا انرژی دارد می رود مانند گربه که تا نیمی از درخت بیشتر نمی تواند بدود. یعنی در کارها نباید عجله کرد و زود تصمیم گرفت و این اشخاص نمی توانند تا پایان راه، خوب بروند مانند همان گربه. و در مورد کسی به کار می رود که در انجام کارهای بزرگ است ولی دیگران می دانند که آن را نیمه کاره رها کرده و انجام آن در توان او نیست.

۷- بزماست کلا بیارده: بز کوزه‌ی ماست آورده. BEZ MAST KALA

BIYARDE

این اصطلاح کنایه از کار نشدنی است یعنی بز نمی‌تواند کوزه‌ی ماست را به جایی ببرد و یا جا به جا کند. پس انسانهایی که به دروغ می‌گویند فلان کار را کرده‌ام به او می‌گویند. یعنی دروغ می‌گوید چنین کاری شدنی نیست.

۸- پار پیراره جمه ره تن دکرده: پیراهن پار و پیرار به تن کرده.

PAR PIRARE JEMA RE TAN DAKERDE

را از سر گرفته است. اگر این شخص در گذشته عصبانی و بداخلاق باشد و بار دیگر همان اخلاق را در سن بالاتری در پیش گیرد این اصطلاح در مورد او به کار می‌رود.

۹- وه گوشه دله ورگ درآ: گرگ داخل گوشش است. VE GUŠE

DELA VERG DARA

خطر بیخ گوشش است. چون مردم دهکده کندلوس دارای دامن‌داری سنتی هستند و یکی از آفات مهم دامن‌داری آنها گرگ است که به فراوانی در اطراف روستا وجود دارد بنابراین آنها گرگ را حیوانی خطرناک و درنده می‌دانند و برای نزدیکی خطر از این اصطلاح استفاده می‌کنند.

۱۰- هتی سگ و بامه شی و مونتا: با هم مثل سگ و گربه می‌مانند.

HAT SAK O BAMEŠI RE MUNNENA

چون سگ و گربه دو حیوانی هستند که با یکدیگر ضد هستند. در مورد اشخاصی که با یکدیگر ضدیت دارند از این اصطلاح استفاده می‌کنند یعنی ضد بودن آنها از شدت زیاد برخوردار است.

۱۱- وه تکه با کله نکته: باقلای نوکش نیفتاده است. VE TEKE BAKELE

NAKETE

یعنی این شخص هنوز بزرگ نشده است و ظرفیت آدم بزرگ را ندارد هنوز دهانش بوی شیر می‌دهد.

۱۲- مگه ته بکوشته ورگ مه: مگر گرگ کشته‌ی تو هستم؟ MAGA TE

BAKUŠTE VERG ME

مگر اسیر دست توام ؟ در مورد اشخاصی به کار می رود که از دیگران تقاضای کار سختی را دارند و در قبال این تقاضا مزدی هم نمی دهند .

۱۳- کلاغچه سر بخارده : سر کلاغ خورده ای ؟ KALAČE SAR
BAXARDE

نظیر مگر سر گنجشک خورده ای ؟ کنایه از آدم پر حرف است .

۱۴- کن پشه واش برا : علف دم پله بو زده است . KANA PEŠE VAŠ
BERA

علف جلوی در خانه را گاو هم نمی خورد . نظیر مرغ همسایه غاز است . برای جوانی گویند که از همسری با دختران هم طایفه تن می زند و مشتاق همسری با غریبه هاست .
از ضرب المثل های گالشی :

گالش شو نشیر galeš šou nešir شب نشینی به سبک گالشی . برای زود به رختخواب رفتن و ادامه صحبت را در رختخواب گوش دادن سبکی است که مختص گالشان است .

گالش نگونه م ماس ترشه galeš naugane me mas torše گالش هیچگاه نمی گوید ماست من ترش است .

کاربرد آن برای ارزش قایل شدن برای کار و مال است یعنی هیچ وقت بر سر مال خود نمی زند .

گالش منجم تقویم بز دمه بنه galeš monajem tagvime boze dome bone گالشی که منجم است تقویمش زیر دم بز است . منظور بها ندادن و ارزش قایل نشدن به دیدگاه و نظر کسی است .

گالش پیرابا شال و گرد چرخ خره galeš pira ba šaal ve gard carx xere چوپان پیر شد و شغال دور چوپان می گردد .

جسارت پیدا کردن افراد کوچک در هنگام کاهش قدرت و پیری .

گالشا و بالش ؟ galeša baleš چوپان و بالش ؟ کسی که از فرط خستگی برای او جای مناسب برای خواب مهم نیست ، همانطوریکه برای گالش مهم نیست .

گالش تا چاشت سگ همره شونه ، بعد چاشت و همره *galeš ta čašt sage*
hamrašone bade čašt sag ve hamra. گالش تا ظهر با سگ راه می رود و
 بعد از ظهر با چوپان راه می رود . در مورد اطاعت و پیروی کردن از یکدیگر است که هر
 دو لازم و ملزوم یکدیگرند .

گالش نشان *galeš nešan* نشانی و آدرس دادن گالش . یعنی بدون مسولیت نشانی
 و آدرس دادن .

گالش غذای دوی و لواس مو. *Galeš quza duya ve levas mu.* خوراک
 گالش کشک است و لباس گالش پشم . کنایه از ساده زیستن افراد است .

گالشی چل چار نداره . چوپانی برای چهل تا چهار تا تفاوتی ندارد. *galeš čel o* .
čar nedare کار و زمان مورد نیاز .

گالش . *galeš* . چوپان . کاربرد: کسی که با آداب و معاشرت شهر و شهر نشینی بیگانه
 باشد به کار می رود .

گالش سگ. *Galeš sag* . سگ چوپان . یعنی کسی که با همه اطرافیان خود درگیر
 می شود .

گالش ماست گیل مهی. *Galeš mas gile mehi* . ماست گالش ، ماهی قشلاقی.
 نشانه ی مبادلات فرهنگی و ارتباطات اجتماعی دو قوم بر یکدیگر است .

گالش هر چی یم مال دار و که هنده گالسه . *galeš harči yam maldar veke*
hande galeše

چوپان هر قدر هم گاو و گوسفندش زیاد باشد باز هم چوپان است .

یعنی گالش به هر میزان مال دار و رمة دار باشد باز هم ندار و بیچاره است و از ثروت بی
 بهره است .

گالش چی هلیه ، دمبک زنی . *galešči halie dombok zenye* . گالش چه می
 داند که تنبک و تنبک زدن چیست ؟ وقتی بخواهند کسی را تحقیر و متهم کنند این
 زیانزد را مورد استفاده قرار می دهند .

گالش گاو دوش نیه گونه سره وله . *galeš gav duš niya gune sere vale* .
چوپان شیر دوشیدن نمی داند می گوید سرا کج است . به کسی که زیاد بهانه جویی می
کند گفته می شود .

گالش خوشته بیرده ماسه نخره . *galeš xošte biyarde mase noxore* .
ماستی را که خودش آورده نمی خورد . یعنی کسی که کار خودش را قبول ندارد و یا از
بد بودن عمل خود آگاه است .

گالش ره چم نیه خو زنه طلاق بده . *galeš re čam naya xu zane talag* .
bade . گالش زنش را طلاق نمی دهد . یعنی کاری که انجام آن غیر ممکن است مثل
طلاق در زندگی گالشی که غیر ممکن است .

فصل نهم : افسانه ها در باور گالشی

افسانه ها در باورهای گالشی:

افسانه (Legend) «در نزد بسیاری از نظریه پردازان ، شامل حوادثی است که به زندگی روزمره و عملی انسان های ابتدایی باز می گردد و همین مساله که افسانه رابطه ی عملی و نزدیکی با موقعیت انضمامی هستی پندوی دارد آن را از اسطوره (myth) جدا می کند .

اسطوره به لحاظ هستی شناختی به آغاز خلقت و زیست متناصب با مناسک و به پایان جهان می نگرد اما افسانه بدانها نظر ندارد . اسطوره آن است که مردم زمانی بدانها باور داشته اما افسانه را هیچ گاه باور نداشته اند .^{۲۱}

یکی از محققان غربی معتقد است که : « بسیاری از افسانه های اساطیری مضامینی اندیشمندانه دارد و بسیاری دیگر نیز حاوی خاطره های ساده و خیال پردازانه مردم عادی دورانهای بسیار کهن است که به رغم شکل و شمایل افسانه ای ، واقعا ریشه ای تاریخی دارد که بعدها مطابق سلیقه ، خواست و تصورات راویان شاخ و برگ افسانه ای یافته است . با این همه داستانهای اساطیری حاکی از طرز تفکر و نحوه زندگی مادی و معنوی راویان آن است .^{۲۲}

در این قسمت افسانه هایی از روستای گیلان و مازندران در باور گالشی و بیشتر مردم نقاط کوهستانی این دو استان که محل استقرار گالشی ها است آورده می شود :

مردم روستای کندلوس در ۶۰ کیلومتری نوشهر در استان مازندران دارای افسانه های فراوانی هستند که عبارتند از : افسانه ی مینا و پلنگ ، افسانه ی قوز بالا قوز ، افسانه هفت برادر .

اینک به شرح آنها می پردازیم:

^{۲۱} - تسلیمی ، علی ، گذر از جهان افسانه . نقد و تحلیل افسانه های گیلان ، ص ۸

^{۲۲} - هملتون ، ترجمه سعید اخلاقی ، سیری در اساطیر یونان و روم ، ص ۱۱

۱- افسانه مینا و پلنگ

مینا زن زیبای دهکده ی کندلوس سالهاست بدرود حیات گفته است و امروزه فقط خانه ی گلی او در دهکده به صورت یادگار باقی است. مینا در روستای کندلوس تنها زندگی می کرد و برای تامین هزینه زندگی خود همه روزه به تلاش و کوشش بر می خاست. مینا فرزندی نداشت که پرکننده ساعت تنهایی او باشد، بنابراین شب و روز را به تنهایی به سر می برد و شاید گله و شکایتی هم از روزگار نداشت. فاصله جنگل تا خانه گلی مینا شاید بیش از دو کیلومتر بود و همه روزه مینا برای تهیه هیزم جهت مبادله با نان یا نمک و سایر نیازمندیهای خود به جنگل می رفت و در طلوع آفتاب به خانه باز می گشت تا همزمان با دیگران کار روزانه را در خانه و کشتزار آغاز کند.

رفتن به جنگل آن هم در تاریکی سحر، برای زنی تنها اگر نگویم ترس آور است دست کم بسیار شجاعانه است. مینا با صدای خوش در مسیر جنگل ترانه های محلی رل زمزمه می کرد تا سکوت و تنهایی شکسته شود و این زن شجاع که سالها همه روزه در این ساعت شب به جنگل می رفت و ترانه ها و آوازهای محلی را با صدای خوش می خواند غافل بود که پلنگی در جنگل عاشق صدای او شده و همه روزه به دنبال وی در جنگل روان شده، به نحوی که مینا متوجه حضور او نشود ساعتها از شنیدن صدای لذت می برد.

عشق پلنگ به مینا تا بدانجا بالا می گیرد که پلنگ عاشق را به دهکده می کشاند و همه شب برپام خانه مینا می نشیند تا زمزمه و آواز مینا را بشنود پلنگ عاشق بی اعتنا به خطرهایی که متوجه او بوده و بدون ترس از انسانها همه شب روانه خانه ی مینا می شد. پس از مدتی کار پلنگ عاشق به جایی رسیده که هر شب ره آوردی برای مینا می آورد و شکار روزانه ی خود را به مینا تقدیم می داشت. شبی مینا به دهکده نیچکوه Ničkooh که در شش کیلومتری کندلوس واقع است دعوت می شود و به خانه ی یکی از اهالی دهکده، آقای سلیمان لهراسبی می رود.

شب مطابق معمول پلنگ می آید و چون مینا را نمی یابد، به بوی مینا خود را به روستای نیچکوه می رساند و با آنکه با حمله ی سگهای آبادی روبرو می شود با کشتن سگها

خود را به خانه ای که مینا در آن مهمان بوده می رساند. عشق مینا و پلنگ تا آخرین روزهای زندگی مینا ادامه یافت. این داستان در میان مردم کندلوس سینه به سینه نقل می شود و با جدیت خاصی برای دیگران بازگو می شود.^{۲۳}

۲- افسانه قوز بالا قوز

گوژ پستی در دهکده می زیست که بنا به رسم روستا مورد تمسخر پیر و جوان، و خسته و دردمند از زمانه و سیر از زندگی پر محنت خود بود. هیچ یک از دختران دهکده حاضر به عروسی با او نبود چرا که زشت و بد سیما و کوتاه قد بود و رخت های پاره پاره به تن داشت و پا برهنه راه می رفت اما قلبی مهربان و آکنده از عواطف و احساس داشت.

رسم دهکده کندلوس قرن‌ها بر این منوال است که حمام خزینه از طلوع آفتاب تا غروب برای بانوان و از غروب تا طلوع آفتاب برای مردان است. پوزپشت بیچاره که روز روشن خود را از چشم مردم دهکده پنهان می داشت برای رفتن به حمام به خصوص که عییش عیان می شد واهمه داشت و چون با اصرار نزدیکانش ناچار می شد تا به حمام برود و در نیمه های شب که روستا در خواب فرو می رفت پنهان و با استفاده از تاریکی شب، به حمام دهکده می رفت و پیش از سپیده صبح حمام را ترک می کرد.

حمام خزینه کندلوس که از سنگ و ساروج ساخته شده بود و شامل دو قسمت گوشواره و شاه نشین بود که در قسمت شاه نشین، چشمه آب بسیار سردی وارد حمام می شد که در حوضی که در زیر دیوار تعبیه شده بود می ریخت. آب چشمه به دلیل جریان شبانه روزی، در دل شب صدایی ترسناک در حمام به راه می انداخت و سکوت شبانه حمام را می شکست.

پاسی از شب گذشته بود که گوژپشت با احتیاط فراوان و با این اطمینان که دهکده در خواب خوش فرو رفته روانه حمام شد و در رخت کن حمام شروع به در آوردن رخت

^{۲۳} - روایت از الهه شیخ الاسلامی اهل کندلوس

های خود کرد. و چون صدای آب چشمه سکوت شب را می شکست صدایی دیگر به گوش نمی رسید. گوزپشت با آسودگی خاطر به کندن رخت های خود پرداخت که ناگهان شبی را در برابر خود در تاریکی می بیند و با خوشحالی گوزپشت را به داخل حمام دعوت می کند چون رخت کن کاملاً تاریک بوده چهره شبی مشخص نبود اما گوزپشت ناگهان متوجه می شود که این چهره ناشناس به جای انگشت پا مانند حیوان سم دارد. گوزپشت بلافاصله در می یابد که شبی، جن است و با آنکه می دانست جن ها با شنیدن بسم الله ناپدید می شوند بر خود مسلط شده بدون کمترین ترس و وحشتی دعوت او را قبول می کند و به داخل حمام و قسمت شاه نشین روان می گردد و زمانی که در حمام را می گشاید در می یابد که مجلس جشن و پایکوبی و عروسی جن هاست. گوزپشت نیز که کوچکترین دلبستگی به زندگی روزانه خود نداشت و در حقیقت خیری از زندگی خود با انسان ها ندیده بود در میان جن ها و پری ها چنان احساس آرامش خاطری پیدا کرد که شروع به رقص و پایکوبی کرد. و بر گرمی شور و هیجان مجلس رقص جنها افزود به نحوی که توجه و مهربانی جنها را به خود جلب کرد. او را مورد لطف خود قرار دادند. پس راز آنکه مراسم عروسی پایان یافت جن بزرگ گوزپشت را نزد خود خواند و ضمن تشکر و قدردانی از او خواست که هر چه آرزو دارد بیان کند تا برآورده کنند.

گوزپشت که از زخم زبان و سرزنش بچه های دهکده به جان آمده بود طبعاً آرزویی جز این نداشت که قوز پشت او را بردارند جن بزرگ مانند اینکه کوله پشتی را از دوش کسی بر می دارد قوز او را برداشت و به زمین گذاشت. گوزپشت یکباره احساس کرد که دیگر چیزی به نام قوز بر پشت خود حمل نمی کند. سبکبار و شادان و پایکوبان از حمام بیرون رفت تا به همه اهل دهکده نشان بدهد که او دیگر قوزی بر پشت ندارد. داستان گوزپشت و ماجرای که بروی گذشت دیری نباید که به گوش همه رسید و روزها و ماهها نقل مجلس پیر و جوان بود. ماجرای گوزپشت به گوش گوزپشت دیگری که در دهکده ی مجاور زندگی می کرد رسید و سراسیمه نزد گوزپشت شتافت

و ملتسمانه از او خواست که به وی پیامزد که چه کرده تا توانسته قوز را از پشت خود بردارد. گوزپشت مهربان و ساده لوح تمام ماجرا را از اول تا آخر تعریف کرد که چگونه جن‌ها قوز را از پشت او برداشتند. گوزپشت دوم که از دهکده‌ی مجاور آمده بود نه تنها مهربان نبود بلکه مردی بدجنس و مردم‌آزار بود. او نیز به امید این که جن‌ها قوزش را برمی‌دارند، نیمه شبی وارد حمام خزینه‌ی دهکده شد و زمانی که مشغول در آوردن رخت‌های خود بود با همان موجودی که به جای انگشت در پا مانند حیوانات سم داشت روبرو شد. آن وقت خوش حال و سرمست از موفقیت و به این امید که به زودی قوز او را نیز بر خواهند داشت و به انسانی عادی مبدل خواهد شد همراه او روانه‌ی شاه نشین حمام شد و پس از گشودن در متوجه شد که افراد زیادی در تاریکی در گوشه و کنار حمام نشسته و افسرده و غمگین هستند گوزپشت با توجه به داستانی که شنیده بود و به گمان اینکه او نیز باید پایکوبی و دست افشانی کند تا جن‌ها را شادمان و خوش حال کند بنای رقص و پایکوبی و شادمانی را گذاشت در حالی که جن‌ها به دلیل از دست دادن یکی از هم‌جنسان خود سوگوار بودند، این حرکت قوزی خشم و نفرت آنها را برانگیخت و آن وقت جن بزرگ برخاست و برای پایان دادن به این صحنه زشت و ناپسند، قوزی را که از دوش گوزپشت قبلی برداشته بود روی قوز گوزپشت دوم گذاشت و او را از حمام بیرون انداخت.

۳- افسانه‌ی هفت برادر:

زن و شوهری در دهکده دارای هفت پسر بودند اما دختری نداشتند. آرزو می‌کردند که فرزند هشتم خانواده دختر باشد. روزی که هشتمین فرزند خانواده می‌خواست به دنیا بیاید، هفت برادر روانه‌ی جنگل شدند و به مادرشان گفتند که اگر فرزند هشتم دختر بود در سر راه ما غریال و اگر پسر بود تیر و کمان بگذار تا در بازگشت به خانه اگر با تیر و کمان روبرو شدیم و دانستیم که فرزند هشتم خانواده باز هم پسر است دیگر به دهکده برنگردیم. از قضا مادرشان دختری به دنیا آورد و سر راهشان غریالی گذاشت به این امید که هفت برادر به خانه‌شان باز می‌گردند و به آرزوی دیرینه‌ی خود برسند. اما از

آن جا که پیرزنی مگار و بدجنس در همسایگی آنان زندگی می کرد و از ماجرا با خبر بود غربال را از سر راه برداشت و به جای آن تیر و کمان گذاشت برادرها در بازگشت از جنگل زمانی که با تیر و کمان روبرو شدند ترک یار و دیار کردند و برای همیشه رخت از دهکده بر بستند .

نه سال گذشت ، مادر از دوری فرزندانش چشم به در دوخته ، افسرده و غمگین بود و روز و شب از فراقشان می نالید . روزی دختر نه ساله ی خانواده برای شستن ظرفها به چشمه می رود و کلاغی که بر شاخه ی درخت بالای چشمه نشسته بود به دختر می گوید اگر به من غذا بدهی تو را پیش هفت برادرت خواهم برد . دختر سراسیمه به خانه باز می گردد و از مادر ماجرای هفت برادر خود را می پرسد پس آن که از ماجرا با خبر می شود بی درنگ خود را به چشمه می رساند و از کلاغ می خواهد که او را نزد برادرانش ببرد . کلاغ مهربان ، دختر را بر بالهای خود می نشاند و در بیابانی سبز و خرم که در میان آن کلبه ای چوبین قرار داشت پایین می آورد . کلبه ای پاکیزه و آراسته اما خالی از سکنه بود . کلاغ به دختر می گوید تا غروب آفتاب این جا بنشین و به پاکیزه کردن و کار خانه پرداز و قبل از آمدن آنها سر بام برو و خود را از چشم آنان پنهان کن . هنگام غروب که برادرها به خانه باز می گردند خانه را مرتب و آراسته می بینند . اما هر چه فکر می کنند که چه کسی کلبه را پاکیزه و مرتب کرده سر در نمی آورند . ماجرا چند روز ادامه می یابد و برادرها سرگردان می شوند که در این بیابان پیدای چه کسی به کار کلبه ی آنان می پردازد ؟ تا اینکه برادر کوچک تر می گوید که این باید کار دختری باشد که عاشق یکی از برادرها شده ، بهتر است کشیک داده و سر از این راز در آوریم .

برادر کوچک ، فردای آن روز به صحرا نمی رود و در گوشه ای از خانه پنهان می شود ناگهان برادر کوچک می بیند دختری زیبا از بام پایین آمد و مشغول نظافت کلبه شد . برادر کوچک جلو می رود و فریاد می زند : نامزد من نامزد من . دختر می گوید : استغفرالله ، من خواهر توام و ماجرای خود را برای او تعریف می کند . برادرها از او می

خواهند که پیش آنان بماند و از خانه خارج نشود تا اینکه یک روز برای روشن کردن اجاق به بیرون کلبه می آید و از دور شعله ی آتش می بیند و به سوی آن می رود می بیند پیرزنی کنار آتش نشسته است . تا چشم پیرزن به او می افتد ، می گوید : دختر جان چرا اینجا آمدی ؟ پسر من دیو است الان بیدار می شود و تو را می خورد ، زود کمی آتش و این کیسه ارزن را بردار و برو اما چون کیسه ی ارزن پاره بود در بازگشت ارزن روی زمین می ریزد تا به کلبه ی خود می رسد . در این هنگام دیو بیدار می شود و به مادرش می گوید : بوی آدمیزار می آید ، زود باش بگو کجاست . وگرنه تو را می خورم . مادر دیو از ترس می گوید که مسیر ارزنهای ریخته را بگیر و برو . دیو دنبال ارزنها به راه می افتد تا دم کلبه ی دختر می رسد . دختر تا دیو را می بیند در را از داخل قفل می کند دیو صدا می زند که در را باز کن برایت گلو بند طلا آورده ام دختر می گوید ، نه نمی خواهم . دیو می گوید پایت را بیرون بیاور تا کفش زیبایی را که برایت آورده ام پایت کنم . دختر می گوید نه ، دیو می گوید دست را بیرون بیاور تا دست بند طلائی را که برایت خریده ام به تو هدیه کنم . خلاصه آن قدر اصرار می کند تا دختر ناچار انگشت خود را از در بیرون می آورد و دیو انگشت دختر را دهان می گیرد و دختر از ترس بیهوش می شود هنگام غروب که برادرها به کلبه باز می گردند ، دختر را مرده می یابند . اما به سبب علاقه زیاد که به او داشتند نمی خواستند خواهر را در گوری دفن کنند ، صندوقی چوبی تهیه می کنند و جسد دختر را در صندوقی می گذارند . پس از مدتی خواهر به هوش می آید و لی چون در صندوق بسته بود نمی توانست بیرون بیاید . تا اینکه از اسب شاهزاده ای که از آن جا می گذشت با دیدن صندوق می رَمَد و نظر شاهزاده را به صندوق جلب می کند و شاهزاده صندوق را می گشاید و دختر را نجات می دهد و ماجرای دختر را از زبانش می شنود و او را به زنی می گیرد و به مدت هفت شبانه روز مجلس جشن عروسی برپا می کند و زندگی خوشی را با او آغاز می کند پس از مدتی برادرها می شنوند که خواهرشان نمرده و زن شاهزاده ای شده است . از این

ماجرای شادمان می شوند و سالها در خدمت شاهزاده به خوشی و سعادت روزگار می گذرانند.^{۲۴}

تحلیل مردم شناختی افسانه ها :

در افسانه های مردم کندلوس چیزهایی به مانند جنگل ، هیزم ، دیو ، جن و پری کاملاً مشهود است . در واقعیت و افسانه های مردم شمال ایران جنگل و دیو نقش اساسی دارند . زیرا طبیعت شمال و وجود جنگل های انبوه جایگاه دیو بود ، و دیو در افکار این مردم به صورت واقعی وجود دارد ، حتی خانواده هایی در شمال هستند که نسل خود را به دیو نسبت می دهند مثل خانواده دیو سالار در روستای سرخ رود . جن و پری نیز به خاطر انبوهی جنگل و تاریک بودن این مناطق در زندگی مردم شمال و بالاخص مردم کندلوس نقش بسته است .

جن و پری و دیو در روستای کندلوس و مردم آن دارای کاربرد و فونکسیون است و جهت سرگرم کردن کودکان و شب نشینی های زمستان این افسانه ها نقل مجلس است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود و تا حدی که به صورت واقعیت در زندگی مردم وجود دارد . حتی مردم به هنگام شب به حمام عمومی نمی روند ، چون افسانه ی قوز بالا قوز در ذهنشان است . در حقیقت در افسانه ی مینا و پلنگ نوعی ارتباط پاک انسان و حیوان را می رساند که در تمام اساطیر جهان این نوع ارتباط مشاهده شده است و در این جا به ارتباط عشقی منجر می شود .

در روستاهای تنکابن در مازندران نیز افسانه هایی به چشم می خورد که یکی از معروف ترین افسانه ی گالشی این روستاها افسانه ی کاکای (کوکو) Kakay- Kuku است که اینک به طور کامل تشریح می شود :

کاکای نام مرغی است که از کبوتر کمی کوچک تر بوده و در حاشیه جنگل ها و در بوته زارهای باز و جاهای کم درخت البرز زندگی می کند و زمان آواز سر دادن این

^{۲۴} - روایت از دکتر علی اصغر جهانگیری بنیانگذار موزه مردم شناسی روستایی کندلوس مازندران که این مطلب در کتاب کندلوس نیز درج شده است .

پرنده فصل بهار بخصوص فروردین و اردیبهشت است و آواز این پرنده حزن انگیز و همواره یادآور غم و اندوه گالشان است. در نزد گالشان روستاهای تنکابن « کوکو » مانند جغد، شوم بوده و مشهور به بی عاطفگی است. چرا که باور دارند کوکو جوجه هایش را در لانه ی سایر پرندگان گذاشته تا زحمت نگهداری از آنها را بر عهده نگیرد. آوای هجران برانگیز کوکو برای تمامی گالشان صفحات شمالی البرز به ویژه چوپان های آواره در جنگل و کوه آوایی آشنا اما رمزی از هجران عشق و عاشقی است. ضمن اینکه برای چوپان کوکو رمزی از هجر است ولی شادی را نیز به همراه دارد زیرا نوعی مگس در بهار باعث آزار و اذیت دامها و خود گالشان است و کوکو پرنده ای است که از این مگس می خورد و باعث نابودی آنهاست. گالشان با دیدن کوکو در بهار و شنیدن آواز او، رشته نخ قرمز رنگی را بر می دارند و رو به آواز کوکو می ایستند و مانند کسی که نماز می گذارد با احترام سر پا مانده، هفت بار می خوانند:

« بَسَم بَسَم، هِری موسه، کوکو دهن دِ بَسَم basam basam hapari mose
kuku dahan dabetesam : یعنی تخم و کرم هَیر (نوعی مگس) را به دهن مرغ
کوکو گره زدم.

و با هر بار خواندن، گرهی بر رشته قرمز رنگ می زنند و مقداری از گِل زیر پای خود را بر می دارند و به خود می مالند و با این کار باور دارند که در آن سال از گزند مگس هیر در امانند. با این توضیح برخی از افسانه ها در مورد این پرنده ی هجر چنین است:

می گویند کوکو دختر زیبایی بود که در چنگال نامادری و سخت گیری هایش اسیر بود. چون دختر زیبایی بود تا مادری اش به او حسادت می ورزید و سعی می کرد تا پدر دخترک را نسبت به وی بدبین کند ولی موفق نمی شد. دخترک همیشه مشغول جمع آوری اسباب و اثاثیه جهیزیه اش بود و زمانی که به خانه بخت می رفت نامادری اش مقداری یخ و برف درون صندوق لباسها گذاشت و بنا به رسم محلی، مردم و دعوت شدگان روزی را برای تماشای جهیزیه در نظر دارند تا تماشا کنند همگی دور تازه عروس حلقه زدند و منتظر باز شدن درب صندوق بودند که متوجه شدند تمام اسباب عروس با گذاشتن آن یخ پوسیده است در این وقت صدای خنده ی حاضران و مسخره مردم باعث ناراحتی دخترک شد و فهمید که کار نامادری اش است. دخترک از شدت

درد و ناراحتی از خداوند می‌خواهد تا او را به صورت پرنده ای در آورد و خداوند دعایش را مستجاب کرد و او به صورت یک "کوکو" در می‌آید و این پرنده هر جا که می‌نشیند گریه و زاری می‌کند و کمتر خود را به کسی نشان می‌دهد یعنی دیدن این پرنده خیلی سخت است.

روایت دیگر در مورد "کاکای" چنین است:

« روزی تازه عروسی، سطل را بر می‌دارد که تا از گاو شیر بدو شد، چون شیر گاو زیادتر از اندازه ی سطل بود، کمی شیر از سطل می‌ریزد. عروس دستپاچه می‌شود که مبادا مادر شوهر او را ببیند که شیر روی زمین ریخته یا عجله انگشت به شیر می‌زند و به دهان خود می‌برد که حیف شد و در این حین مادر شوهر او را می‌بیند، عروس با خود می‌گوید نمی‌توانم به روی مادر شوهر نگاه کنم فوری بلند می‌شود و از خداوند می‌خواهد او را به شکل پرنده ای در آورد که هرگز روی مادر شوهرش را نبیند که به او تهمت بزند. خداوند هم او را به شکل یک کوکو در می‌آورد. لازم به ذکر است که در گذشته در روستاهای تنکابن رسم بر این بوده که تازه عروس با اولین آزمایش مواجه می‌شد که آن هم دوشیدن گاو بوده و اگر خوب از این کار بر می‌آمد خوش یمن بوده و گرنه با نیش و کنایه مادر شوهر مواجه می‌شد. و ضرب المثلی نیز در این مورد وجود دارد: عروس گاو دوش نیه گونه سرا وله *arus gav duš niya gune sera* vale یعنی عروس نمی‌تواند گاو را به خوبی بدو شد می‌گوید محل نگهداری گاوها کج است.

در این افسانه عناصری چون عشق و عاشقی ساده و بدون ریا و سازه هایی چون درگیری و کشمکش بین دختر و زن بابای بدجنس و جدایی و زندگی به شکل پرنده و آن هم از نوع نایاب آن که کمتر قابل رویت است و آرزوو دعا و نفرین هگی عناصری هستند که در این افسانه قرین هم شده اند. و هر کدام از این کلمات گاهی باعث غم و اندوه و گاهی هم باعث شادی گویندگان و مخاطبین آنهاست و مردم ساده لوح جنگلهای گیلان و مازندران روزگاری است که با آن زندگی کرده و روزشان را به شب می‌رسانند.^{۲۵}

^{۲۵} - خلعتبری ایما کی، مصطفی، فرهنگ مردم تنکابن (شهرسوار)، ص ۹۵

فصل دهم: هدایا انواع آن

یکی از موارد آداب و رسوم در بین گالش ها دادن هدیه به یکدیگر در مراسم مختلف می باشد که در حقیقت این نوع هدیه دادن در جوامع سنتی و ابتدایی انجام می شود باتوجه به نظام سنتی گالش ها هدیه دادن از اعتبار فراوانی برخوردار است. اینک چند مورد از هدیه و بخشش در بین گالشان کندلوس بیان می شود:

۱- افلاچی AFLAČI: در عروسی ها شخصی که دامدار است گوسفند یا گوساله ای را به عنوان هدیه به داماد می دهد تا در مراسم عروسی از گوشت آن استفاده شود. این رسم در بین گردهای کجور نیز رواج دارد.

۲- بنواز BENAFAZ: نوعی هدیه است که از طرف دامدار بزرگ به دامدار کوچک داده می شود و معمولا یک یا چند راس گاو یا گوسفند است که به شکل شراکت نگهداری می شود و تا زمانی که بنواز گیرنده قادر به نگهداری باشد، نگهداری می کند. و بعد از آن ۵۰ به ۵۰ تقسیم می شود ولی محصولات دام به بنواز گیرنده تعلق دارد.

۳- رسن سری RASAN SARI: هدیه ای است که خریدار گاو و گوسفند (چوبدار) به بچه ی فروشنده ی دام می دهد.

۴- اشیا و زیورآلات و تفنگ: این وسایل به عنوان بخشش به فرزندان داده می شود معمولا زیورآلات به عروس خانواده و تفنگ به پسر بزرگ خانواده یا پسری که مورد علاقه ی پدر باشد داده می شود.

۵- زمین های وقفی: نوعی بخشش به معصومین است که نذر امام حسین (ع) یا حضرت ابوالفضل (ع) و ... می شود این بخشش شامل زمین و خانه و وسایل خانه است. در این زمین وقفی هیچ گونه ساخت و ساز انجام نمی شود و حق فروش نیز ندارند و فرزندان فقط می توانند از زمین بهره برداری کنند.

۶- پی هاشو PAY HAŠO: هدیه پدر به دختری است که شوهر می کند در صورتی که پدر در قید حیات نباشد برادر بزرگ یا بستگان درجه یک نسبی،

گاو و یا گوسفند و یا زمینی را به دختر می دهند. و این هدیه جزء ارث به حساب نمی آید.

۷- **هنیشتنک HENIŠTAK**: هدیه ای است که از طرف پدر شوهر عروس به عروس تازه وارد در روز عروسی داده می شود به این شکل است که به هنگام ورود عروس به حیاط منزل پدر شوهر و به هنگام نشستن بر روی صندلی از طرف پدر شوهر داده می شود و شامل زمین، دام و کندوی عسل می شود.

۸- هدیه شب خانبندان: این هدیه طی دو مجمع^{۲۶} (سینی بزرگ مسی) از طرف داماد به عروس و از طرف عروس به داماد داده می شود و در ضمن داماد به دوستانش گوسفندی می بخشد که آن ها هم از گوشت گوسفند در این شب خوش می گذرانند.

۹- مجمع اقوام: این مجمع توسط بستگان نزدیک داماد در دو مرحله یکی در غروب خانبندان و دیگری در روز عروسی زمانی که داماد به حمام می رود به خانواده ی داماد تحویل داده می شود که در این مجمع هدایایی که بیشتر از مواد غذایی تشکیل شده است داده می شود.

۱۰- مجمع ساختمان سازی: هنگامی که یکی از اهالی برای خود ساختمان می سازد و کار ساختمان سازی به مرحله ی سرپندی رسید از طرف اقوام مجمعی که شامل شیرینی جات و قند و گاو و گوسفند است به صاحب خانه هدیه می شود و معمولاً یکی از مجمع ها به نجار ساختمان داده می شود.

انواع قراردادهای محلی:

۱- **بنه واز BENEVÂZ**: هدیه ای است که از طرف گالش به کسانی که امر خیر یا عروسی دارند داده می شود. این قرار داد در کلاردشت به نام شوتی **ŠOOTI** معروف است.

^{۲۶} - هدایایی از قبیل نقل و شیرینی و پارچه و کفش و لباس است که با مجمع می دهند.

- ۲- ترنه ماری TARNE MÂRI: نوعی قرار داد است که در آن سهم گالشی تا زمان شیر دادن گاو است و بعد از قطع شدن شیر گاو این قرار داد لغو می شود.
- ۳- دمس ماری DEMES MÂRI: نوعی قرار داد است که در آن گوساله را به گالشی می سپارند و تا سه سالگی گوساله سهم هر کدام از طرفین نصف می شود و محصول نیز نصف است.
- ۴- سالمرد SÂL MARD: نوعی استخدام بین ارباب و گالشی است که گالشی طی مزد مشخص شده به مدت یک سال برای ارباب گالشی می کند. چنانچه این قرار داد یک ماهه باشد به آن مامرد MÂMARD می گویند.
- ۵- مال شاه MÂLÊŞÂH: نوعی قرار داد است که بین گوسفند دار بزرگ و گالشی به صورت رهن برقرار می شود و بره ی حاصل از گوسفند یا مرگ و میر بره به حساب گالشی است ولی روغن و پشم گوسفند به صاحب گوسفند داده می شود.
- ۶- رچ بوردن RAČ BAVERDAN: شرکت در گاوداری به عنوان مثال دو نفر یک گاو را به نسبت مساوی خریداری می کنند. یکی از این دو نفر مسئول نگاهداری کامل گاو می شود هر دو نفر از این گاو خریداری شده پنجاه پنجاه سهم می برند. کسی که مسئول نگاهداری گاو است ۲۵٪ از زاد و ولد گاو را اختصاصا سهم می برد و از ۷۵٪ باقی مانده نیز به طور مساوی برخوردار می شود. نگهدارنده ی گاو از محصول، سالانه یک دازه^{۳۷} کره به شریک خود می دهد. به آن چه نصیب شریک نگاهدارنده ی گاو می شود حاصل بوردن گویند.
- ۷- شیرواره: شیرواره نوعی قرار داد بین گالشی های یک سراس است که در یک منطقه ی بیلاقی زندگی میکنند به علت این که در این گونه مناطق شیر گاو

^{۳۷} DÂZZA - دوازده درم یا ۲۴ سیر که معادل ۱/۸ کیلو گرم می باشد.

کم است این قرار داد بین چند گالش به شکل قرض دادن شیر به یکدیگر انجام می شود و هر گالش به مدت یک هفته واره (شیر و پیمانه آن) به او تعلق دارد . و او با این شیر انواع لبنیات تولید می کند و هر صبح و شب که شیر گاو دوشیده می شود به گالش تحویل گیرنده داده می شود و او نیز طی یک چوب خط که هر دندانه ی آن به معنی یک پیمانه است محاسبه می گردد بعد از یک هفته گالش هایی که به یکدیگر شیر قرض دادند طبق آن چوب خط شیر خود را حساب می کنند البته لازم به ذکر است که همه ی گالش ها از یک پیمانه برای تحویل شیر استفاده می کنند تا میزان شیر مشخص باشد . و در یک روز خاص تمام گالش ها در کنار چشمه می نشینند و یک محاسبه ی کلی با یکدیگر انجام می دهند تا وضعیت هر کدام مشخص شود که به این نوع قرارداد شیر واره اطلاق می شود .

۸- دودوش DO DOUŠ: دو دوش نیز نوعی شیرواره است که بین گالشان گوسفند در مناطق ییلاقی اشکور رودسر و رامسر مرسوم است و آن به این صورت است که چند گالش به هنگام دوشیدن شیر گوسفند در بره سر^{۲۸} انجام می دادن و آن به این صورت بود که یک پیمانه به میزان دو لیتر را در نظر می گرفتند و هر گالش طبق آن پیمانه شیر را به یک گالش قرض داده و در دفتر یا چوب خط یاد داشت می شد در پایان هر ماه یک روز را به عنوان روز خرج کشی یا سره کشی (حسابرسی یک ماهه در یک گوسفند سرا) در نظر می گرفتند و سهم هر کدام مشخص می شد و بر اساس میزان شیر ، خرج و خرید وسایل و خوراکی تعیین می شد به عنوان مثال کسی که سی کلیز^{۲۹} (KALIZ) شیر داشت از نظر خرج و خرید وسایل با کسی که بیست کلیز شیر داشت فرق می کرد .

^{۲۸} - به مکانی که به مانند یک گذرگاه است و گالشاه گوسفند را یک به یک بر سر آن گذرگاه می دوشند .

^{۲۹} - یک کلیز معادل ۵ چارک روغن که در نزد گالش های این منطقه برابر با یک من و معادل ۱۱ کیلوگرم شیر می باشد .

فصل یازدهم: نظام خویشاوندی و ازدواج گالش ها

نظام خویشاوندی و آیین ازدواج دین گالشهای روستاهای رامروکندلوس:

حدود پنجاه سال پیش در روستاها و درمیان گالش ها، دخترها و پسرها در انتخاب همسر آینده ی خود نقشی نداشتند و انتخاب همسر بر عهده ی پدر و مادرشان بود همین که پسرها به سن ازدواج می رسیدند و تشخیص داده می شد که ازدواج کنند این امر برایشان فراهم می گشت. ولی وقتی موافقتی صورت نمی گرفت پسر حق مخالفت نداشت. پسر دامدار باید حتما با دختر دامدار ازدواج می کرد و پسر کشاورز با دختر کشاورز و غیره. پدر و مادر پسر البته بیشتر مادرها، بدون اطلاع فرزندشان به خانه ی دختر مورد نظر می رفتند و عروس آینده ی خود را انتخاب می کردند. ازدواج ها بیشتر درون گروهی صورت می گرفت و کمتر برون گروهی بود. بنابراین در میان گالشها رسم بر این بود که بعد از انتخاب دختر توسط مادر پسر که سعی می شود از لحاظ موقعیت اقتصادی، اعتقادی، فرهنگی، تربیت خانوادگی به هم نزدیک باشند با اطلاع یافتن خانواده ها روزی را برای انجام مراسم خواستگاری تعیین می کنند تا در آن ضمن آشنایی بیشتر دو خانواده (که معمولا از وضع هم با اطلاعند) با یکدیگر سر مسائلی چون مهریه، شیربها، چگونگی برگزاری مراسم ازدواج، تعیین روز عقد و ... صحبت کرده و تا با یکدیگر به توافق برسند. در شب خواستگاری هدیه هایی از طرف خانواده ی داماد که شامل: گل و شیرینی، پارچه، کله قند و انگشتر است به عروس داده می شود. البته داماد باید چهار کالای اساسی را که برای زندگی آینده آنان لازم است تهیه کند مانند یخچال، فرش، گاز و تلویزیون. در پایان عروس هم با سینی چای وارد مجلس می شود و به همراه شیرینی از مهمانها پذیرایی می کند. مهمانان معمولا از فامیلهای عروس و داماد هستند. عروس هم هیچ وقت حق مخالفت نداشته و این پدر و مادر هستند که تعیین می کنند با چه کسی ازدواج کند. بعد از آن که مراسم خواستگاری صورت گرفت مراسم دیگری صورت می گرفت که به آن قند شکن می گویند. در شب قند شکن مهمانان زیادی حضور داشتند و برادر عروس در آن شب قند

را می شکست او قند را که تزئین شده به طرف کله ی قند می گیرد و با ضربه ای کوچک به طرف قند می زند به طوری که قند نشکند و مهمانان شروع به خوانند می کنند:

بشکن بشکنه بشکن

و برادر عروس ضربه ای کوچک به قند می زند و می گوید: نمی شکنه، نشکن. و با این جمله مهمانانی که حضور دارند مبلغ پولی را به او می دهند و بعد برادر عروس کله قند را هدف می گیر و می شکند و هر کس بتواند کله قند جدا شده را زودتر بردارد از داماد انعام می گیرد. وقتی برادر عروس قند را شکست مراسم رقص و پایکوبی انجام می شود بعد از آن روزی را برای عقد تعیین می کنند. که معمولاً سعی می شود روزهای عید یا ولادت بزرگان دین باشد، چرا که معتقد بودند خوش یمن است. تهیه وسایل سفره عقد، آینه و شمعدان، طلا به عهده ی خانواده ی داماد است. و خانواده ی عروس و داماد به اتفاق عروس و داماد چند روز قبل از مراسم عقد به بازار می روند و وسایل لازم از قبیل انگشتر و لباس و ساعت برای داماد و گردنبند برای داماد و کتو شلوار برای داماد و پیراهن عروس تهیه می کنند که وسایل داماد را خانواده عروس و وسایل عروس را خانواده ی داماد تقبل می کند. صبح روز عقد فامیل های عروس و داماد در خانه ی عروس جمع می شوند و عاقدی که معمولاً روحانی است از طرف پدر داماد دعوت می شود که صیغه ی عقد را جاری نماید. عروس و داماد زیر یک پارچه ی سفید که بالای سرشان نگه داشته می شود و نزدیک سفره ی عقد می نشینند و پارچه ی سفید را در بالای سرشان فامیل های نزدیک نگه می دارند و خواهر داماد قند می ساید و کسی هم به پارچه سوزن می زند. وقتی صیغه ی عقد جاری می شود کسی حرفی نمی زند و دست همه باز نگاه داشته می شود عروس پس از سه بار مکث کردن جواب مثبت را اعلام می دارد و در آخر نیز داماد با بله گفتن مراسم عقد را به اتمام می رساند. انگشترها توسط عروس و داماد در دست یکدیگر گذاشته می شود و مهمانان نیز هدایای خود را که بیشتر پول است تقدیم به عروس و داماد می کنند. بعد از عقد

جشنی بر پا می‌شود وقتی پسر و دختر با هم عقد هستند تا روز عروسی نامزد هم خوانده می‌شوند که به مدت ۱ یا ۲ سال یا کمتر یا بیشتر طول می‌کشد که بستگی به شرایط مالی خانواده‌ها دارد.

بعد از مراسم عقد دعوتی توسط مادر عروس از خانواده‌ی داماد بعمل می‌آید که زاماران گفته می‌شود متقابلاً خانواده‌ی داماد نیز از خانواده‌ی عروس دعوت به عمل می‌آورند که اصطلاحاً پاگشا گفته می‌شود. و معتقدند با این رسم پای عروس به خانه‌ی داماد باز می‌شود و راحت تر رفت و آمد می‌کند. در پاگشا هدیه‌ای به عروس داده می‌شود که معمولاً گوسفند است. خانواده‌ی داماد بر حسب سنت و عرف محل به مناسبت اعیاد مذهبی و ملی، هدایایی را در فاصله‌ای که پسر و دختر با هم نامزدند، به خانه‌ی عروس می‌فرستند. برای اینکه وسایل جهیزیه عروس زودتر آماده شود و کمکی به خانواده‌ی عروس شود مقدمات جشن روز نشینی که قبل از عروسی است فراهم می‌شود که در آن مهمانان هدایایی برای عروس می‌آورند که در اصطلاح محلی به آن تکل می‌گویند. در جشن روز نشینی مادر عروس از مهمانها با شیرینی‌های محلی (کلاس) و حلوا پذیرایی می‌کند. بعد از جشن روز نشینی مقدمات عروسی فراهم می‌شود دو روز قبل از عروسی خانواده‌ی داماد موظف است مرغ، گوشت، روغن و... را به عنوان خرج بار به خانه‌ی عروس بفرستد. یک روز قبل از عروسی هم خانواده‌ی عروس، جهیزیه را به خانه‌ی داماد می‌فرستد و داماد لیستی که جهیزیه‌ی عروس در آن ثبت شده را امضا می‌کند مبنی بر اینکه جهیزیه توسط داماد تحویل گرفته شده است. شب قبل از عروسی مراسم خابندان انجام می‌گیرد. در این شب مهمانها در خانه‌ی عروس جمع می‌شوند و خانواده‌ی داماد با خواندن شعر اعلام می‌دارند که حنا را آوردیم.

Hina hina biyardim	بخت حینا بیردیم	حینا حینا بیردیم
		biyardim
Emšab hina bandane arouse lab	عروس لب خندانہ	امشب حینا بندانہ
		xandane

حنا را داخل مجما^{۲۰} می گذارند و علاوه بر آن در مجمه های جداگانه شیرینی محلی، میوه و حلوی محلی قرار می دهند و با آن ظرف که بر سر دارند شروع به رقصیدن می کنند و بعد از آن به طرف مهمان می روند و از وسایل پذیرایی از مهمان پذیرایی می کنند. بعد از انجام مراسم حنا بندان عروس حنا را به دخترها و پسرهای مجرد تعارف می کند تا برای آنها بخت گشایی شود. روز بعد در خانه عروس و داماد مجزا جشن مفصلی برگزار می گردد و بعد از پذیرایی از مهمان و هدیه دادن مهمان به عروس و داماد و مراسم به حمام رفتن داماد و عروس در غروب همان روز داماد به خانه عروس می رود و با کسب اجازه از پدر و مادر عروس را به خانه خود می آورد، البته زمانی که داماد پا در خانه عروس می گذارد کسی کفش داماد را می دزدد تا داماد با دادن هدیه کفش خود را پس بگیرد. و برادر شوهر نیز با چوبی نازک به عروس می زند که تعداد چوبهای زده شده به معنای تعداد بچه ای است که از عروس خانه توقع می رود. و گاهی هم یک بچه در بغل عروس می گذارند که به معنای بچه دار شدن عروس است و عروس نیز هدیه ای به بچه می دهد. فردای عروسی رسم دیگری دارند به نام مارپلا marpela یا رونما یا پا تختی که این رسم و شادی مخصوص خانمها است و در این جشن مردی دیده نمی شود و در خانه داماد انجام می شود و بستگان نزدیک نهار دعوت هستند و پس از خوردن نهار به شادمانی می پردازند و هدیه ای به عروس می دهند. خواستگاری، ازدواج، عروسی یکی از بهترین رسوماتی که در تنکابن وجود داشته و دارد، ازدواج دختر و پسر است. رسوم ازدواج در گذشته خیلی مفصل و جذاب و به دور از رنگ و ریا بود، اما امروزه سنت های خوب گذشته کمتر به کار گرفته می شود و بیشتر ظواهر و پدیده های کاذب مورد توجه قرار می گیرد. به هر حال در این بخش به آنچه که در گذشته و حال در مورد این سنت حسنه وجود داشته و دارد می پردازیم. پسند کردن و خواستگاری:

^{۲۰} - سینی بزرگ از جنس روی و مس که غذا و یا تنقلات را داخل آن قرار می دهند.

ابتدا وقتی دختر و پسری همدیگر را بخواهند و پسر بخواهد به زندگی خود سر و سامانی بدهد، پیش از هر کس موضوع را به قوم و خویش یا فامیل‌های نزدیک می‌گوید تا آنها به پدر و مادرش موضوع را اطلاع دهند. آنها هم موضوع را به پدر و مادرش می‌گویند که پسر شما دختر فلانی را می‌خواهد و ما هم دختری را دیدیم دختر خوبی است، برای پسرت خواستگاری کن. این خواستگاری باید به میل و رضایت پدر و مادر باشد تا فلان دختر را که پسرش می‌خواهد، برایش خواستگاری کنند. بعد پدر و مادر درباره این دختر تحقیق می‌کنند و یکی دو نفر از زنهای فامیل خودشان را برای این کار آماده می‌کنند تا درباره دختر تحقیق کنند و بدی، زشتی، خوبی و تشنگی دختر را بفهمند و جریان را به پدر و مادر آن جوان بگویند. خود پدر و مادر آن جوان هم از همسایه‌های دختر که خیلی با او نزدیک هستند، سوال و تحقیق می‌کنند تا از اوضاع و احوال آن دختر خوب سر در بیاورند. با همه این تحقیقات که درباره دختر کردند، اگر خوششان آمد آن دختر را برای پسرشان خواستگاری می‌نمایند، اما اگر از اخلاق و رفتار دختر مورد نظر، خوششان نیامد، راضی به خواستگار نمی‌شوند و این کار را انجام نمی‌دهند. ولی اگر دل پسر بخواهد و از این موضوع دست بردار نباشد، به وسیله فامیل‌های خود و با وساطت چند نفر از بزرگترها و پیرمردان محل، پدر و مادر آن جوان را به این وصلت راضی می‌کنند تا آن دختر مورد علاقه پسر را برایش خواستگاری نمایند. از طرفی خانواده دختر و خود دختر هم درباره پسر تحقیقات زیادی می‌کنند تا خوب بفهمند که پسر چه کاره است و کس و کارش کیست. برای خواستگاری دختر، ابتدا پدر و مادر آن جوان یک یا دو نفر از زن‌های فامیل خودشان را به خانه دختر می‌فرستند و این زن‌ها به خانواده دختر با زبان چرب و نرم می‌گویند، ما برای کار خیر پسر فلانی که فامیل ماست به منزل شما آمدیم، آیا این راه، راه ما هست یا نه؟ که به منزل شما رفت و آمد نمایم؟ خانواده عروس هم می‌گویند: راه باز است. البته ما باید فکر خودمان را بکنیم. بالاخره اگر از طرف خانواده دختر به آنها روی خوش نشان دادند، خداحافظی نموده و جریان را به پدر و مادر پسر می‌گویند و برای بله گرفتن از

خانواده دختر، دیگر شب یا روزی را معین نمی‌کنند ولی اگر خانواده دختر به آنها روی خوش نشان ندهد و اگر جواب رد بدهد، پدر و مادر آن پسر از این کار دست بردار نیستند و بعد از چند شب دیگر، یکی دو نفر از مردان فامیل خود را به خانه دختر می‌فرستند. اینها رسماً به عنوان خواستگاری می‌روند. وقتی وارد خانه دختر شدند پس از چند لحظه، موضوع آمدن خود را با پدر و مادر دختر در میان می‌گذارند. پدر و مادر دختر هم در جواب آنها می‌گویند ما از دختر خود پرسیم، ببینیم او چه جوابی به ما می‌دهد؟ آیا دخترم راضی به این کار است یا نه؟ بعد به شما خواهیم گفت. آن دو نفر هم بعد از چند دقیقه بلند شده در همان شب یا فردا به خانه پسر می‌روند تا خبر این موضوع را به خانواده جوان اطلاع دهند.

گفتنی است که هر موقع اگر مرد به خواستگاری برود در شب می‌رود و اگر زن به هر جایی خواستگاری رود، حتماً باید در روز برود. پس از مدتی پدر و مادر جوان یکی از زنهای فامیل خود را پنهانی نزد دختر می‌فرستد تا ببیند که آیا دختر مایل به این کار هست یا نه؟ وقتی فهمید که دختر مایل به این کار هست ولی پدر و مادر او با این کار مخالف هستند، این دفعه که نوبت سوم خواستگاری است پدر و مادر جوان یکی دو نفر از پیرمردان بزرگ محل را برای خواستگاری به خانه دختر می‌فرستند. چون موضوع امر خیر است، بزرگان اغلب دریغ نمی‌کنند. پس از اطلاع دادن به خانه دختر، شام به آن جا می‌روند و پس از صرف شام، سر صحبت را باز می‌کنند و با حرف‌هایی که در تمجید از داماد می‌زنند سعی می‌کنند رضایت خانواده دختر را جلب کنند. خانواده دختر هم جواب می‌دهند که ما حرفی نداریم و به خاطر شما که این قدر راه را تشریف آوردید، صاحب اختیارید هر چه بفرمایید حرفی نداریم. در این وقت یکی از پیرمردها معمولاً از خاطرات خوش عروسی‌ها صحبت می‌کند تا بیشتر و بهتر دل پدر و مادر دختر را به دست بیاورد، مثلاً می‌گوید: عروسی پسر فلانی چه عروسی جالبی بود، چه مردمان خوبی بودند. و مقداری هم درباره‌ی سرنوشت و طالع و بخت صحبت می‌شود. بعد از قبول خواستگاری، چای و شیرینی می‌خورند و مابین خود قول و قرار می‌

بندند تا در یک شبی برای دختر یعنی عروس خانم «قند شکنی» بر پا کنند و حلقه انگشتری و نامزدی برایش بیاورند و بالاخره شب قند شکنی را تعیین کنند و بعد خداحافظی نموده و به خانه پسر میروند. خانواده پسر چون انتظار جواب را می کشیدند، تا هر موقع از شب رفته باشد، منتظر خواستگارها می نشینند تا یکدفعه سر و کله خواستگارها پیدا می شود و تمامی جریان خواستگاری را برای پدر و مادر پسر شرح می دهند و حتی شبی که باید برای قند شکنی بروند برای آنها می گویند تا ترتیب کار قند شکنی را بدهند.

قند شکنی: وقتی شب قند شکنی فرا رسید پدر و مادر پسر به عله ای از قوم و خویش ها و فامیل های خود اطلاع می دهند. بیشتر فامیل های پسر در غروب قند شکنی در خانه اش جمع می شوند. در گذشته و تا حدی امروز مادر پسر یک چادر شب، یک جفت کفش برای عروس و یک روسری و دستمال، یک حلقه طلا و انگشتر، دو عدد کله قند، سه کیلو شیرینی که قبلا تهیه نموده در دو عدد مجمع مسی می گذارند و دو نفر از زنها یا خواهر داماد آنها را به سر می گیرند و روی مجمع را با پارچه ی ابریشمی می پوشانند و همه با هم دسته جمعی به خانه عروس می روند. چند تن از بزرگان محل و فامیل نیز در این شب قند شکنی همراه پدر و مادر داماد به خانه ی عروس می روند. این بزرگان کسانی هستند که به خواستگاری دختر رفته بودند و در این شب حتما باید باشند. وقتی بستگان داماد در خانه عروس در اتاقی که قبلا آماده شده می نشینند، خانواده عروس به گرمی از مهمانها پذیرایی می کنند. و در مواقعی به تمام مهمانها شام می دهند. پس از صرف شام بزرگترها به پدر و مادر داماد می گویند: لوازمی را که برای این شب قند شکنی آورده اند حاضر کنند بعد مادر داماد و فامیل های او تمامی وسایلی را که داخل مجمع مسی گذاشته بودند در مجلس بین حاضرین باز می کنند و نشان می دهند. رسم است که قبل از شکستن قند، مهریه و شیربها در این شب معلوم شود. در این باره معمولا گفت و گو می کنند اگر خیلی خودمانی و خصوصی باشد، پدر عروس به بزرگترهای مجلس می گویند شما صاحب اختیارید دختر من دختر

شماست، هر طوری که میل و مصلحت شماست من حرفی ندارم. اما اگر خودمائی نباشند بر سر آن چانه می زنند. در گذشته مهریه دختر به نام چهارده معصوم یا دوازده امام بود. خلاصه این مبلغ توسط همراهان داماد و کسانی از طرف عروس، معین می شود. وقتی بر سر آن تفاهم کردند آن را می نویسند. درباره شیربها بحثی زیاد صورت نمی گیرد. در برخی موارد شیربها که متعلق به مادر عروس است، بخشیده می شود و در برخی موارد مبلغی تعیین می شود. پس از تعیین مهریه، خرج و شیربها وسایلی را که برای قند شکنی آورده اند همه را تحویل پدر و مادر عروس می دهند، در این وقت معمولاً برادر عروس شکستن قند را بر عهده می گیرد. اگر عروس برادر نداشت پدر او این کار را می کند.

آداب همسرگزینی در کندلوس:

آداب همسرگزینی در کندلوس قدیم با کندلوس امروزی متفاوت است. و انتخاب همسر در گذشته به مانند امروز مشهود نیست. پدر خانواده با توجه به معیارهای ذهنی خود و یا ارتباطی که با پدر عروس خانم داشت (از لحاظ کشاورزی و یا دامداری) در همان مزرعه گندم و یا باغ و یا مراتع دامدارس سر صحبت را باز می کردند و قرار ازدواج پسر و دخترشان را می گذاشتند و این قرار داد بدون توجه به نظر پسر و دختر بود. البته برای اینکه بزرگان فامیل نرنجند به آنها هم اطلاع می دادند و مادر خانواده نیز در جریان امر قرار می گرفت در حقیقت تنها کسی که از این ماجرا خبر نداشت دختر و پسر بودند. در این بین یکی از زنان طایفه را که با دختر ارتباط نسبی یا سببی داشته باشد به خانه دختر می فرستادند. (این رسم در حاضر نیز وجود دارد)

پدر و مادر عروس بدون مشورت با دختر، جواب قطعی را صادر می کردند چنانچه پدر با دخترش هم صحبت می کرد نظر دختر مهم نبود و اگر جواب دختر منفی بود با تهدید و کتک کاری مواجه می شد و جوابی که از طرف دختر داده می شد معمولاً این بود که اختیار مرا پدرم دارد و تصمیم او تصمیم من است. پس از اینکه زنی که واسطه است جواب قطعی را می آورد شبی را مقرر می کردند که اقوام پسر به خواستگاری دختر

بروند و مراسم بله برون انجام می شد. امروزه در کندلوس فرستادن زنی به عنوان واسطه مرسوم است ولی حق انتخاب با دختر و پسر است آنها قبل از خواستگاری یکدیگر را انتخاب کرده اند و وظیفه پدر و مادر فقط انجام عمل خواستگاری است. و مخالفت پدر و مادر هیچ تاثیری در انتخاب دو طرف یعنی پسر و دختر ندارد.

تحلیل مردم شناختی:

اگر چه در گذشته دختر و پسر حق انتخاب کردن را نداشتند ولی چنانچه پس از ازدواج مشکلی پیش می آمد مرجع رسیدگی همانهایی بودند که عامل وصلت شده بودند و این امر از مشکلات عدیده ای که پیش روی زوج جوان بود برداشته می شد ولی امروزه چون انتخاب با شخص جوان است در مشکلات نیز آن دو تصمیم گیرنده هستند و باید خودشان مشکلات احتمالی را حل نمایند و این تا حدودی مشکل به نظر می رسد و بیشتر اوقات مشکلات جزئی منجر به طلاق می گردد و خانواده با این روش از دوام و قوام کمتری برخوردار است ولی در گذشته با روش فوق کمتر اختلافات به طلاق منجر می شد و راحت تر به مشکلات رسیدگی می شد.

شب زفاف در عروسی گالشان:

در شب عروسی، عروس و داماد به حجله می روند و در بیرون اتاق عروس و داماد دو نفر، یکی از طرف داماد که به ژما برار یا ژما پیر ZOMA BERAR – ZOMA PIER و خانمی دیگر از طرف عروس به نام ور نشین VAR NEŠIN تمام مسائل مربوط به این شب را جداگانه برای عروس و داماد صحبت می کنند. عروس و داماد قبل از همبستر شدن، پارچه ی سفیدی را که معمولاً عروس به همراه دارد روی تشک پهن می کنند و بعد با هم همبستر می شوند. وقتی نشانه ی بکارت دختر معلوم شد آن پارچه را به رویت مادر و بستگان درجه یک داماد می رسد و عروس مورد لطف خانواده ی داماد قرار می گیرد و هدیه ای نیز دریافت می کند و مادر عروس هم در این

آزمایش سر بلند می شود و برای سلامتی آنها حلوای عسلی و کاجی^{۳۱} درست می کند . گاهی اوقات دیده شده است که دختر بکارت ندارد و دوشیزگی او مورد تردید قرار می گیرد این مساله باعث فاجعه و گاهی جنگ و دعوا و سرانجام به طلاق می کشد . در گذشته شبانه عروس راهی خانه پدرش می شد و یا دیده شده است که فردای آن روز عروس را با سری تراشیده شده و ماست زده بر سرش و سوار بر الاغی در محل زندگی می گردانند و سرانجام با کتک کاری و جنگ و دعوا برای همیشه راهی خانه ی پدری می گردند . البته لازم به ذکر است امروزه در امر زفاف عروس و داماد ، کمتر خانواده ها دخالت دارند و اگر هم رسمی مبنی بر مراتب فوق باشد بسیار مخفیانه انجام شده و چنانچه موردی نیز مشاهده شود در بین خودشان حل می شود یا بعد از عروسی و چند روزی که از این مساله گذشت کار به طلاق می کشد . به جهت اینکه مراتب و مراسم ازدواج در این تحقیق بارها بیان شد و شرح کامل آن گذشت ، اینک به شکل فهرست وار حفظ مراتب آیین ازدواج روستاهای استان گیلان را نام می بریم :

۱- زن قاضی ZAN QAZI (خواستگاری)

۲- شیرینی خوران ŠIRINI XORAN شربت خوران .

۳- وخت هگیری VAXT HAGIRI وقت گرفتن (اجازه خواستن)

۴- رخت فیچنن RAXT FIČNON لباس برچیدن (جمع کردن)

۵- جشن عقد کنان .

۶- رو نما دهی RU NAMA DAHI

۷- زماران ZAMAARAN مادر زن - مادر زن سلام .

۸- باور بردن عروس

۹- عیدی رفتن عروس به خانه ی داماد و بستگانش.

^{۳۱} - یک نوع خوراکی است که با آرد و عسل و روغن محلی و تخم مرغ درست می شود

و به تازه ازدواج کرده ها و زن زائو داده می شود .

- ۱۰- هدیه قربانی عروس .
- ۱۱- رخت مفراض زنی RAXT MAQRAZ ZANI لباس را قیچی زدن.
- ۱۲- وخت هگگیری عروسی VAXT HAGIRI ARUSI وقت گرفتن عروسی .
- ۱۳- حنابندان عروس .
- ۱۴- جهاز ثقت کونی JAHAZ SAFT KUNI جهیزیه ثبت کردن .
- ۱۵- جشن عروسی .
- ۱۶- عروس بوران ARUS BURON بردن عروس .
- ۱۷- درخت خوشبختی (زندگی)
- ۱۸- نارنج زنی NARINJ ZANI نارنج زدن
- ۱۹- خانه واشو XONA VAŠU نگه داشتن عروس در حیاط خانه ی داماد .
- ۲۰- آب چاه (انداختن چند سکه در آب چاه)
- ۲۱- سور دادن و شادی کردن
- ۲۲- شب زفاف
- ۲۳- تماشای جهیزیه
- ۲۴- رونما و پا تختی (که فردای عروسی انجام می شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوازدهم: آیین نوروز و چند جشن دیگر

جشن عید نوروز:

قبل از فرا رسیدن عید نوروز آیینی خاصی در کندلوس انجام می شود که برجسته ترین آنها آیین نوروز خوانی، خانه تکانی و چهارشنبه سوری است و برخی دیگر مربوط به روز عید و بعد از آن است مانند سفره ی عید، دید و بازدید، سیزده به در، سال مُج.

اینک مختصراً هر کدام را شرح می دهیم:

نوروز خوانی در کندلوس:

یک ماه به عید نوروز مانده، چوپانان شب هنگام به در خانه ها می روند و مزده آمدن بهار عید نوروز را می دهند، آنها زنگوله ای به دست می گیرند و با تکان دادن و ایجاد سر و صدای بسیار وارد دهکده می شوند و دم در خانه ها با آهنگ مخصوص که اشعاری که به مناسبت فرا رسیدن عید نوروز سروده شده می خوانند و از صاحب خانه مزدگانی فرا رسیدن بهار را می گیرند. چوپانها کیسه ای در دست دارند که طنابی به آن وصل است، کیسه را داخل خانه ها می اندازند و کدبانوان در کیسه ی آنان تخم مرغ، شیرینی، قند، چای و ... می گذارند و ترانه ای به این مضمون می خوانند:

باد بهاران آمده نوروز سلفون آمده

مزده دهید ای دوستان بلبل به بیستون آمده

ای صد سلام و سی علیک خاله باجی! سلام علیک

خاله زمه ته درا تو بزَن شه دترا

XALAZAMMA TE DARA TU BAZEN ŠE DETARA

خاله در خانه ات را می زنم، تو دختری را بزَن

په کنه صنخه درا پیاره دستمال زری

PE KENA SANNOX E DARA BYARA DASMAL E ZARI

که در صندوق را باز کند و دستمال زری را بیرون بیاورد.

VE SAR KADDUA PAN ZARI

و سر کدونه پن زاری

روی آن پنج هزار دیناری باشد.

نوروز سلطون آمده

باد بهارون آمده

عید بزرگون آمده

مژده دهد ای دوستان

ان شا الله بروی کربلا^{۲۱}

خاله باجی با خدا

تحلیل مردم شناختی نوروز خوانی:

زندگی مردم کندلوس و زمان برگزاری آداب و رسوم متأثر از گاهشماری و نظام معیشتی این مردم است و علت اینکه چوپانان این رسم را برپا میدهند دارند نیز متأثر از نظام معیشتی مردم است که بر اساس دامداری کشاورزی است و تقویم کندلوسی ها بر اساس درجه حرارت هوا تعیین می گردد با وجود اینکه یک ماه از فصل زمستان باقی است ولی با گرم شدن هوا و ذوب شدن برف کوهها چوپانانی که به زودی روستا را ترک می کنند و به بیلاق می روند خبر از آمدن بهار و عید نوروز را به مردم می دهند تا مردم زودتر و بهتر بتوانند این رسم دیرینه را انجام دهند و هم آنها زودتر به نوک قله های کندلوس بروند و به کار دامداری مشغول شوند و در این هدیه ای نیز نصیب آنها می شود اگر چه این هدیه از بُعد اقتصادی چندان قابل نمو نیست ولی از بُعد اجتماعی و روانی تاثیر فراوان بر چوپانان و مردم دارد.

خانه تکانی:

قبل از فرا رسیدن عید نوروز خانمهای دهکده به اتفاق هم مشغول خانه تکانی منزل می شوند و یک یک خانه ها را تمیز می کنند و با گل سفید خانه ها را گل کاری می کنند تا تمیز و نو شود و فرش های سنتی داخل منازل را می شویند. داخل خانه ها گل قرار می دهند، پس از اتمام یک خانه به سراغ خانه دیگر می روند و سبزه ی عید را آماده می کنند.

^{۲۱} - به روایت از آقای محمد آقا شیخ الاسلامی

چهارشنبه سوری (کل چهارشنبه KEL ČARŠANBE):

آخرین چهارشنبه مانده به عید نوروز را کل چهارشنبه می‌گویند. مردم کندلوس در غروب چهارشنبه در کوچه‌های دهکده با کاه و هیزم، آتش روشن می‌کنند. این آتش در چند نقطه روشن می‌شود و پیر و جوان شادی کنان از روی آتش می‌پرنند و می‌گویند: زردی من از تو سرخی تو از من.

ساعاتی را با آتش مشغول بازی هستند، آنها آتش را مظهر سیلamenti و سرخی صورت که نشانی از صحت و سلامت است می‌دانند و بعد از آیین بازی با آتش، بستگان نزدیک دور هم جمع می‌شوند و شام را که شامل غذای بلومی به نام (بیش تراش BIŠT E VAŠ) است به اتفاق هم صرف می‌کنند. در این شب از صحبت به میان می‌آید و بزرگان جمع در مورد کسانی که با یکدیگر قهر هستند تصمیماتی می‌گیرند.

چهارشنبه سوری و علت به وجود آمدن آن پیشینه‌ای دارد لازم می‌دانم آن را ذکر کنم :

به روایت آخوندی: « در این روز پس از قضایای کریلا مختار برای اینکه شیعه و سنی را از هم تمیز بدهد قرار گذاشت شبهای چهارشنبه هر کس شیعه است بالای بام خانه اش بته روشن کند و از آن وقت این کار مرسوم شد. برای بخت‌گشایی، دخترها را از زیر توپ مروارید رد می‌کنند در کوزه پول سیاه انداخته و غروب آفتاب آن را از بالای بام به کوچه می‌اندازند و می‌گویند: درد و بلا بره تو کوزه بره تو کوچه.

در شب چهارشنبه سوری دخترهایی که بختشان بسته (یعنی شوهر گیرشان نمی‌آید) قفلی را بسته، به زنجیر آویخته و به گردن می‌اندازند که قفل روی سینه میان دو پستانشان قرار می‌گیرد بعد غروب می‌روند سر چهار راه. سید که رد می‌شود می‌گویند، صدا می‌کنند که بیاید قفل را باز کند تا بختشان باز شود.^{۳۳}

^{۳۳} - هدایت، صادق، نیرنگستان، ص ۱۵۷

تحلیل: دین اسلام خیلی دیر وارد دهکده کندلوس شد. این در حالی است که همه جای ایران مسلمان شده بودند. منطقه ی کجور و مخصوصا بخش جنوبی البرز به علت جغرافیایی و مقاومت مردم تا دویست سال زرتشت باقی ماند، بنابراین آیین زرتشت و نمود خجسته آن که آتش باشد سالیان طولانی در دهکده کندلوس پا بر جا مانده است و بهترین ارمغان شادی و فرا رسیدن عید نوروز در کندلوس به همراه آتش بوده است و کندلوسی ها با روشن کردن آتش در نقاط مختلف دهکده آیین زرتشت را پاس می دارند و بعد از پذیرش اسلام نیز این آیین همچنان پا بر جا مانده است. امروز که در بسیاری از روستاهای ایران این آیین از بین رفته است ولی در کندلوس پابرجاست و این نشانی از عظمت و ریشه دار بودن این آیین و حس آتش پرستی و نمود داشتن آتش در زندگی این مردم است.^{۲۲}

آیین سال مج و مادر مه (SAL E MEJ – MADER ME):

از جمله مراسم بسیار زیبایی که در حلول سال اجرا می گردد، مراسم سال مج است. ابتدا نام چند کودک یا نوجوان خانواده را انتخاب کرده و با استخاره از قرآن نام هر یک که خوب آمده به عنوان سال مج انتخاب می گردد. این کودک یا نوجوان به محض تحویل سال نو، سینی محتوی کلام الله مجید، سبزه، شیرینی و یک ظرف پر از آب قبل از همه وارد خانه می شود و با ظرف آبی که در دست دارد، آب در گوشه ی اتاقها می ریزد به این ترتیب سالی پر بار و پر برکت برای خانواده به ارمغان می آورد. معمولا به کسی که به عنوان سال مج انتخاب می شود تخم مرغ رنگ کرده و پول می دهند. گاهی یک سال مج برای چند خانواده انتخاب می گردد و این آیین را انجام می دهد. این رسم از اعتقادات دینی مردم کندلوس نشأت می گیرد. اعتقاد به اینکه قدم شخصی که اولین بار پس از تحویل سال نو وارد خانه می شود باید مورد تایید قرآن باشد. بخشی از مذهب و اعتقادات عمیق دینی این مردم است که سالیان درازی همچنان

^{۲۲} - روایت از آقای عبدالعلی جلالی کندلوسی

پا بر جاست . چنانچه خانواده سال بدی را در پیش داشته باشند آن را به بد قدم بودن سال مع ارتباط می دهند . این آیین و اعتقاد به اینگونه افکار به علت داشتن کارکرد فراوان در زندگی مردم و همچنین نسبت دادن به امراض ماورای طبیعی همچنان پا بر جا مانده است .

سفره ی عید :

سفره ی عید کندلوسی ها یک سفره ی پارچه ای بوده که روی این سفره موادی از قبیل مربای به (به بومی) پنیر محلی ، حلوی محلی ، تخم مرغ رنگی خانگی ، سبزه ، قرآن ، آب و آینه ، میوه ، نان محلی ، چراغ نفتی روشن ، کره محلی ، عسل طبیعی ، برنج ، سکه ، چای و ... قرار دارد . در سالهایی که عید با محرم مصادف می شود از آجیل و شیرینی خبری نیست و به جای آن از خرما استفاده می شود .

دید و بازدید و سیزده به در :

در روز عید مسن ترین شخص هر طایفه به همراه سایر افراد به صورت دسته جمعی به خانه تک تک مردم دهکده جهت تبریک سال نو حاضر می شوند و برخی از نوجوانان به شوخی جیب های خود را از آجیل پر می کنند و از هر خانه مقداری آجیل به جیب می زنند . به هنگام دید و بازدید عید ، اول به خانه ی کسی می روند که یکی از اعضای خانواده به تازگی فوت شده باشد ، جهت احترام به این خانواده به سراغ او می روند و به او دلداری می دهند. بزرگترها به کوچکترها عیدی می دهند سرانجام در پایان تعطیلات نوروزی نوبت به سیزده به در می رسد . جوانان به اتفاق دوستان و خانواده ها هم به اتفاق یکدیگر جهت گذران سیزده به در به دامن طبیعت و جنگل زیبای کندلوس می روند و روز مفرح و شادی را پشت سر می گذارند و ناهار و شیرینی و تنقلات در کنار هم در جنگل خورده می شود و طنابی به درخت می بندند و تاب می خورند . و جوانان به همراه بزرگسالان برخی از بازیهای سنتی را اجرا می کنند و پس از انداختن سبزه به داخل آب به خانه بر می گردند و ماندن این روز در خانه ، نحس است ، مگر اینکه خانواده ای که به تازگی یکی از عزیزانش را از دست داده باشد ، در خانه می ماندند .

تحلیل: دید و باز دید عید در کندلوس نه تنها باعث تازه کردن دیدار و یک وظیفه قلمداد می گردد بلکه در این دید و باز دید، اقوام از مشکلات احتمالی یکدیگر با خبر می شوند و در حد توان هر یک به یکدیگر کمک می کنند. در حقیقت کاربردی اجتماعی و اقتصادی دارد یعنی از لحاظ اجتماعی باعث وفاق اجتماعی و بهم پیوستگی اعضا و جامعه کندلوس می شود و از لحاظ اقتصادی باعث این می شود که به نیازمندان کمک مالی شود. نمونه آن در بیماری ها مشاهده شده است که همه مردم با کمک مالی به بیمار و خانواده اش کمک می کنند.

جشن شب یلدا: شب یلدا یعنی بلندترین شب سال و اول زمستان یکی از آیینی است که در سراسر ایران جشن گرفته می شود. در کندلوس نیز به مانند سایر نقاط این مرز و بوم، مردم در این شب در کنار یکدیگر با خوردن تنقلات به شادی و نشاط می پردازند. در کندلوس جشن یلدا بعد از شام انجام می پذیرد و هر کس از بستگان قصد شب نشینی داشته باشد بعد از شام به خانه ی اقوام می رود و تنقلات مانند شب تیرگان است. و پیرمردان و پیرزنان حاضر در این شب از گذشته های دور برای کوچکترها قصه می گویند و در این شب سرد، کندلوس پوشیده از برف زمستانی است و گرمای کنار بخاری هیزمی نشاط خاص به جمع می بخشد. در حقیقت گفتن داستان برای کوچکترها نوعی انتقال فرهنگ و سنت شفاهی است که سینه به سینه از گذشته نقل می گردد و یکی از بهترین داستانهای این شب، داستان مینا و پلنگ است و داستانهای از جن و پری که باز گو می شود.

جشن عید فطر: پس از اتمام ماه مبارک رمضان که معمولاً مردم کندلوس روزه دار هستند عید فطر فرا می رسد، در روز عید فطر اعضای خانواده همانند عید نوروز به طور دسته جمعی به دید و باز دید می پردازند و سفره عید فطر بیشتر از نان محلی و خرما و پنیر و کره تشکیل شده است. در صبح عید فطر اعضای خانواده فطریه را که یا پول و یا برنج است دست به دست می کنند و بعد از آن به یکی از فقرایی که با آن آشنایی دارند می دهند، رسم بر این است چنانچه مهمانی در شب عید فطر در خانه باشد فطریه او را

صاحب خانه می دهد بنابراین در کندلوس سعی بر این است که هر شخصی در شب عید فطر در منزل خود بماند. بازدید دسته جمعی از خانواده هایی که یکی از افراد خود را از دست داده اند امری واجب تلقی می گردد و ابتدا جهت دیدن این خانواده، مردم به طور دسته جمعی به خانه ی او می روند.

جشن عید قربان:

یکی دیگر از جشن های مذهبی در کندلوس جشن عید قربان است. در این روز هر یک از دامداران روستا بنا به ظرفیت دام خود، گوسفند یا گاوی را قربانی می کند و بین اهالی بخش می کند در صبح روز عید قربان بچه های کوچک در محل ذبح حاضر می شوند و هر کدام سهم خود را از این قربانی دریافت می کنند و این جشن نیز به مانند سایر روستاهای ایران انجام می شود. جشن عید قربان به جهت صدقه و دفع بلا و همچنین حس مذهبی در کندلوس اجرا می شود البته این جشن و آیین رونق چندانی ندارد امروزه به علت از بین رفتن زندگی دامداری که در حد بسیار ناچیز دیده می شود ای آیین نیز رونق چندانی ندارد و در حال از بین رفتن است یعنی آیین تحت تاثیر نظام معیشتی مردم است و با تغییر این نظام آیین نیز تغییر پیدا کرده است.

جشن سفرهای مذهبی:

زیارت رفتن در بین مردم و بازگشت از زیارت همراه با جشن و شادی بوده و یکی از آرزوهای مردم کندلوس است. از زیارتگاههای معروف که اهالی به آنجا می روند می توان به امامزاده ی دهکده (فضل و فاضل)، امام زاده عبدالله در آمل، امام رضا در مشهد، شاه عبدالعظیم ری، زیارت حضرت معصومه در قم، کربلا و حج اشاره کرد. معمولاً قبل از رفتن به سفرهای مذهبی و زیارتی، خبر رفتن در دهکده می پیچد و همگی با خبر می شوند زائر از همگی خداحافظی می کند و مردم مبلغی پول جهت نذر به او می دهند. یک نفر سرود خاص را به نام چاووشی بالحن مخصوص می خواند در موقع بازگشت از سفر زیارتی و مذهبی فردی را به دهکده می فرستند تا مردم را با خبر کند و این فرد مزدگانی نیز دریافت می کند چند نفر در نقطه های مختلف راه به پیشواز

او می روند و پس از رسیدن به زائر جملاتی چون (اول به مدینه مصطفی را صلوات دوم به نجف شیر خدا را صلوات) رو بوسی شروع می شود و همه مردم به دیدنش می روند او نیز به همگی مهر یا تسبیح هدیه می دهد و زوآر ولیمه ای ترتیب می دهد و به مردم شام یا ناهار می دهد. و گوسفندی قربانی می کنند و تا چند روزی از زوآر در مورد چگونگی زیارت و خاطرات سوال می کنند و او نیز معمولاً از اول سفر تا برگشت را برای دیگران تعریف می کند. امروزه این سنت در حال از بین رفتن است.

تحلیل مردم شناختی:

این سنت از لحاظ دینی دارای کاربرد فراوانی بوده است و حتی تعریف از مسافرت و چگونگی انجام زیارت برای دیگران چنان جذاب بود که انگیزه ی مسافران بعدی فراهم می شد و چه بسا هم زیارت می کردند و هم تفریح. ولی با وجود مشکلات فراوان معیشتی و اقتصادی و ست شدن اعتقادات دینی در بعضی از مردم، به مرور این رسم و آیین در حال نابودی است. امروزه این آیین بیشتر جنبه ی تفریحی پیدا کرده است و مردم پس از یک دوره فعالیت روزانه یک هفته از سال را به این نوع تفریح اختصاص می دهند و جنبه ی مذهبی آن گم شده است.

جشن پایان سربازی:

جوانی که به سن سربازی می رسد از قبل برنامه ای تدارک می بیند تا قبل از اعزام با دوستان جشنی داشته باشد. این جوان در منزل پدری خود دوستان نزدیک را جمع می کند و شام مفصلی به آنها می دهد و دوستان تا صبح روز اعزام در کنار سرباز هستند و با او به خنده و نشاط و چه بسا دلداری مشغول هستند و شب خوشی را پشت سر می گذارند. روز اعزام سرباز به خانه ی فامیل ها می رود و از همگی خداحافظی می کند و هر کس به تناسب توان خود مقداری پول به عنوان خرج راه به او می دهد و آشی نیز به نام آتش پشت پا می بزند و بین مردم دهکده بخش می کنند که این آتش از نوع آتش زرشک است. بعد از انجام سربازی نیز برای سرباز جشن می گیرند و در این شب یک گوسفند را به خاطر سلامتی سرباز قربانی می کنند و گوشت قربانی را در دهکده بین

مردم تقسیم می کنند و برخی از دوستان نیز دعوت هستند و کادویی که شامل جوراب و پیراهن است برای او می آورند. جشن پایان سربازی به دو جهت است: ۱- معرفی جوان سربازی دیده به طایفه جهت گرفتن زن و ازدواج ۲- پذیرش شرایط جدید شغلی زندگی برای او مهیا است یا خیر؟ در صورت خیر، کمک لازم به او انجام پذیرد. جشن خانه ی نو:

مردم کندلوس در حین ساختن خانه و پس از اتمام کار به کسی که خانه سازی دارد کمک فراوانی می کردند که این کمک و همیاری بدون مزد است مثلاً زمانی که خانه به سربندی می رسد یک روز بستگان نزدیک با یک مجمع که بدون آن قند، شکلات، پفک برنجی، جوراب قرار دارد به کمک سازنده می شتافتند و در کار گیل کاری دور ساختمان کمک می کنند و ناهار را همانجا به صورت دسته جمعی می خورند پس از اتمام کار ساختمان سازی، صاحب خانه یک شب جشن می گیرد و انواع غذاهای رایج را درست می کند و بستگان را دعوت می کند در این شب مدعوین جهت تبریک گویی دور هم جمع می شوند و هر کس فراخور خود کادویی برای خانه در نظر می گیرد و کسانی که دامدار هستند گوسفند یا گاوی را به رسم (افلاچی AFLAČI) به صاحب خانه می دهند. کمک مردم و شرکت در بخشی از کارهای ساختمان سازی و دادن هدیه، نوعی پیوستگی اجتماعی است که این پیوستگی در کندلوس در تمام آیین ها و مراسم آنها مشاهده شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سیزدهم: مار و باور مربوط به آن بین گالش ها

مار یا **MAR**: مار حیوانی است گزنده و کشنده و در بین مردمان جهان از جایگاه متفاوتی برخوردار است. گروهی آن را دشمن شماره یک انسان می دانند و گروهی آن را نگهبان انسان می دانند و از آن به عنوان قهرمان یاد می کنند و بعضی از تمدن‌ها در نامگذاری الهه هایشان و عنوان دادن به آن استفاده می کردند مثلاً در مصر باستان "بوتو" ایزد بانوی مصر سفلا (ایزد بانو - مار) را اغلب به شکل مار کبرا، گاه بال دار و گاه تاج دار تجسم می دادند. ایزیس، خدای متوسط مصب نیل نگهبان پر هیبت، همسر ایزیس، نوعی مار زهر آگین را از آب دهان ایزدی (خدای خورشید) آفرید که خاتمانه "رع" خدای خورشید را گزید.^{۲۵}

در گیلان و مازندران انواع مارها به فراوانی دیده می شود که مارهای جلگه و ساحلی یا مارهای ییلاقات و کوهستانها متفاوت است، مارهای جلگه ای کمتر نیش می زنند و نیش این مارها کشنده نیست اما مارهای ییلاقات بسیار کشنده است. یکی از گروههای فعال این دو استان که طور دائم مخصوصاً در فصول بهار و تابستان با این حیوان خطرناک درگیر هستند، گالشان می باشند. و در تمام مکانهای زندگی گالشان صحبت از مار و آزار آنها به این گروه شغلی است. گالشان گروهی هستند که از این حیوان بسیار متضرر می شوند و مار سبب تلف شدن گاو و گوسفند گالشان می شود و آنها برای دوری جستن از این بلای همیشگی راههای زیادی را در پیش می گیرند. اینکه به معرفی مارهای دو استان و راههای مبارزه با آنها ذکر می شود:

۱- مارهای خانگی: در اطراف خانه ها و انبارها و حتی مکان نگهداری کرم ابریشم در روستاهای گیلان و مازندران، مارهایی دیده می شود که چندان خطرناک نیستند و به مارهای خانگی معروفند از جمله تلمباره مار **TELEMBARE MAR** که در

^{۲۵} - پشرا، محمد، افسانه ها و باورداشت های مردم شناختی خزندگان و دوزیستان و

اطراف مکان های نگهداری کرم ابریشم به فراوانی دیده می شود و مردم معتقدند که نگهبان کرم ابریشم است و مواظب است تا افراد ناپاک وارد مکان نگه داری کرم ابریشم نشوند و صاحبان تلبارها مقداری نمک، آب و غذا در گوشه ای از انبار برای آنها قرار می دهند.

۲- کرمار KARE MAR: به ماری گفته می شود که شبیه کرم خاکی است و در اطراف خانه های روستایی یا باغات چای و باغلی و صیفی جات دیده می شود و کاملاً بی آزار است و هیچ نیشی ندارد و حتی به انسان هم حمله نمی کنند.

۳- خانه مار XANE MAR: ماری است به رنگ قرمز آتشی به درازای یک متر یا بیشتر که بیشتر درون دیوار و یا سقف خانه های گلی و روستایی گیلان و مازندران آویزان می شود و مردم معتقدند نباید آنها را کشت و با آب و غذا و نمک از آن پذیرایی می کنند و بی آزار است ولی با آویزان شدنش بر سقف خانه ها باعث وحشت صاحب خانه می شود البته این مارها بیشتر برای خوردن بچه گنجشک ها که زیر سقف لانه دارند به آن جا می روند.

۴- باغه مار BAQE MAR: این مارها در باغات صیفی جات دیده می شود و معمولاً سبز رنگ هستند و پیران معتقدند از کشتن آنها بهره‌مند و آنها باعث از بین بردن حشرات در باغات می شوند و مفید هستند و کاملاً بی آزارند.

۵- مار آبی: مارهایی هستند که در نهرها و برکه ها و باتلاق ها و هر جایی که آب جمع باشد زندگی می کنند و به رنگهای گوناگون دیده می شود و بیشترین رنگ به سبز اختصاص دارد و این مارها با وجود داشتن بدنی چاق و بزرگ و طول زیاد اما به نظر می رسد که بی آزارند و نیش آنها کشنده نیست ولی گاز می زنند و ممکن است شخصی دچار آسیب مارگزیدگی شود و اذیت شود.

۶- شامار ŠAMAR: این مار که کاکلی بر سر دارد و به همین دلیل به آن شامار گویند و مردم عقیده دارند اگر کسی این مار را بکشد تمام مارها بر لاشه اش جمع می شوند و برای مارها شاه حساب می آید و مارها جمع می شوند تا در نبود او مار جدیدی

را که همان مشخصات را دارد به عنوان شاه انتخاب کنند.^{۳۶} و در روستاهای تنکابن عقیده دارند که کشتن این مار باعث می شود که شخص کشته شده مورد آزار و اذیت قرار گیرد و مارها او را رها نمی کنند تا به او نیش نزنن و معمولاً این شخص را تا چند روز تنها نمی گذارند تا بلا از سر او رفع گردد. مارهایی که در کوهستانهای گیلان و مازندران زندگی می کنند انواع مارهای زهر دار هستند که موجب آزار و مرگ و میر گاو و گوسفند گالشان می شود که گالشان از بابت آنها سالانه دچار تلفات زیادی می شوند و حتی خود گالشان از سم این مارهای کشته شده در امان نیستند. و مارهای کوهستانها عبارتند از: مار پلنگی، مار جعفری، مار آتشی (قرمز)، مار خونی، مار افعی، مار زنگی. که هر کدام از این مارها دارای سم کشته شده هستند و گالشان در ییلاق از سیر استفاده می کنند تا کمتر مورد اذیت قرار گیرند چون معتقدند بوی سیر باعث فراری دادن مارها می شود. و در رابطه با مار افعی معتقدند که این مار کمتر آزار می رساند چون دائم در خواب است.

در روستاهای مازندران و گیلان اعتقاد دارند اگر شخصی این مارها را بکشد، جفت آن مار آن شخص را در امان نمی گذارد و ممکن است به او نیش بزند پس باید منتظر بود تا جفت آن مار بیاید و آن مار را نیز بکشد. در اشکور رودسر، پس از این که ساری را کشتند آن را در آتش می گذارند تا سوزانده شود یا در آب می اندازند تا آب آن را با خود ببرد تا از شر جفت آن در امان باشند.

در برخی از روستاهای گیلان به مار گزیده شیر می خوراندند تا بهبود یابد. در منطقه ی گالش نشین رودسر (اشکور) چون مار کسی را بگزد تا چند روز اهالی به عیادتش می روند و با صدای بلند مار گزیده را صدا می زنند تا او با شنیدن صدای آشنایان، آرام بگیرد و با این کار اثر زهر خیلی زود در بدنش از بین می رود و شخصی بهبود می یابد.

^{۳۶} - بشرا، محمد، افسانه ها و باور داشت های مردم شناختی خزندگان و دوزیستان و

در رشت برای درمان مار گزیدگی از بوته ی گیاهی به نام آقطی یا به زبان بومی گیلان و مازندران پلم PELEM استفاده می کنند. در روستای کبوتر آبکش چابکسر رودسر، باور دارند: مار جعفری که فرزند عزیز پیامبر (ص) را گزید و کشت به نفرین آن جناب گرفتار شد که پیوسته در آب زندگی می کند اگر در خشکی بود از اثر زهر کشته اش موجودی را زنده باقی نمی گذاشت.

فصل چهاردهم: نتیجه گیری و پیشنهادات

نتیجه گیری:

گالش های شمال ایران تنها گروه شغلی باقی مانده ی عصر کوچ نشینی و رمه گردانی کهن هستند که از نژاد قدیمی سواحل جنوبی خزر مانند نژاد کاس، گیل، گلای، کادوس، آمارد و ... که در جنگل ها و کوهستانهای البرز جنوبی به سبک سنتی به حیات خود ادامه می دهند و آثار شهر گرایی و ذرق و برق شهری نتوانسته است ساختار اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن ها را دچار دگرگونی کند و چه بسا در منطقه ی ییلاقی کندلوس مکانی با نام انگلسی ANGELESI مشاهده شده که گالش ها درون غار و به سبک زندگی غارنشینی در آن جا تابستانها به دامداری و زندگی گالشی مشغولند. گالش ها به مقتضای نظام معیشتی و سنتی خود دارای یگانگی و به هم پیوستگی در ساختار اجتماعی و فرهنگی هستند و هم چنین آیین ها و باورهای فراوانی که خاص خودشان است. آن ها دارای گاهشماری سنتی بوده در این گاهشماری پس از ۱۵۰۰ سال هم چنان پا برجاست. البته علت پایداری آداب و رسوم و باورها ناشی از نظام معیشتی و عدم تحرک شغلی و تاثیر به سزای عوامل جغرافیایی و ریشه دار بودن سنت ها و علاقمندی مردم به حفظ آن ها است زندگی گالشی سبکی از زندگی است که هنوز فرهنگ سرمایه داری و مصرف گرایی و حتی مصرف جمعی که توسط دولتها اعمال می شود نتوانسته است کمتر رسوخی به زندگی آن ها داشته باشد. با تمام تفاسیر اسکان دام و طرح خروج گالش ها از مراتع و جنگل ها به نظر می رسد که این فرهنگ و این گونه زندگی کردن در حال گذر و تغییر است در حقیقت خروج گالش ها از مراتع و جنگل ها به منزله ی از بین رفتن فرهنگ با شکوه این گروه شغلی است و زندگی در جنگل و ییلاقات به همراه فرهنگ سنتی با برچیده شدنشان رو به اتمام می گذارد.

پیشنهادات:

- ۱- زندگی یک ساله ی گالش ها طی یک فیلمبرداری عمیق تهیه شود و در صدا و سیمای سراسری پخش شود.

- ۲- جشن های خاص گالش ها مانند جشن پشم چینی و ... به طور عمیق بررسی گردد.
- ۳- کوچ و انواع آن در بین گالش ها توسط محققین جغرافیای انسانی تحقیق گردد.
- ۴- اشعار و ترانه های خاص گالشی طی تحقیق مکتوب گردد.
- ۵- پوشاک گالش ها طبق علوم امروزی بررسی کامل گردد.
- ۶- تحقیقی عمیق درباره ی علت طرح خروج دام از مراتع و جنگل ها صورت پذیرد.
- ۷- هویت گالش ها به طور کامل بررسی و تحقیق شود.
- ۸- نقش گالشان در حکومت های قبل از ورود آریاییها و بعد از آن چه بوده به طور کامل تحقیق گردد.

منابع و ماخذ

- ۱- آبراکرامی و ...، ن، ترجمه، پویان، ح، فرهنگ جامعه شناسی، انتشارات کیهان چاپ اول، سال ۱۳۶۷
- ۲- پانوف و ...، م، ترجمه، عسکری خانقاه، ا، فرهنگ مردم شناسی، انتشارات ویس چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۳- روح الامینی، م، زمینه فرهنگ شناسی، انتشارات عطار، چاپ پنجم، ۱۳۷۹
- ۴- روح الامینی، محمود، مبانی انسان شناسی، انتشارات تابش، تهران ۱۳۷۴
- ۵- ساروخانی، ب، روش تحقیق در علوم اجتماعی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد اول، چاپ چهارم، ۱۳۷۷
- ۶- ساروخانی، ب، فرهنگ علوم اجتماعی، انتشارات کیهان، چاپ چهارم، ۱۳۸۰
- ۷- ستوده، م، از آستارا تا استرآباد، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۴۹
- ۸- نادری، ع، و ...، راهنمای عملی فراهم سازی طرح تحقیق، انتشارات بدر، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ۹- هیس، ه، ر، ترجمه طاهری، ا، تاریخ مردم شناسی، انتشارات ابن سینا، چاپ اول ۱۳۵۸
- ۱۰- رایینو، ه، ل، ترجمه خماسی زاده، ج، ولایت دارالمرز ایران گیلان، انتشارات طاعتی رشت، چاپ چهارم، ۱۳۷۴
- ۱۱- یوسفی زاده، م، تاریخ اندیشه ها و آرای انسان شناسی و مردم شناسی (شاخه زرین)، انتشارات یسپرون، چاپ اول، ۱۳۸۲
- ۱۲- بساروجی، ج، سیری در دیار فرهنگی و اجتماعی مازندران، (رویان، کلار، کجور، کلاردشت) انتشارات ساحل، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۱۳- پور فیکویی، دامداری و زندگی شبانی در گیلان، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی رشت چاپ اول، ۱۳۵۲

- ۱۴- رنجبر، م، و...، بررسی و توصیف گویش گالشی، انتشارات گیلکان رشت، چاپ اول. ۱۳۸۲
- ۱۵- جعفری، ر، استان های ایران، انتشارات خشیار، چاپ ششم. ۱۳۸۳
- ۱۶- مجله گیله ۱، ماکان جکناچی، سال چهارم، شماره ۸۸ و ...، ۱۳۸۵
- ۱۷- مشایخی، ح، نگاهی همه سویه به تنکابن، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول. ۱۳۸۰
- ۱۸- خلعت بری لیماکی، م، فرهنگ مردم تنکابن، انتشارات بازینه، چاپ اول. ۱۳۸۷
- ۱۹- بور هادی، م، گاه شماری گیلانی، انتشارات فرهنگ ایلیا، چاپ اول. ۱۳۸۵
- ۲۰- بشرا، م، طاهری، ط، باورهای عامیانه مردم گیلان، انتشارات فرهنگ ایلیا، چاپ اول ۱۳۸۶
- ۲۱- تسلیمی، ع، گذر از جهان افسانه. نقد و تحلیل افسانه های گیلان، انتشارات چوبک، چاپ اول. ۱۳۸۱
- ۲۲- پاینده لنگرودی، م، آئین ها و باورداشتهای گیل و دیلم، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم. ۱۳۷۷
- ۲۳- بشرا، م، افسانه ها و باور داشت های مردم شناختی جانوران در گیلان، انتشارات دهرا، چاپ اول. ۱۳۸۳
- ۲۴- هملتون، ا، سیری در اساطیر یونان و روم، ترجمه سعید اخلاقی، انتشارات اساطیر چاپ اول. ۱۳۷۶
- ۲۵- جهانگیری، ع، کندلوس، انتشارات فرهنگی جهانگیری، چاپ دوم. ۱۳۷۵
- ۲۶- بشرا، محمد، افسانه ها و باورداشت های مردم شناسی خزندگان دوزیستان حشرات، انتشارات دهرا، چاپ اول ۱۳۸۷.
- ۲۷- هدایت، صادق، نیرنگستان، انتشارات جاویدان، چاپ اول ۱۳۱۲

- ۲۸- فارابی، ابونصر، ترجمه سجادی، سیاست مدینه، انتشارات انجمن فلسفه ایران، چاپ دوم ۱۳۵۸.
- ۲۹- گاربانو، م، ترجمه محمدی اصل، نظریه های مردم شناسی، انتشارات آوای نور، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۳۰- عسکری خانقاه، اصغر، پژوهشی مردم شناسی در روستای قاسم آباد گیلان، انتشارات صهبا، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۳۱- رضی، هاشم، گاه شماری و جشن های ایران باستان، انتشارات بهجت، ۱۳۸۰.
- ۳۲- بالایی لنگرودی، علی، گنج نامه ولایت بیه پیش، انتشارات مولف، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۳۳- روحانی، سید مجتبی، اصطلاحات دامداری، گیلان نامه، به کوشش پور احمد جکناجی، انتشارات طاعتی، رشت ۱۳۶۸.

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت:

www.tbarestan.info

www.fabarestan.info